لا اله الا الله محمد رسول الله

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمداً لمن خص حبیبه بطهارة النسب تعظیماً لشانه وحفظ آبائه من الدنس تتمیماً لبرهانه وجعل کل اصل من اصوله خیر اهل زمانه واحیی اباه وامه بمعجزته ودعائه ومن علینا بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم اکرم انبیائه واعظم رسله والصلوة علی حبیبه خیر خلقه محمد وآله وصحابه نجوم من انواره وشان من شیونه واعظم آیة من آیاته اما بعد میگوید حقیر بنده عبید ضعیف عصیان شعار مغلوب نفس غدار متمنی فضل غفار المعتصم بذیل سید المختار ابن حب[illegible] محمد حسن غفر الله له ولوالدیه حنفی مذهباً وقادری سلسلةً هر چند که جمعیت ظاهر و اطمینان خاطر و استعداد بلند و فطرت ارجمند خاصه درین زمان پر آشوب و پر فتن بیک قلم معدوم و مفقود و انواع تفرق و انتشار و اصناف علل و اسقام از ضعف قلب و دماغ و تراکم شداید و تصادم آلام همه بوفور موجود فاما چون قبل ازین عدهٔ سنین [illegible] تشریف و استسعاد و استفاده بخدمت سراپا افادت بحر رایق و نهر فایق حضرت خاتمة المحدثین مجمع علیه متاخرین خیر کثیر ابر مطیر مفتاح کنوز کلام ربانی کشاف دقایق

آیات سبحانی امام المتبحرین همام المحدثین مخترع قوانین علوم سموات وارضین حضرت مولائی
وملجائی واوستادی جدّ امجدی حضرت مولانا ابوالفضل مولانا بهادر علی جناب الصاحب محدث
مغفور دهلوی مولداً وحنفی مذهباً وقادری سلسلةً منجمله تلامیذ رشیده ومسترشدین سعیده
ومستفیدین جلیله حضرت مولانا فخر الهند مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که ذات ملکوتی صفات
گنجینهٔ فیوض الهی وشانی از شیونات سرمدی وآیتی از آیات لم یزلی جامع الطریقین مجمع البحرین
بجهات سته عالم بلشتر اخیار کبار از علما وفضلا بعجم وجود قمری مستفیض ومقتبس از لمعات اشعه
انوار شمسی ذات تقدس اساسش گشته وبعد حل معاقد دقیقه وتکمیل فنون شریفه وتتمیم علوم
بدیعه وتحصیل اسانید صحاح وتفاسیر جلیله باریکه ارشاد عالم ذریعه فوز ونجاح امور ایشان واعظم
وواسطه حسن شهود معاد خواص واعم جلوه گر اند ارتحال وعالم را پامال کرده وطرفه شور وشر و
یورش وآشوب کذب وباطل در کشورها افتاده ــ صد رحمت باد بر یار بیجاهی و بر روضه
خلد برین ماوای او بالمختصر زمانی قلیل ومدتی قصیر متحرز ومکتسب علوم شریفه وفنون بدیعه
بخدمت حضرت جدی مغفور ماندم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی وسابقه حسن عنایت
سرمدی الوف سعادت ومکرمت ملوین اعنی شد رحال حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و
تکریما وتشریفا از قوت بفعل گرائید بعد مراجعت ووصول ببلد گوالیار تا ازمانی بعیده
وسنین سابقه ومدتی بر زبر قدیمه وجدیده خیلی استقرار تفحص وتتبع بلیغ مضمون
ماحرزناه باشتم الا تحریری اتم واکمل وتقریری با قل ودل العبارت فرس سلیس به پیرایه
وجیز وقصیر خاصته اندرین باب نیافتم انچه شنیدم که درین دار ناپایدار هتا عالی احسن
اگر امری از باقیات صالحات وعمده حسنات پیرایه حسن نظام وجلوه اتمام گیرد بالیقین ربا
بابد الافتخار ونتیجه حیات مستعار متوا اند شد چنانچه از مواهب آلهی وعظم فیوض محمدی

التزام اتمنی بعنوان شگرف معنونست پس از انجا که بفحوای کلمه طیبه و رفعنا
لک ذکرک محمود ترین اذکار و ستوده ترین اقوال بعد ذکر حق سبحانه بیان فضائل و
شمائل شریف حضرت حبیب ذو الجلال ست بنابرآن اعلیه ببعض مسائل شریفه نبویه مزینه بسند آیات
کریمه و احادیث طیبه صحیحه بروایات وثیقه از نهایت ضبط و تصحیح چنانکه طبیعت متفحص حقائق
دوست دل پیش نهاد ما بین صغار و کبار فراهم نموده تا خواص و عوام درین وقت هم
از حسن تشرف و استسعاد سماعت بعض شرائف رسول اکرم سید ولد آدم منفعت
عامه و افادت تامه و خیر کثیر و فضل جزیل بردارند و بعد معاینه این قول قویم طریق
مستقیم و مسالک سلیم و بیان متین از زمره طاغین و شاکین نشوند و این بدیع الاسالیب
مرغوب القلوب که درر فاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق ست از غایت عرق ریزی
و تیقظ قلبی و همت بلیغ و سعی بالیق باحسن وجه من التفسیر و اکمل جهة من التحریر اوسط
بین الطویل الممل و القصیر المخل ترتیب داده بعین القلب و فکر صائب و ذهن ثاقب
حفظ وافی بر داشته بحق این نامه سیاه و عصیان پناه از ادعیات وافیات حسن خاتمت
و محمود الآخرة دریغ نفرمایند و غشاوه تعصب و عناد بر اصباح تبصیرت ننهند از مذموم
به تبصره حسنها و قد رجوت بها الفوز بجنات النعیم و توسلت الی مرضاة هذا النبی الکریم
بالوف التبجیل و التکریم علیه افضل الصلوة و التسلیم و اتحفت بها کل ذی ذهن قویم و طبع
سلیم و فوق کل ذی علم علیم فالمرجو من الاحباب و الاخلاء الدین بالاجتناب عن التعصب
و الاعتساف و ان ینظروا فی هذه الرسالة بعین العنایة و الانصاف فانظر الی ما قال
و لا تنظر الی من قال و لیس هذا الجهد منی طمعا للدنیا و طلبا للاثمان و تفاخرا علی الاخوان
بل حسبة لله و نفعا للمسلمین الخالصین ربنا تقبل منا بحرمة نبی الانس و الجان و اجعل سعیی

بتشکلو دا و قصدهای مبرور یا فی هذا الکتاب حالا سخن با تالیف مدعی با الوف تعظیم و تکریم اقصی میرود گوش هوش وا کن و قلب سلیم را مائل متوجه کن بر ارباب خبرت و بصیرت محتجب نماند که نخستین کائنات و اولین مخلوقات و واسطه صدور موجودات مجردات و مرکبات همه ذات اشرف بریات خاتم النبیین سید الانبیاء و المرسلین است چنانچه انتباه و اشعار این معنی بتواتر رسیده و اهل سلف و خلف را مجال دم زدن و سخن گفتن نه باقیمانده بحدیث صحیح ورود یافته اوّلُ مَاخَلَقَ اللهُ نُورِي و قلم و عقل و روح که بطریق متعدده و اخبار مختلفه وارد گشته عند اهل الایمان و العرفان هم عبارت ازان نور است چه اختلاف اسم موجب اختلاف مسمی نمیگردد کما لا یخفی علی الاذکیاء و همین معنی مجمع علیه و متفق علیه فحول علماء شرق و غرب است التصریح همین معنی عباد مکرمون لنوالت بوقلمون ذوق مشحون فرموده اند این سخن کردید چالاک از حسن قائل آن سر مکنون و راز مکتوم گزک دهان تکلم ساخته عقاید و اصول اهل این مذهب را بیا را منشور امنوده کشف را زاین معنی بدینگونه میسازد که هرگاه شاه خلوتکده کَانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ خواست که مرآتی خدانما ترتیب دهد اندران صورت جمال کمال اسمائی و صفاتی جمالی و جلالی لطفی و قهری ملاحظه فرماید از نور ذات احدیت مالوف راز و نیاز و خصوصیت سراپای انا احمد بلا میم مصطفی را بعظیم مظهر لطف عمیم مصداق وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ را بقالب بشریت و پیرایه عبدیت گویا العبارت من رآنی فقد رای الحق و نمود و بزم ناسوتیان و فرشیان و انجمن ملکوتیان و روحانیان را بترانه و نغمه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ مست و مدهوش از ماسوی نمود و طرفه تماشای عجوبه تمثالی و خوش نگارینی نگاه رنگارنگ

ناسوتی و ملکوتی و عالم معانی و اعیانی مخلوق فرمود و مقامات و درکات از ناسوت
تا لاهوت و قدم و حدوث و نفی و ثبوت و امکان و وجوب بتفصیل آنچه وجود با وجود مراتب تعین
از جلباب قوه بعرصه اعلان فعلیت جلوه گر فرمود و بنعم ما قیل شعر تا بحیح امکان بوجود
درست شد و متعین نشد اطلاق اعم را و از الناس بترکه آن نور در ره بسیط از آن
مصدر سایر انبیا و اولیا و صلحا و شهدا و عرفا و سالکان فلک و جن و انس و عرش و
کرسی و جنت و نار و لیل و ارض و سما و ما تحت الثری بشمس و قمر و بر و بحر منشر و مظهر منبسط
و منتشر فرمود و درین مقام قول قائلی عجب مرغوب اعتقاد بیاد آمد شعر هر گل و سبزه که در باغ وجود
[illegible] آن از پی با وصال ایشان [illegible] و متبعان صراط مستقیم و رهروان دین قویم
با لعاب شراب لعاب [illegible] مفاخره آب ما را الاحیا ز کنتم خیر امة
معزز و مفتخر فرمود و قبای تمامی نعمت و عنایت و خلعت کمالیت هدایت و قبولیت اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی بسر و پای امت مرحومه محمدیه راست و درست فرمود من الرحیم
الی القدیم حسن مرقع مغفرت و آیتی از آیات اعظم فضل و رحمت جلوه گر فرمود و عاصیان
نافرمانان را [illegible] بحمانی و وصل سبحانی و [illegible] ناظر و خاطر آن رحمت جهان
و فضل کون و مکان منشور کرامت گنجور مفاخرت [illegible] الشرور [illegible] در ب
[illegible] بحور مراحم و شرائف [illegible] بحور مکارم و محاسن شریفه فرمود تحقیقست محامد
که نزد اهل تحقیق رسول مقبول صلعم تخم عالم است و صورت و اصل است تمام اجزای عالم
و جمیع قیام موجودات و مربی و مکمل سایر مکونات از ارض و سموات و ملک و ملکوت
و متصرف بوده نسبت بعالم و عالمیان و انس و جنیان برای همین که هر نبی را معجزه
مخصوص بود و از یک جنس و آنحضرت صلعم را معجزات و بینات از هر جنس بود و در فرادان

دیگران بود شاہد بی ریا با الوف للصدق وصفا سلام احجار وسجدہ اشجار وشہادت
حیوانات وبمشرش قمر وسجود بروجن وانس از اجلی بدیہیات واز اعظم مشہودات است وزیادی اعلی
لیست بر رسالت عامہ ونبوت تامہ قال السیوطی فی المقامات السندسیہ وارسلہ الی جمیع الخلق
کافۃ من الانس والجن والملائکۃ لصافۃ وقال البارزی وادخل فی دعوتہ الحیوانات
والحجر والشجر انتہی در حدیث معتبر ورود یافتہ انی عبد اللہ مکتوب خاتم النبیین وان آدم
لمنجدل فی طینہ ونیز وارد شدہ کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وکلمہ بین الماء والطین
کہ اندرین مقام متداول ومتعارف بالسنہ عوام ست گفتہ اند کہ این لفظ عند المحدثین
بصحت نرسیدہ اما مآلش ومعنونش واحد چہ انکہ خلاف امیعنی براو کیا حاصل کہ اختلاف
تغایر عنوانات مستلزم اختلاف وتغایر معنونات نیست بر تقدیر وعلی ای التعبیر اخبار
صدق آثار بہمہ وجوہ محتوی ومنطوی بتقدیم نبوۃ حضرت نبی الانبیا وتفضیل آن سر لقب
حضرت سید الوری ست بلکہ اگر از چشم معنی وقلب سلیم ملاحظہ نماید بداہۃ مکشوف
مبرہن خواہد شد کہ روح پر فتوح آن سرور عالم صلعم مربی وکفیل ارواح جملہ انبیا
وفیض علوم الہیہ ومعارف قدسیہ ولطائف جلیلہ سائر اعیان ممکنہ بود ونشاتین
وثقلین بلسان حال وقال بتصدیق مقال واحسن حال از ممنونی ومشکوری مر سوای
لتقیص محمدیہ نغمہ خیز بود وعالمی وخلقی بہ ترانہ تہنیت لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ونغمہ
پر لذت وطنطنہ پر کیفیت یبدل اللہ سیاتہم حسنات زمزمہ خیز بود ولنعم ما قیل
رہ نداند آن گل خندان چہ رنگ وبو دارد + کہ مرغ ہر چمنی گفتگوی او دارد + اینہمہ نغمہ سرائی
وزمزمہ سازی بہر گرم جوشی الفس وآفاق منظر الغایات منعم حقیقی باستر ضای خاطر عاطر
الغالم پناہی است کہ این مشت خاک ما مہین از فضل عظیم لفظ مہی رسانیدہ وبمنزلتی

ومرتبتی وصل گردانیده که ازان بابای این عقد لآلی را لسلک نظم چه جذب منظوم درموم
ست این چنین لطف ابروی محراب دو ابروی تو ترست * گر بانگ سر ز نهد هیچ تو ملعون باشد *
نشنیده حکایت یوم میثاق که خالق علی الاطلاق تا حینیکه اقرار و اعتراف انبیای
مرسل ذیشان شمع کون و مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان وشهادت عظمت
ارسیت آن مبدء دو جهان و ملازمت حسن خدمت و عظم اقدام نصرت همت نفس
آن آقای ولی نعمت انس و جان سراپا رحمت دو عالمیان با صناف عهود و التواع توثیق
نگرفته و عهد ننهاده تا حینیکه بالای شهادت آنهمه با حضرت صمدیت جلّت عظمته و
نعمته طرهٔ شهادت و گلدستهٔ راز و نیاز و خصوصیت و تاج عینیت و محبوبیت زیب
فرق مبارک احمدی نخشتاد و اعلان لکافه انس و جان باتحاد حقیقی و یکجان دو قالبی
در نداده و ملبوس فاخر نبوت با نبیا و تشریف شریف ولایت باولیا دست نداده الحق
کدامی از ملوین و نشاتین ست که از وجود با جود سراپا مقصودش مهتا نگشته و کدامی
از اعیان انس و جان ست که بدر دولت احمدی و آستانه مکرمت محمدی نیاز مندی و
فروتنی نکرده و سرمایه سعادت و مفاخرت دارینی و اوقند شرافت و عظمت دو جهانی
بدست نداده و کدامی از اولی الالباب و اولی الابصار ست که از خوان نعمت محمدی و
خرمن فیضان عام مصطفوی نعمتهای گوناگون و لذتهای بوقلمون نچشیده و
گلهای مقصود و اثمار محمود نچیده و کدامی از اهل تمکین و تلوین ست که از شفاخانه
محمدی درد را درمانی و صحت دائمی در درونی و برونی نبرده و شربت کفارت سیئات
و قند مکرر ترقی درجات نوشیجان ننموده و کدامی از عارفین و مقربین ست که از خاک
پای مبارکش ضیا بخش دیدهٔ باطن نگشته و از غبار نعلین شریفش شفا بخش

قلوبش سوداى معصيت زدوده را يالوده و تيرگهاى ظلمت نسرانى را نور آگين و منبع فيوض
كهين و مهين نساخته و گرامى معاتب و مخاطب از انبيا و اصفيا و صلحا و غيرها بر بود كه از حسن
توسل و دعاى اللهم بحق جاه محمد صلعم مقبوليت ها و عظمت ها و مكرمت ها نبرده و سر خط غلامى
نجناب آن رسول هادى بدست نياورده و كدامى از خواقين و عبيد و ملك عزيز تو جليل بوده است
كه سرهاى خود را بجادهٔ شريعتش در نباخته و غاشيهٔ اطاعت و فرامين بردارى آنحضرت
بر دوش نياز مندى و هوا خواهى ننداخته و حلقه بگوشش نگرديده و سر رضا و تسليم
بر جادهٔ مستقيم و مسلك قويم ارشاد او نگون نساخته و تبارزيانه شريعت غراش بالراس و
العين تن درنداده و كدامى از ارباب صدق و صفا و اصحاب مجد و علا است كه از حسن
تذكار آن شفيع الورى خير البريه انجمن ها نساخته تاگاه سروش غيبى بگوش هوش رسيد
واز ثقلين و ملائين بزبان حال و قال اين زمزمه شنيده ۵ در فيض است ملتقين از كتاب
نا اميد اينجا ✤ برنگ دانه از هر قفل مى رويد كليد اينجا ✤ مقام انتباه و استشعار اولى الالباب
است كه لياقت چنين آقائى و مولائى و سزاوارى چنين خداوندى و صاحبى بجز ذات فضائل
بريات كه دارد دالقاب شرافت نصاب معالى مآب كُنتُم خَيرَ اُمَّة بجز امت مرحومه
محمديه بركه راست صادق مى آيد و لنعم ما قيل ۵ بر زمينى كه نشان كف پاى تو بود
سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود ✤ قال العلامة السيوطى رح فى المقامات السندسية
بنى سرى قدره على برهانه جلى خير الخليقة اماداً اباً واذكاهم حسباً ونسباً خلق الله لاجله
الكونين واقربه من كل مومن لعينين وجعله نبى الانبياء وآدم منجدل فى طينه وكتب اسمه
على العرش اعلاما بمرتبته عنده وفضيلته وتوسل به آدم فتاب عليه واخبره انه لولاه
ما خلقه وناهيك بها مرتبة لديه انتهى اگر بخوبى تعلق خاطر باستماعت همچو اذكار

طیبات سراپا التصدیقات داری و میخواهی که زبانی لطف و کیفیت و حلاوت و لذت
انتقام ہم رسانی پس نظر کن بکلام قدس التیام صاحب قصیدہ بردہ اشعار
وکل آی اتی الرسل الکرام بها + فانما اتصلت من نوره بهم + فانه شمس فضل هم
کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + وکلهم من رسول الله ملتمس + غرفا
من البحر او رشفا من الدیم + وواقفون لدیه عند حدهم + من نقطة العلم او من
شکلة الحکم + وکذا قرة العین الامام العلامة السبکی رح وهو ارسل الی کل
من تقدم وغیره وجمیع الانبیاء وامههم کلهم من امته ومشمولون برسالته ونبوته والله
یأتی عیسی ع فی آخر الزمان علی شریعته وجمیع الشرائع اللتی جاءت بها الانبیاء
منسوبة الیه فهو نبی الانبیاء وما جاؤا به الی اممهم احکامه فی الازمنة المتقدمة علیه انتهی
مقاله السبکی فی المقالات السندسیه معهذا موضح همین وکاشف این راز درونی منشور
لازم الوثوق انا سید ولد آدم ولا فخر کافی و وافی ست چه آدم در عرف بمعنی نوع
انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل مع ذلک کلمه ولا فخر اندر همین مقام رنگ دگر
وجلوه آخر مینماید ارباب بصیرت و صاحبان معرفت هیچو لطائف جلیله و نکات عزیزه
لطف های گوناگون و کیفیات بوقلمون بر داشته اند و فی بر دارند و خواهند برداشت
حتی بلبنی بمضمون عظمت و مفاخرت مشحون که چه قدر بر شوکت و مکنت احمدی خاص
وجلالت محمدی خبر میدهد لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی نسخه سفر مایه
مقبول صلعم وهو اصدق القائلین که اگر موسی العهد ما موجود و زنده می بود و
مقدرت میداشت و ملیتوانست تا وقتیکه بحسن امتثال و انقیاد فرمان محمدی
و تکریم لمنی نهاد الحق حینی ظهور حقیقت محمدیه دهیاه و جلال مصطفویه و شهود محبوبیت

مطلقه و تغافل راز دنیا و باخدای عرش اعلی که امی از انبیا و اولی العزم و از ملائکه
مقربین اعظم و اکرم رهنما و بار امید است که مصاحبت و مجالست و مکالمه و طلاقت پیشگاه
احمدی مبادرت و پیش قدمی نبیا لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب و لا نبی مرسل
فاما اندرین مقام اگر از احدی اولی الابصار بعین بصیرت و خبرت ملاحظه نماید همین را
مشروط بشرط وقتی و مقید بقید حالی نه بیند بل بهر انفاس همین را نصب العین سازد که
ساعات و آیات از خالق ارض و سموات نهایت اهتمام و تجمل در بار مالکانه محمدی با حرمت و تمکین
و شوکت بارگاه شاهانه احمدی از جمله طیبه لا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَکُمْ پیداست و بر همین
وَلَا تَجْهَرُوْا اللّٰهَ بِالْقَوْلِ نادی باعلی ندا رست سبحان الله شوکت و عظمت و سطوت
و حرمت انجمنی و آب و تاب و جاه و جلال محفلی و احتشام و اکرام و منزلت و احترام دربار
و قدسیت و جلالت و رفعت پیشگاهی دیده باید که در حینیکه خود حضرت رب العزت
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ بداهتهٔ و عیانا ناختن اقدام همچو انتظام و اهتمام
محفل قدسی منزل محمدی افراشته باشد چه یارا و زهره که از فرشیان و عرشیان احدی
دم از قیل و قال کشاد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق همین از اخبار و آثار
پیداست که از ارباب اجله حاضرین انجمن مبارک محمدی و اصحاب اعزه مستفیدین
بزم شریف احمدی در پیشگاه مصطفوی بجز جمله و مقوله الله و رسوله اعلم صدای دیگر
بر نمیخاست و هر یک از نفوس قادسه و ذوات طاهره بفوز سماعت کلمات طیبات
سراپا تقدس انفاسات او بیت جوامع الکلم از ان و جنان با منا و صدقنا می پرداخت
و مرات و کرات ورد وظیفه بلیساخت و جز النظم و نسق همین درست نشود و چگونه
ثقلین سخن اداشین نه پردازد که احکم الحاکمین تازیانهٔ تحذیر و قرع صماخ شدید

آن مخبط اعمال کم بر زمره لی با اکمال میزند سبحان الله چه کلامی قدسی انتمامی
ربانی رفعت بنشانی که آفرینده کار خود آفرین و تحسین میفرماید وَمَا یَنْطِقُ
عَنِ الْهَوٰی در چه حسن تقرب و خصوصی و اتحادی و وصالی که صاحب لامکان
تعبیر آن از قاب قوسین بلکه از کلمه او ادنی یاد میفرماید بمعنی خارج از اندازق
تا لغت النسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل دور بلکه نتوانید و از قوت درک
و ناطقه تا آنجا نتوان رسید مصرع فاش گر گویم جهان برهم زنم + و نعم ما قیل
خود محمد مبعوث عرب آمده + معنی بنگر نعلین رب آمده + جمهور اهل تفسیر متفق اند
بدین معنی که حقتعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بحیات و بقای آن سید کائنات
علیه الف الف تحیات الصلوة والتسلیمات خورده و فرموده لعمرك انهم لفی
سکرتهم یعمهون اند بمقام حسب البصیرت با الوف حیرت و خبرت ملاحظه نماید
که این معنی چه نوع متضمن و مستلزم غایت تشریف و تعظیم و اقصی احترام و تکریم است
چه قدر برد رستی و حسن خوبی معامله ارباب راز و سیار سطالق و منطبق میشود
چنانکه عاشق قسم معشوق خود خورده و بگوید که قسم جان تو محرمان اسرار و کاملان
حب حبتار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این از و نیاز
در بحر تامل بر مذاق واقف اند میدانند که از بحر قسم چه تراوش میشود و چه نوع مرتبه
محبوبیت مطلق و خلت و خصوصیت بر حق رو مینماید فاعتبروا یا اولی الابصار
در مقام آخر شو چه رنگ تعبیر این معنی با هزاران جوش و خروش سر زده میفرماید لا اقسم بهذا
البلد الخ ارباب تحقیق میفرمایند که قسم خوردن بلد که عبارت از زمین مسکن ذی شان
بران معنی وارند در حقیقت و واقع قسم خوردن خاک پای آن محبوب بر دو سرا است

و این قسم سر ملفوف و راز مکتوم همچو سبّ و شتم و غیظ و خشم نسبت ولید ابن مغیره و ابی
تبّت یدا ابی لهب و تبّ پی توان برد اما نظر کوتاه بینان و کم فهمان و بی ادبان
اعمی فطرتان از ادراک همچو اسرار شریفه و مطالب معارف منیفه و جلیله قاصر و فاتر
آری حقیقت بینان عالی فطرتان که واقف و ماهر انداز و تقابل ناز و نیاز عاشق و معشوق
هستند از همچو سخنان کیفیتی و لذتی و حلاوتی و مذاقی مییابند که تعبیرش با الفاظ امکان
ندارد غرض این مقامیست که ارباب حال را اقبال و ارباب قال را مجال آرد و اصحاب
تمکین را به تلوین و اصحاب تلوین را بتمکین رو مینماید سبحان الله قول قائلی عجب
القلوب یاد آمد و بیتی از زبان قلم بر آمد ؎ شرع گوید منع لب کن عشق گوید نعره زن
کای تو هم در راه عشق خود عنان انداخته + بالجمله بحق همچو محبوب مطلق برگزیده احدی
بر حق از هر چه بگوئید سزاست و بجاست و زیباست بلکه از همه گفتگوها سخن سرایها
بالاست و برتر است اندرین باب اجمال حضرت صاحب قصیده برده بر تفصیل شرحها و خوبیها دارد
میفرماید ؎ دع ما ادعته النصاری فی نبیهم + و احکم بما شئت مدحاً فیه و احتکم + و ظهور اتم
و اکمل و شهود اعظم و اکبر حقیقت محمدیه در نشاء آخره ملاحظه کردنیست و این تماشای
عجیب و ماجرای غریب قابل دیدنیست و شنیدنیست که جمیع انبیاء و مرسلین تحت
لوای محمدی صلعم و ظل عاطفت احمدی باشند و از زلازل و مهالک عرصات محشر
رستگاری یابند حالا چشم بصیرت وا کن ع کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
در حینیکه تمامی عالمیان از شدت هول موقف بجان آیند و بطلب شفیع بر آیند
تا درد ایشان را درمانی کند آنگاه تمامی مرسلین شرمنده زلات خود باشند و یکی
بدیگری حواله کند و هیچکس از ترس و خطر و خوف و حذر انتقام ذو الجلال و الاکرام

قدم هیچ کس نبردارد تا در حضرت محبوب مطلق خطاب ولسوف یعطیک مليد
وحضور از دلبود با وجود سر با مقبوبان محبوبیت و جلوه معشوقیت با هزاران از و نیاز
وخصوصیت و خلعت خلق بالطبع نیز بپرده عزت و اقبال درآیند و در مقام محمود که هیچ را
قیام دران مقام ممکن نباشد ترقی فرمایند و به مشیت حضرت خدا و تحقیق انجا که و بند
حکم شود که سر از سجده بردار و هرچه خواهی بخواه و هرچه گوئی بگوی حتی که از شفاعت
آن شفیع دو عالم هیچ کس باقی نماند الا آنکه قرآن مجید بخلود بار بروی حکم کرده باشد یعنی
کافران و منکران این مضمون حدیثیست که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است بالجمله معتقد است
باید فهمید که آنرا که ذر محمدست صلعم و مقام مقام او در سخن سخن او و جاه جاه او داد همان
دیگران بطفیلی و هواخواه اویند در قرآن مجید خطاب میرود ولسوف یعطیک الخ یعنی ای محمد صلعم
وای محب من وای محبوب من وای بنده خاص من چندان نعمت دهم فضل و رحمت کنم
بر تو که راضی شوی از من تا هیچ آرزوی در دل تو نماند ای محمد صلعم همه کس رضای من طلبند
و من رضای تو خواهم گفت من راضی نشوم تا یک یک از امت من نیامرزی واین سر
جلیل رازیست عظیم فهم من فهم و ذاق من ذاق حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی
نور الله مرقده در مقدمه نیز بوجود حسن از غایت آب و تاب استعمال همچنین فرموده
این صدای بشارت و تهنیت و مژده مبارک مغفرت و شفاعت عاصیان از آسمان
بی اختیار بحال اضطرار و نقل حال قول حافظ علیه الرحمه نیز بزبان آمده نصیب ما
بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهگارانند بعض اعمی فطرتان
کور باطنان طائفه وهابیه معرفت حقیقت محمدیه چنین قدر لی برده اند که محمد صلی الله
علیه وسلم ابن عبد الله صورت بشری و تمثال انسانی میداشت و با هرکس می پرداخت

و بیساخته بیخودی نوشید و همچو سنیر و مستیر در سکک و شوارع باد این اطلاع حکام
الهی میکرد و صبح و مسا بر اسحاق بکه میگشت نعوذ بالله از اقوال کائنات الاغوال
این بهایم و انعام فروع حقیقت محمدیه و آب و تاب ذات پاک مصطفویه نوعی لطیفه و
لقصاء می بانیر یریدون لیطفؤا نور الله الخ اما منظالفه خبیثه آز شامت
منکرات اقوال و قساوت و شقاوت بد گفتار عاقبت الامر ذیل الفراغ عقوبت سکنی
بنا ساخته و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را
یکسر باد داده و عبادات بسیر سعای شهور و سنین از نوافل و اربعین بایه عدو
بلین شیطان لعین و نذر خناس بئس القرین نموده خسر الدنیا والآخرة ذلک
هو الخسران مبین هادی مطلق با بنها هدایت فرماید و قلب هریک مسلم و
مومن از حجب و عشق حبیب خود معمور و سراپا بنور بل نور علی نور سبز و پر نور
دارد آمین اندرین مقام چند ابیات مناسب مقام بخاطر فقیر رسیدند و بدیهة
از زبان قلم برآمدند سبحان الله کلامی است که احیای قلوب قاسی القلوب و
مینماید و باهل درد و ذوق حالت محویت و ربودگی و بیخودی و سرشاری
رو میدهد و تو اشتان جان تمثال پاک مصطفوی و عاشقان سراپا بی شاید
مقدس محمدی بعد سماعت همچو کلام معجز نظام تا یوم البعث و نشور سر نه برداشته اند
واز ته خاک مشاهد و قبور ذرات سر این ترانه و زمزمه آشنا ساخته اند غزل

عالم همه سودای زده موی محمد ﷺ	زنجیر دل از حلقه گیسوی محمد ﷺ
تا نکهت از خاک درش باد صبا برد	جان دو جهان مست شد از بوی محمد ﷺ
زاهد تو ره گلشن فردوس برین گیر	ما ایم و تمنای سر کوی محمد ﷺ

زاہد بتو فردوس برین باد مبارک	ما تیم تماشا ہی گل روئی محمد
واجب کہ لبا تا کہ زند دم ز محبت	چون ہست خدا شیفتہ روئی محمد

حالیا مقام این ست کہ چشم حقیقت بین وا کن و تماشا بکن بفضل عظیم الہی برحبیب نبی امی حسب علم لدنی از قول حضرت علامہ امام محمد غزالی رحمہ کہ بداہتہ عیاناً حیہ تقریر ولائی و فرمانروائی محمدی و جاہ و اجلال احمدی خبر میدہد و باطناً معناً حیہ نوعدیگر رنگ مینماید وچہ نحو برصطفائی مطلق و برگزیدگی دستور دگر بنجوئنا التسرا با عظمت آیتہ رحمت اشعار وانی می بخشد. قال السیوطی فی المقامات السندسیہ ومن خصائصہ فی ما ذکر الغزالی ان اللہ ملکہ الجنۃ واذن لہ ان یقطع منہا ما یشاء وعظم بذلک منہ انتہی اندرین مقام جدل ونزاع ارباب معاصر وعناد رخصت تفسیر تبئین این سر مکنون وراز مکتوم مینماید چہ ناحق مسلمی اہل قبلہ متبع و مستقیم ملت حنفیہ مورد الوف مطاعن و توہین نعوذ باللہ مصداق کفر مبین از اصول مؤلفہ کذب و قوانین مخترعات فرقہ ضالین خواہد شد چہ آنکہ تا ف ہمین براو کیا حاصل کہ تفسیر بحور معانی از دائرہ تخمین و تجویز برون واز دورہ تحریر و تقریر افزون عقول عقلا متحیر در ربط و ضبط آن از عالیہ مضطر بلا معرفت و شنائی از مذاق ہموطنیہ صافیہ انتظام و انصرام آنعنی خیلی صعب و دشوار ناچار عنان تحریر منعطف ساختم و بر رشتہ سخن باز رسیدم از ہمین جا ست کہ حرام ست دخول جنت بر تمامی انبیا تا آنکہ سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت توام نیارد و ہمچنان حرام ست بر تمامی امم تا آنکہ امت مرحومہ محمدیہ متلذذ و متمتع از نعمات جنات نعیم نشود وکما ورد فی تفسیر معالم التنزیل تحت تفسیر قولہ تعالی فاوحی الی عبدہ ما اوحی ان الجنۃ محرمۃ

علی الانبیاء حتی تدخلها انت و علی الامم حتی تدخلها امتک و معنی
ست که از نحن الآخرون السابقون هم مستفاد میشود و تحقیق وارد شده که حقتعالی
در شب معراج با حبیب خود گفته لولاک لما خلقت الافلاک و معنی قاب قوسین که
عبارت از حصول اجتماع مرتبتین قرب فرایض و نوافل ست نصیب نشده و مستفاد
مر غیر محمد صلعم را از ان نصیبی این عظمت و عطیه کبری و منصب و منزلت اعلی بجائی
رسیده ست و مقامی یافته ست که تعبیر و عنوانش بالفاظ و فکر ما فوق از تخیل و قیاس
شائبه ربطی و نحوی تعلقی ندارد مناسب همچو مقام قول قائلی عجب مرعوب العقول بدایع اسلوب
واگذشته ست یقین دارم که کلام محمود و مربوط همچو در فور خوبی و لطافت و الوف کیفیت و جودت کسی از
ارباب سخن گفته باشد کم شنیده باشند سبحان الله و لنعم ما قیل بیت موسی ز هوش رفت بیک پرتو
صفات * تو عین ذات می نگری در تبسمی * ملخص مرام اینکه جائیکه حقایق نورانیه و ذوات
قدسیه طاهره انبیا و مرسلین در شبار آخرت بجز حصن حصین عاطفت و رافت احمدی
قصر مشید حمایت و نصرت محمدی تأمن و مستقر از ندشته باشند و انسلاک در زمره امتیان
محمدی و اشتمال بتوابعان و هواخواهان احمدی از قبیل اضافت تشریفی و نسبت تعظیم
دیگر نمی خواهند عقول ناسوتیان و ملکوتیان را چه یارا و زهره که بشهپر قوت ادراک کنه
آن دوانند و از زبان قاصر البیان چه حرف ما مقتول صوت فی اصول غیر ایله
بجز اینکه بورد کلمات طیبات صلوا علیه و سلموا تسلیما از ان فیضان بردارد
و از صله این تحقیق سراپا التصدیق متوقع حسن اجابت و اعظم نتایج و ثمرات دنیوی
و اخروی از پیشگاه محمدی و بارگاه احمدی گردد و لنعم ما قیل بیت لا یمکن الثناء
کما کان حقه * بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * و ها انا اشرع فی المقصود متوکلا

علی بعیض الخیر والجود انه ولی التوفیق والهدایة وعلیه التوکل فی البدایة والنهایة
بر مقتبسان انوار سنت و کاشفان سر حقیقت محتجب نماند که اجمعین محقق گردیده است که
هر کمالاتی و صفاتی فرادی که در ذوات سایر انبیا و رسل مخصوص و مجموع بود نداز قوه
بفعل گرائیدند مجموعه آنها مع شیء زائد بوجه اتم واکمل از ان سرور عالم مظهر بنی آدم
لمعان ظهور و جلوه شهود گرفت بلکه چون اشتمال و اشتراک انبیا آخرالزمان حصول
مابه الامتیاز کلی دقائق تفرد و انفراد حبکی بود در اتصاف ذات پاک آن مبدا بکائنات
باصناف اوصاف و کمالات مخصوصه آخر فارق و فاصل اجمعین گردانید تا قرب بام
وحضور حضرت اعظم آن رسول اکرم با خدای عالم از اجلی بدیهیات و اعظم مشهودات جلوه ظهور
و لمعان شهود و مدد بالنفس و آفاق بداهة و عیانا مرئی و محسوس گردد و شاید تفوق
و برتری حقیقت محمدی باوف جلوه گری بازیکه فضیلت و سریر اشرفیت نادی باعلی
ندا گردد فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ وَاسْتَمِعُوا وَانْصِتُوا یَا اُولِی الْاَلْبَاب
که منجمله از معجزات و خوارق مبارک شریف نبوی صلعم سنت زنده فرمودن الوین شریفین
مدحا و مشرف شدن ایشان بشرف ایمان و دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدای محققین
متاخرین و محدثین مجتهدین سلفا و خلفا جملة و کلیة طائفه احبار کبار و سواد اعظم
قدیمه و جدیده ابراز و اظهار این مسئله جلیله را از اعظم مسائل اسلام واز اکرم و افخم خواص
و حضائص آن نبی کافه انام علیه الصلوة والسلام شمرده و اجمعین را من کل الوجه بطرق
سدید و عنوانات رشیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث متتابعه
قیمه قویه صحیحه جلوه تحقیق و پیرایه تصحیح داده بحسن براهین واضحه و حجج ساطعه و دلائل لامعه
با رتبه بدایه صدق اذ حقانیت رسانیده حتی که علمای متاخرین این مسئله مسلم الثبوت

لطیف خاطر ایجاب وقبول نموده ونوعی اند مینات از قبیل و قال وچون حرالب نکشود
تعظیمات شانه صلی الله علیه وسلم وتکریما لطهارة نبی الاکرم قرطبی میفرماید ملخصه آن
بعبارت فارسی چنین است که خصایص خاتم النبیین و فضائل اشرف سید المرسلین
علیه السلام متوالیا لیوالب جو قلوب پیرایه گوناگون از قوت بفعل میگرائید الی حین انتقال
وتتابع و متوالی مشهود میگشتند الی وقت الارتحال پس مضمون صیدت تن شئون هم
شعر السیت از الغایات دفضال الهی عطیات واکرامات بام بن کما ورد فی قوله تعالی
وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قال السیوطی رح فی المقامات السندسیه واحیاء
ابویه من المعجزات الوفی جملته وانا من الخصائص بامر لورث نبیا قبله وقال ابن سید
الناس ذکر بعض اهل العلم ان النبی صلعم لم یزل راقیا فی المقامات السنیة صاعدا فی الدرجات
العلیه الی ان قبض الله روحه الطاهرة الیه وازلفه بما خصه به لدیه من الکرامة حین
القدوم علیه فمن الجائز ان تکون هذه درجة حصلت له بعد ان لم تکن وان الاحیاء
والایمان متاخر عن تلک الاحادیث فلا تعارض وکان مما اتبت من المعجزات والخصائص
الیه احیاؤه حتی آمنا به ابویه وقال القرطبی ان فضائل النبی صلعم وخصائصه لم تزل
تتوالی الی حین مماته وتتابع الی وقت وفاته فیکون هذا مما فضله الله به واکرم به فضلا
ولیس احیاءهما ممتنع شرعا ولا عقلا انتهی توضیح کلام و تبیین مرام بدینگونه است که
مسئله احیای والدین رسول الثقلین ومشرف شدن بشرف ایمان ودولت اسلام
وبرهان از مسائل قطعی و یقینی است و نیست باحدی وجوه از ممنوعات عقلی و شرعی
پس معجزه عبارت است از خرق عادتی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوای وی
ظاهر گردد وغیر وی از اتیان بمثل آن عاجز آید حکیم مطلق که تمامی امور را وانسته

ساخته ست و سنت الهی بران رفته که آن امر الهی سبب بر دست رسول خدا امر
پیدا آرد تا برهان بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی ست نه فعل رسول چه خرق عادت
خالق از عبد ممکن نباشد و جمله اقسام خوارق چهار ست اگر مقرون با یمان و عمل صالح
نیست آنرا مکر و استدراج گویند و اگر مقرون با یمان و عمل صالح و کمال معرفت بود
آنرا کرامت نامند و اگر بدعوی نبوت باشد آن معجزه ست و گاهی از عوام مومنین و اهل
صلاح نیز ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند پس هر نبی را حسب اقتضای حکمت الهی
بینات و معجزات و خصائص و مکرمات عطا شده و مجموعه آنها مع شی زائد خاتم النبیین را
عطا شده و ظاهر است که حضرت عیسی را از جناب رب العزت جل شانه این معجزه جلیله
که از جمله قم باذن الله احیای موتی میفرمودند تا بحسب قانون مشرحه و قاعده ممهده
سابقه صدور نسبت بآن مولای عالم سید ولد آدم چه گفته آید پس ضرور شد که فاطبة نجوم
این معنی نیز از ذات سرور عالم صلعم به پیرایه حسن و طریقه مستحسن و مسلک محمود و قالب مربوط
لمعان ظهور و جلوه شهود یابد اگرچه بینات و آیات از امنبدار کائنات بدین حقیقت مستتر از کن
از قوة بفعل گراید مثل انشقاق قمر و سلام و کلام کردن حجر و آمدن شجر بخبر مود ده او و نالیدن
چوب ستون امرق باو و تسبیح کردن سنگریزه ها در دست او و دو ... یاران او و روان
شدن چشمه های و آب از انگشتان او و شکایت ماده شتر و یاد آهو و دیگر جانوران
بزبان بیش او و گواهی دادن سوسمار و گرگ بصدق دعوای او و سیر شدن لشکرها
از طعام اندک به برکت او و دور شدن امراض صعبة العلاج بدست مبارک او و نزول
هر آیه ازین کلام عظام بر قلب مقدس او با وجود امی بودن و غیره از آیات روشن
و معجزات مبرهن از انذار و تبشیر مدیح و مناقب و کمالات و معجزات و اخلاق حمیده

داز صاف پسندیده و شمائل محموده و خصائل ستوده حضرت رسول مقبول صلعم فزون
از حصا و اعداد هستند مرهد در بشریت که همگی و جملگی را احاطه نماید چنانچه معجزات
حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفاسیر هستند چهار هزار و شصت هزار اند
پس بعضه احیا که بهمه وجوه اقرب و مماثل و غایته اوفق و مشاکل است چگونه محل
استبعاد و استعجاب را باز انکار و اعتراض تصور دیده شود قال السیوطی
فی المقامات السندسیة وبعض الاساطین ابده وشیده وقواه وشدده ومهد طریقه
وسدده بانه وافق القاعدة التی اتفقت علیها الامة کلها انه لم یوت نبی معجزة
او خصیصة الا وقع لنبینا مثلها وقد اوتی عیسی احیاء الموتی من القبور فلا بد ان یکون له
نظیر ولیست هذه القصة فیما اشتهر من الماثور وانکان وقع له من هذا النمط نطق الذراع
وحنین الخشبة من الاجذاع فان قصة الابوین اقرب الی المماثلة والمناسبة بالمشاکلة
انتهی مخفی نماند که وقوع و ظهور همچو کرامات از بعض صحابه و اولیای امت بطریق
شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را آنجا مجال نباشد در این مقام نظر
با طناب نپسوید دو سه حکایت بطور مثل مشهور و نظیر معروف مشتی نمونه از خروار
اکتفا میکنم صاحب شفا فی اخلاق المصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض رح از کمال
داب و آداب و غایت آب و تاب استکمال اجتنبی فرموده ترجمه اش بی کم و زیادت و اینکه
بیهقی و ابن عدی از حضرت انس رض روایت کرده که جوانی از انصار وفات یافت مادرش
کبر سنی و کوری میداشت بر ذوق بعشق جامه انداخت و با حاضرین از مادرش
سخنان مصابرت و استرجاع در میان نهادیم بهمین حالت مادرش پرسید که آیا پسرم
مرد جواب دادیم که آری گفت کیا الله اگر تو دانا و علیم است با تمعنی که من بطرف تو

مورخه ۲ متعلقه بالجمالی ذکر معجزات

و بطرف جمیع نوبها این امید بجرۀ کرده ام که تو در سر بر جهات و کربت ها شفاعت فرمائی پس
این شدت و کربت بر ما منید از حضرت انس میفرمایند تا لحظۀ دو ماندیم که او موالی جامه از سر
بر داشت حیات کامله و زندگانی تازه یافت مقام تبصرت و عبرت با ولی الالباب است
که از جهت سید الانبیا خیر الوری بیرزالی با ابنیا از برکت نام نامی و اسم گرامی محمد صلعم مولی
حی کنانید و نیز بیهقی از عبد الله بن عبید الله انصاری روایت نموده که هرگاه ثابت
بن قیس در جنگ یمامه شهید شدند در دفن شان حاضر بودیم هرگاه در قبر گذاشتیم
شنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهید عثمان البر الرحیم
و بعد فراغ این کلمات طیبات بحالت سابقه گردید یافتیم این هم معجزه آنحضرت صلعم
است که بعد از زنده گشتن شهادت رسالت و خلفاء راشدین داد و نیز طبرانی و ابونعیم
و ابن منده از نعمان بن بشیر روایت نموده که زید ابن خارجه چون وفات یافت
نعشش از جامه مستور بود و زنان حوالی او گریه مینمودند وقت ما بین مغرب و عشا بود
گفتند که خاموش باشید و ساکت مانید بعد چون از سر متوفی برداشت این کلمات
طیبات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین فی الکتاب الاول باز فرمود
صدق صدق و مدح حضرت خلیفه اول و دویم و سیوم آغاز نهاد و آخر گفت السلام
علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته بعده همچو حالت سابقه گشتند انتهی ازین اخبار
جلیله آنحضرت صلعم است زیرا که امعنی در کتب دینیه محقق گردیده است که کرامت ولی
بحق نبی معجزه می شود چه این ولی از امت او است معهذا وقوع همچو امورات
غالبات و بینات و اصحاب خاصه احیاء اموات از بعض اعاظم اولیای امت
محمدیه بیشتر و اکثر دست داده حضرت امام یافعی رحمه الله که از اجل علما بر و از اعاظم

معاصر اند و مسلم الثبوت همگی شیوخ عظام و علمای کرام حضرت حرمین الشریفین هستند در کتاب
مرآة الیقظان لعد بایهم کثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث الثقلین
قدس الله سره العزیز میفرمایند وکراماته بلغت حد التواتر ومعلوم بالاتفاق مابلغت مثلها
من احد من شیوخ الآفاق و همچنین حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح در تکمیل الایمان
وغیره بتصحیح فرموده و همدران گفته که گاهی بعض ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام
ولایت راسخ و ثابت است بدعوای صادق نیز مقرون گردد قالوا وکان الشیخ محیی الدین
عبد القادر جیلانی رح کثیر الدعوی بحق لحق فی حق اندرینباب مولوی محمد اسحاق صاحب
مغفور هم در رساله مسائل رسوخ عقیدت و وثوق ارادت از آنجناب عظمت مآب باین
عبارت اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم رح بسیاری
از علما و اولیا که احصار آن ممکن نیست رفته اند پس منکر آن باید که خاطی باشد زیرا که
انکار کرامت ایشان موجب تخطیه و تضلیل بسیاری از علماست انتهی اینقدر هم مقام مطلب
مناسبت تمام بر ذکر یک کرامت اعظم آن محبوب دو عالم اکتفا میکنم حضرت امام یافعی رح
تصریح این قصه طویله و حکایت عریضه باسلوب بدیع و عنوان بلیغ فرموده فقیر ملخص
بعبارت قلم دلرهی نگارد که بنده ای بسری میلانیات داد از حضرت جناب غوث پاک محبوب سبحانی
از خیلی عقیدت دلی و ارادت قلبی میداشت و از فتهنانی و لولۀ عشق و غلبۀ حال لیل و نهار
پروانه وار بر شمع وجود باجود آن سراپا مقصود خود را نثار و فدا میساخت و بزبان حال و قال میگفت
فرد گر دست دهد هزار جانم + در پای مبارکت فشانم + روزی از حسن اتفاقات باد رشن
بشرف حضور یا المحبوبیت مآب مشرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این پسر را اند
جناب نموده ام و حسبة لله حقوق خود معاف نموده ام حضور باین تعلیم باطن فرمایند المختصر گاهی

گاهی او پیرزال منبسطهای عطوفت ورافت فرزندی برای دیدن می آمد روزی دید پسر چه در
کمال لاغری و ناتوانی گردیده است و نخودهای خشک میخورد و بدینها نه زیسته با نه بشرف حضور
آن ولایت پناهی مشرف گردید دید که حضور سراپا نور بحم دجاج و جز دلذایذ و نفایس تناول میفرمایند
عرض کرد که یا حضرت از منزلت و صفت حضور ایمنی جبلی ستیم مر آیا میشود که ولی پسر من
لذایذ و خادم باین شد آنگاه حضور کرامت ظهور بر عظام دجاج مطبوخه دست نهاده فرمود
قومی باذن الله الذی یحیی العظام الرمیم بفور صدای روح افزای ذمیل امر جلیل آن مسیحا
مظهر کلمات قدسیه سبحانی آن دجاجه مطبوخه حیات کامله یافت و زمزمه تسبیح و تهلیل آغاز نهاد حضرت
ارشاد فرمودند که هرگاه که فرزند تو با ینچنین خواهد رسید آنگاه همچو خوردنی لذایذ بهفالس
حرمانی و ناکامی نخواهد بود حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح در جذب القلوب مسطور باشد
که یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ که تصرف میکنند در قبور خود مانند
تصرفهای ایشان در حیات بلکه بیشتر از حیات حضرت محبوب سبحانی رح و حضرت شیخ معروف کرخی
و از بین مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته گفته انتهی فی الحقیقت آنچه از علوم و
معارف الهی و عجایب و غرائب نامتناهی از افراد این امت بظهور آمده است از هیچ آنچه
بوقوع نیامده بی اختیار مقل حال لیست و نور ذوق و کیفیت ختم سلسله قادریه بر زبان قیصر اهل
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله حضرت امام یافعی رح در تاریخ خود مسطور باشند که از ورد
این ختم قادریه اکثر افراد و اربانب منزلت و لایت و ذخیره معرفت فایز شده اند و انواع
فتوحات و اصناف کشود باطن دریافته اند و من ینکر و یجادل فی هذا المقال فلیطالع
یرجع الی تالیفات الامام سبحان الله و لنعم ما قیل بیت بده دست تعین ایدل بدست
شاه جیلانی + که دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی + الحق بعض گدایان در دولت

احمدی و فقرا یان تقاضا محمدی بسر انجام و نظام مقصود ما نحن فیه لقوان وعبارات دلکر دیده بر عنوا
آخر فرموده اند لیس لاحی اله الا الله باید که احدی نا بجو اموات مسلما استحرف نا معقول صعوبتا لی اصول نسراید
وازا قوال کائنات الاغوال ایب نکتا باید کرد لیکن بزوال لطف ایشان فرآخر پس شد بر بعا تیمت حصر
سبب نعوذ بالله اما احقاق و الایضاح بمعنی خیلی مهلت و فرصت میخواهد انه ترا نکه انوار اعتنا هم
وقت ندارم فاما این قضیه مرضیه از اثبات براهین مسئله جزا دله محکمه در نا پیدا وغیره
ثاقب وغیره مصرح نموده ام فلیطالع ان شئت درین مقام هم از ابیات قول جامع و بالغ
ختم میکنیم که حضرت مولوی معنوی علیه الرحمة میفرمایند ابیات کان عامی شیخ آمن
هر ما سوا + قال شیت و گفت او گفت خداست ما + چون خدا از خود سوال و کد کند + پس
دعای خویش را چون رد کند + گفتگوی عاشقان درکار رب + جوشش عشق است نی
ترک ادب + علم تفصیلی وانکشاف بدیهی این سر مکنون و راز مکتوم از باب مسئله قرب النوافل
در توفیق باید جست اگر صحیح یحال و سلیم القلب است ضرورتاً و قاطبةً بی مقصود توان برد بهر تقدیر
وعلی ای التعبیر اندرین مقام شاید این نص قطع وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ و حدیث
نبوی صلعم تقرب الی بالنوافل همواره نصب العین بسازد وازین ثمرات مصطفی جبرئیل شاید
مقصود بکمیت معاینه سر با مطلوب بوجه زیبا نماید سبحان الله بمحو مضمون طویل و
عمیق را بچو عبارت وجیزه و تعبیر جلی فرمودن کار همون اوتیت جوامع الکلم بود صاحب مرقاة
از فیضان کلام معجز نظامش یقین حاصل اندرین باب نموده ست واحقاقی فرموده که قطع نظر
از مسکات نحو فتح الابواب آخر نیاید بهذه العبارة للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع علیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض احبائه لوجه علمه و خرج
ذلک عن الغیب المطلق وصار غیباً اضافیاً وذلک اذا تنور الروح القدسیه وازداد نورها

واعتراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتحليته ذات القلب عن صدا الطبيعة والهوا
على التحلي وفيضان انوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط في فضاء قلبه فتنعكس فيه
النقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات ويتصرف في اجسام العالم السفلي
بل يتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته اللتي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى
بالجمله سبحان الله چه رتبه ایست و چه عظمتی ست اولیای امت محمدیه و گدایان آستانه
مصطفویه را که معجزه احیای موتی که از اعظم و اکبر مایه الافتخار قوم عیسائیان ست
بلکه العیاذ بالله برهان الوهیت عیسیٰ همین معنی را قرار داده اند باولیای امت محمدیه
کنتم خیر امة نصیب شده عطا گردیده و بکرات و مرات از اجل ارباب عظم افراد جلوه ظهور
و لمعان شهود در داده الحق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تا بحق سید المرسلین خاتم
النبیین مولائی عالم فخر بنی آدم چه گفته آمده اند بمقام صاحب قصیده برده مدح
چه خوب فرموده ست شعر لو ناسبت قدره آیاته عظما احیی اسمه حین یدعی دارس الامم
الحاصل کافه اهل علم و طائفه اهل حدیث از قدیم و جدید روایات میکردند خبر صدق انتما
احیا و ایمان را بآئین بهین و عمده ترین به بیان بلیغ و اسلوب بدیع بار وایات وثیق و سند
وثیق و منیع میگشتند از حسن تذکار آن و بث و نشر مسرور میشدند بین الناس مشتهر و مختفی
میکردند و معدود و محسوب میفرمودند تحت حیطه بعض معجزات و از داخل مینمودند در زمرهٔ
مناقب و مکرمات قال السیوطی رحمه الله في المقامات السندسية و قال اهل العلم والحديث يروون
هذا الخبر و به يسرون و ينشرونه بين الناس و لا يسرون و يجعلونه في عداد الخصائص
و المعجزات و يدخلونه في حيز المناقب و المكرمات انتهى حاليا این چیز ضعیف النظام
تحقیق را با لتصدیق این امر خطیر بر طرق سنیه باحفظ اصول شرعیه استعانت

واستمداد فیض محمدیہ برخود دستگیر دو توضیح کلام وتبیین مرام بہ بیانی مینماید کہ اگر خدا خواہد
قطعاً وجزماً ہر دلہا کارگر شود و در قلوب اسلامیان اشراق وانشراح بنور تعیین بیفزاید
میگویم کہ استدلال واحتجاج منکر درین مقام باین نحوست کہ نزول یافتہ است بنص صریح
متضمن عقوبت ابوین رسول الثقلین صلعم وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ ؕ یعنی
الہی میفرماید کہ ای حبیب ما صلعم از تو پرسش نخواہد شد کہ منکران تو چرا بر سبیل راہ
نیامدند وچرا عناد ورزیدند اگرچہ آن منکران ومعاندان داخل شدند در اصحاب جحیم
یعنی مصاحبان آتش سوزان ودر قرارت نافع ویعقوب بلفظ ولا تسأل بصیغہ نہی حاضر
آمدہ است واکثر معتبرین معنی این چنین گفتہ اند کہ مپرس از حال دوزخیان کہ نہ زبان تاب
تحمل بیان آن دارد ونہ گوش طاقت سماع آن ومراد ازین نہی بیان شناعت عقوبت
دوزخیان ہست صاحب تفسیر معالم التنزیل آوردہ وقرا الاخرون ولا تسأل بالرفع
علی النفی یعنی ولست بمسئول عنہم کما قال اللہ تعالی فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ وَعَلَيْنَا
الْحِسَابُ انتہی عبد الرزاق وابن جریر از محمد بن کعب قرظی واز داؤد بن ابی عاصم
روایت کردہ کہ آنحضرت صلعم روزی میفرمودند کہ کاش بدانم انجام مادر وپدر حتی نزلت
حقیقتاً الی آیہ مذکورہ فرستاد من بعد آنحضرت صلعم گاہی مذکور والدین خود نفرمودند
تا آنکہ وفات یافتند شاہ صاحب مولانا فخر الہند مغفور در فتح العزیز اندرین مقام بعبارت
ماقل ودل وپیرایہ اتم واکمل تحقیق سدید بالتصدیق ور روایت صحیح ومذہب قویم ومسلک
سلیم علامہ سیوطی رحمہ اکتفا فرمودہ وبہتر وبالاتر ازین تحقیقی بدیدہ وراہی بنا رفتہ
صاحب بصیرت وخبرت بفکر صائب وادراک ثاقب ملاحظہ نماید میفرمایند کہ علامہ جلال الدین
سیوطی رحمہ بعد از ذکر این دو روایت گفتہ اند کہ باوجود ارسال سند ہر دو اسنادہا ...

ضعیف ست وثانیا با سیاق کلام چندان مناسبت نیست انتهی ایند سعید رتبہ
بایدانست احقر العبید واجب افتاد کہ بنا بر تصریح این لیالی توضیح این ابہام از تحقیق سرایا
لتصدیق علامہ سیوطی رح کہ از اعجب العجائب وجمع الغرائب ہست نمایان نمود والواب تحقیق
وتصدیق واطمینان بکافہ انس وجان وجمع عالم وعالمیان باید کشود بلحقیق وتحصیلش بعبارت
بعبارت فارسی چنین ست کہ تحقیق آنچہ در علوم حدیث متقرر ومتحقق گردیدہ است کہ حکم
سبب نزول این آیہ حکم حدیث مرفوع ست ومقبول نمیشود از آن مگر صحیح متصل الاسناد
نہ ضعیف ومنقطع واین سبب از آن قبیل ست کہ تا حالا مدرک نگردیدہ است برای او
در دنیا اسناد صحیح متصل کہ ذکر کردہ شود ومنکر ہم قائل بہ حین عرض ہمچنین بلا فاصلہ لا محالہ
تلقی بتسلیم وقبول بلا قال واقول خواہد نمود وحصارا وتقدیرا اگر منکر در احقاق تعذیب وعقوبت
تمسک واحتجاج بحدیث ضعیف وخبر رکیک خواہد کرد ومقابل آن احادیث نجات واخبار اسلام
در روایات احیاء وایمان باوجود اینکہ اشہر واوفق واوثق واصدق از آنہا در تمامی امور اند
اولی بالقبول واحسن بالمسموع غایۃ الامر ومنتہی المقال اینکہ اتکاء منکر را بحجر نقض روایات
ضعیفہ واسناد رکیکہ وتناقض وتعارض لازمہ دیگر مساعی ومدخلی نباشد حسن جوابات
بصواب باقامت ادلہ وبراہین لاجواب باحسن اہتمام واکمل تمام عنقریب مے آید قال
السیوطی رح فی المقامات السندسیہ واما احتجاج المنکر فی ہذا المقام بانہ نزل فیہما ولا تسئل
عن اصحاب الجحیم فنقول قد تقرر فی علوم الحدیث ان سبب النزول حکمہ حکم الحدیث المرفوع
لا یقبل منہ الا الصحیح المتصل الاسناد لا ضعیف ومنقطع وہذا السبب لا یعرف لہ فی الدنیا
اسناد صحیح متصل یذکرہ والمنکر یعرف ذلک ویعترف بہ اذا عرض علیہ الا انکرہ فان
احتج فی التعذیب بضعیف فاحادیث النجاۃ مع کونہا اشہر منہ اولی بالقبول وان تثبت

فی البیان ان هذا المقطع مما لا شبهة فی الجنان ان ذاک الموصول مع ما ینضم الیه ذلک من حیث
البلاغة بخطاب الناس الآیات من قبل و ما بعد کلها فی اهل الکتاب من قوله تعالی یَا بَنِیْ
اِسْرَائِیْلَ اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ المتلوة بقوله وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیْمَ
و لهذا اختتمت القصة بمثل ما صدرت و کرر ندا یا بنی اسرائیل ایذانا بتحتم طولها مع تقریرت
فیدل ان المراد باصحاب الجحیم کفار اهل الکتاب الجاحدون عن الانابة و المناب یؤید ان السورة
مدنیة خوطب فیها من بنی اسرائیل الذریة و اکثر ما خوطب فیها الیهود الناقضون ما فی التوریة
من العهود انتهی فَاعْتَبِرُوْا یَا اُوْلِی الْاَبْصَارِ انهذ مقام صاحب طبع وقاد و فکر نقاد
الی المقصود بتوان برد و حبل متین لضعیت و معدلت از دست نهد اولا اینکه من حیث بلاغت عنه
الخطاب ملاحظه نماید که بتحقیق آیات ما قبل و ما بعد من قوله تعالی یَا بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ الی اِذَا ابْتَلٰی
اِبْرَاهِیْمَ کلیهٔ شرح بحق اهل کتاب گشته اند بنا بر این تمام و ختام قصه بمحو آغاز کلام
و صدارت مقام فرموده ثانیا اینکه در تکریر ندای یا بنی اسرائیل بدایةً و صراحةً ایذان
و اعلان است بر اتمام و اختتام این قصه طویله و حکایت عریضه پس بلحاظ حیثیت بلاغت
خطاب و اعتبار تناسب ما قبل و ما بعد باحسن وجوه ناوی باعلی ندا رست با حقایق و اثبات ما تحن فیه
اعنی مراد باصحاب جحیم کفار اهل کتاب هستند که مدة العمر مسلک شیطنت و غوایت بعد
حصول ادراک بلاغ مبین احکام احکم الحاکمین متمکن ماندند و همین معنی را موید و موکد است
اینکه سوره مدنی است و اشعار بلاغت خطاب بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات آنها است و غالبا
و اکثر مخاطبین اند طایفه یهود که ناقض و منکر میثاق و عهود مندرجه توریت بودند چنانچه
همین معنی مترشح میشود از حیثیت مناسبت لفظیه و معنویه چه طبقه جحیم از اعظم طبقات و اکبر
درکات و اهول مقامات نیران است چنانچه برای همین مقر و مسکن همچو کافر ابوجهل لعین که

رسول صلعم حین نبل ان درعزوه مدد و مودہ بات وعون ہذہ الامۃ کما یستفاد
من ظاہر کلام السیوطی رہ ویرشح ذلک من حیث المناسبۃ اللفظیہ والمعنویۃ ان الجحیم
من النار کما ہو مقتضی اللغۃ والآثار المرویۃ اخرج ابن ابی حاتم عن ابی مالک اخرالتا العلا
الابرار فی قولہ تعالی اصحاب الجحیم ما عظم من النار واخرج ابن جریر وابن المنذر فی قولہ
لہا سبعۃ ابواب قال اولہا جہنم ثم لظی ثم الحطمۃ ثم السعیر ثم السقر ثم الہاویۃ قال والجحیم
ابو جہل فالذی بہذہ المنزلۃ من عظم کفرہ واشتد وزرہ وعاند عن علم ویقین وبدل
ما عندہ من آیات الکتاب المبین وجحد ما یعلمہ وانکر وحرف ما فی التورٰۃ وغیرہ ...
صلعم فی رسالتہ وہو مامور فی کتابہ باتباعہ وتصدیقہ وطاعتہ ولا یلیق ذلک باہل فترۃ
لا علم عندہم ولا کتاب ولا عناد ولا تبدیل شیء من الخطاب فان ہذہ الدرکۃ لیست لہذا
الفضل خصوصا من ہو من المصطفی صلعم بسبیل لی سبیل انتہی اندر ینصورت مقام استنباط
واکتنادست بامعنی کہ طبقہ جحیم مسکن ومقر اشخاصیست کہ کفر آن بمرتبہ اقصی رسیدہ واحاطہ
والقان شیطنت وضلالت آن باعلی شورش وخروش ہمچو انحراف وعتو واستکبار کافر
فرعون سرزدہ وہموارہ معاندا زعلم ویقین ومغیر ومحرف آیات کتاب مبین ماندہ وکفر
لواح از اعتراف رسالت ونبوۃ مرسل خدا متوجہ باوصف معائنہ خوارق باہرہ وآیات
وبینات وانچہ نسبش بر اہل فترہ چگونہ صدق این معنی راست ودرست خواہد آمد کما
قال تعالی فی بینی درحینیکہ ابوطالب محض از لحاظ نسبت سلسلہ قرابت وحقوق کفالت
دربرگ حسن شرف ملازمت آن سراپا رحمت وخیر وبرکت از طائفہ اہل نار اہون
واخف در عذاب خواہد شد حالانکہ مدۃ العمر از شرف تعمیل اوامر ونواہی گریزان وبیگانہ
ماندہ قال العلامۃ فیہ وقد صح فی ابی طالب انہ اہون اہل النار عذابا لما جاز بہ من برہ

وذیابه لنفترایا بهذالنحو امتداد عمره وامتناعه من طاعته امره فما ظنک بابویه الذین

هما اشد قربا واکد حبا واقصر عمرا وابسط عذرا فمعاذ الله ان یکونا فی طبقة الجحیم وان یشدد

علیهما العذاب الالیم بهذا العظیم هذا لا یفهمه من له ادنی ذوق سلیم انتهی اندر مضیوریت از چشم بصیرت

وعین خبرت قیاس بکردنی است وبدل اندیشیدنی است باصلاب طیبه وارحام طاهره ابوین

شریفین رسول الثقلین صلعم که بفضل عظیم خدای کریم رحیم بوتیه من یشاء بشرف دولت

حمل این تمثال مرآت خدا نما مشرف گشتند وآن نور خاتم ذات احدیت مبدا ایجاد وتکوین

کونین بارحام طیبه واصلاب طاهره مستقر ومتمکن داشتند پس چگونه عقلا ونقلا هر دو باعث میزان

خواهند گردید که جانب واحد اعظم کفران باشد کذبا وقصی عنادا وجانب ثانی اشد قربا واکد حبا

واقصر عمرا وابسط عذرا واعظم منزلة وحقیقة معهذا احادیث متکثره بروایات صحیحه متضمن انواع

طهارت ومشعر بالوف شرافت وکرامت آن هر دو حضرت بطرق متعدده وسبل منتشره

بداهة وصراحة وارد شده که بر هیچ یکی از اهل علم قدیم وجدید از انها مستور ومخفی نمانده

پس شخصی که برای او ادنی ذوق سلیم وطبع مستقیم وشائبه لطف ایمان ولمعه از لمعات عرفان

وایقان است کی جواز این معنی روا خواهد داشت که ابوین شریفین شافع ثقلین را نعوذ بالله از ربات

جحیم تصور نماید ومعاذ الله اینکه باشند ابوین خیر الثقلین صلعم در حلقه جحیم همچو آن کافران لئیم

وحاشا اینکه مسلط شود بر هر دو عذاب الیم در حالیکه منشور کرامت گنجور مغفرت معمور ولیف

عطیات شاهد این صدق مقال باشند خالق کون ومکان پاس مراعات وحفظ احترام اکرام

آن سید انام اینقدر محفوظ داشته باشد وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِم

انگاه قیل وقال وچون وچرا مساغ ومدخلی هیچگونه ندارد چه در حینیکه از عامه نفوس بنی آدم

این معنی متصور نیست که بتعذیب وعقوبت ابوین راضی باشند نسبت از انحضرت شافع

الجزین وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین کہ اعدا و لعیان مبنی ہم ...
تعامل خشونت وعبوست نشاخت ونظر عطوفت و رافت ندہ برداشت کی جواز ...
ازمعنی تصور بیدہ شود کہ سراسر از محالات عقلی ومحالات عادی ست و باینہمہ وعیان نامتبائن
ومتخالف از طبائع وعادات فطری انسانی ست ونیز از ہمہ وجوہ منافی ومبائن اخبار وارد
یقینی ست از ہمین جا کہ روایت کردہ ابن جریر از ابن عباس رضی فی قولہ تعالیٰ ولسوف
یعطیک الخ کہ از رضای رسول مقبول صلعم ست ہمینکہ نہ داخل شود احدی از اہلبیت او
در نار و اندرین مقام اکابر علما واجلہ فضلا حکم بالعموم فرمودہ اند ونیز روایت نمودہ ابو سعید
در شرف نبوۃ وغیرہ من حدیث عمران ابن حصین مرفوعا سالت ربی ... سوال کردم از پروردگار
عالم اینکہ نہ داخل شود کسی از اہلبیت ما در نیران پس عطا فرمود مرا ہمینہ از انجا کہ تصریح
وتنقیح ہمین در صدر رسالہ بوجہ احسن در زیبا گذشت فاما حالیا بنظر علو مقام اطناب
کلام باز از احقاق واثبات آنچہ فیہ شعار واتباع تفضیلی سید ہد مخفی نماند کہ علامہ سیوطی
اندرینجا بسا کاری کردہ ست کہ در عبارت مختصر ہمچو مسئلہ اعظم واطول وامر اکبر واجل را کہ
بیرایہ بلیغ وبیان بدیع محاصرہ فرمودہ وازوجہ اتم واکمل الغرام بوجہ احسن اتمام ہمینی نمودہ
میفرماید ہل یستعد علی من انجی اسرہ الثقلین ان یجی بہ الا الذین فقیر برانیکہ حضرت
بلد امین بالیل و نہار نصب العین سید دزاد دراہ حسن معاد زان بقعہ مبارکہ مہیا جست
روزی بعد صلوۃ عصر مابین حرم شریف از حضرت شیخ العلما مولانا بالفضل اولانا مولانا
شیخ محمد جمال صاحب مدظلہ العالی مفتی حضرت مکہ معظمہ زاد اللہ فضلہ وشرفہ وابد شادہ
مستفسر ومستدرک شاہ حفظہ اند ہمینی گشتم حضرت ممدوح بعد فراغ از مستر شادین با ضم کلمات
طیبات ملفوظات قدسیات والوف تحیات ذاکیات صلوۃ ولتسلیمات ... ناولہ ... برقہ

دیگر براهین واضحه ساطعه از احقاق و اثبات آنچه نشان داده و نضارت حدائق ایمان را
بآبیاری عرفان و آبشار ایقان افزوده بالاستیفا فاما اندرین مقام از معقولات سیرا یا تقلید ثقات
حضرت ممدوح منظر اطناب بنقل اجابت وبالتبع اکتفا میکنیم که فرموده اند مگر که شاید قول علامه سیوطی رح
ندیده هل استبعد الخ سبحان الله فی الحقیقت کلام الملوک ملوک الکلام کمع طمع التقطر از سحاب
عبارت و غایت جامعیت که هر کلمه اش باقل و دل و هر جمله اش اتم و اکمل است بخواهی بلیغ
و ساق بلیغ چه نوع مستلزم و متضمن باثبات و احقاق مانحن فیه است که بهزاران طرق و براهین
عفو و نجات و الوف اصناف برارت و انواع مغفرت آن هر دو اعلی حضرت نادی باعلی
ندا رسیت حالا قول منکر اینکه بتحقیق وارد شده اند و احادیث کثیره در تعذیب و عقوبت ابوی
خیر الانام صلعم میگوییم که اندرین باب اجوبه قویه بارقه و ادله لامعه ساطعه علامه سیوطی رح
وغیره اکابر سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالاستیعاب آن طوالتی میخواهد و ملال
طالبی رو مینماید فاما درین عجاله نافعه و تبصره حقنما از ملخص و محصلش بعبارت فارسی هدیه
ارباب بصیرت و آویزه گوش اصحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که بتحقیق
مطلع شدم بر آن احادیث باسرها و بتمامها وجهد بلیغ نمودم و سعی مالیق کردم در استقرا
و تتبع آنها لیس یا فتم اکثر آن احادیث را مابین ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعض از انها منسوخ
بما تقدم من المنقول یا فیما بین آنها لزوم تعارض تصور دیده شود آنگاه احتیاج و افتقار
افتد بترجیح بامر مرجح علی ما تقرر فی الاصول حضرات ائمه مالکیه رح نیز اندرین باب در تحقیق
کمال برده و جوابات قاطعه و بینات ساطعه از آیات و احادیث قطعیه داده و گفته که این
اخبار احاد اند لا یعارضن للقاطع و یا اینکه احادیث نجات و اسلام و حیات که بهمه وجوه
اشمل و اوفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند متحقق و مثبت لیس للمنکر الخ

حفظ قوانین مذکوره و حصول مقصر چه قاطبه رجحان از طلبه اهل این احادیث وارده سابق
داده شد علاقدام و سابق بالعمل و اولی والحق بالقبول واصح همین خواهند شد ولیست
شعری که منکر بمقدمه اطفال مشرکین چگونه عهده برآ خواهد شد و چه نوع سبب انجام این مسئله
خواهد کرد که از ورود خبر دخول نار آنها مستحق است و انیعنی از وجهین مستلزم خوف و صدر
و ترس و خطر از اصول شرعی میشود چه منکر از این دو صورت فرار کردن نمیتواند یعنی اگر خواهد گفت
حسب اقتضاء حدیث وارده بانهم فی النار پس باین قول لامحاله اشد قول و محل عموم مولد
است دیگر خواهد گفت بقول الناس بارتفاع باس پس تحقیق یعنی قاطبه و بدایه منکر
و متضمن علی ما ل از اخبار وارده است بانهم فی النار لکن اندر منسوخیت لامحاله ارتفاع این تناقض
و ادفاع این تعارض نخواهد شد مگر بتجویز تسلیم و اقبال منسوخیت اخبار وارده متضمن دخول نار
و نیست منسوخیت یعنی الا بالشفاعة الواقعة من المصطفی صلعم حیث قال سألت ربی الله
اللاهین من ذریة البشر فاعطانیهم معهذا اکابر محققین فرموده اند که بتحقیق در شرع شریف
متحقق گشته است امریکه ناسخ است برای رفع باس اطفال مشرکین و برای کسانیکه
بلاغ دعوت بادشان نشده معتبر نیز نزولا فی قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا مضمون آیه کریمه اولی منسوخ شد
تعذیب و عقوبت اطفال را و از آیه کریمه ثانیه منسوخ شد اخبار تعذیب قبل الارسال
ما احد کمینه با معانی نظر نموده فکر باولی الالباب را بین اسرار بلیغه و مجموع مناسبات
بدیعه که نظم قرآن و فرقان حمید را داری است حیث صرح به السیوطی رحمه
واما قول المنکر انه وردت احادیث کثیرة فی عذابهم فقد تعقبت علیها باسرها
وبالبت فی جمیعها و حصرها و اکثرها ما بین ضعیف و معلول والصحیح منها منسوخ

بما تلقاهم من القبول او معارض فيطلب الترجيح على ما تقرر في الاصول وقد الّف
بعض ائمة المالكية رح بجوابها ساطع وقال هذه اخبار احاد لا تعارض للقاطع ولست
شعري ماذا القول المنكر في اطفال المشركين والخبر بانهم في النار يبين
فان قال بمقتضاه فقد اكبر القول واعظم الهول وان قال بقول الناس ورفع عنهم
الباس فقد سلم العدول عن الاخبار الواردة بانهم في النار وليس الا كونها من المنسوخ
عند اهل التحقيق والرسوخ وذلك الا بالشفاعة الواقعة من المصطفى صلعم فيهم حيث
قال سألت ربي اللاهين من ذرية البشر فاعطانيهم وقد وقع الناسخ للاطفال
ومن لم تبلغهم الدعوة معتبرين نزولا في قوله تعالى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا فالجملة الاولى تنسخ تعذيب الاطفال
والثانية تنسخ اخبار التعذيب قبل الارسال فانظر الى هذه الاسرار المودعة
في نظم القرآن والمناسبات المبتدعة في ترتيب الفرقان انتهى مقالات سنائيه
حالا تحقيق سديد آخر وبحث شريف ديگر بايد بهين وعنوان متين بايد شنيد
وقلب را بمرتبه وَلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ بايد رسانيد وآن اينكه بعض ارباب تعمقات
استدلال و احتجاج در رفع باس ناجيه آخر به براهين حکم و اظهر فرموده اند [illegible]
از ان معرض تحرير مي آرم كه بمذهب بعض ارباب حديث واخيار كبار جليل الدين و
رسول مقبول صلعم از ارباب فتره هستند يعني نيامدند بلاغ مبين از نبي مرسل
وامعتی از اصول شرعيه صراحةً و بداهةً مستلزم است برفع عقوبت و باس
چه نص قطعی مذکور بدان ناطق [illegible] مارا نيز بمقام خدشه ايست كه از
بادی النظر ناشی میشود و نقضی است که متبادر احادیث میگردد و آن اینکه قول

قابل و قال جانب مقابل جا دارد و مبتوانند انکو بدیکه تحقیق مقام گردیده است با
دعوت عیسیٰ علیہ السلام بر ہر دو حضرت در صورت تسلیم و تحتم آن دعوت رسول مرسل
چگونه استدلال و احتجاج درباره رفع باس از آیه کریمه وما کنا معذبین را
و درشت خواہد آمد پس میگوییم که اولی الالباب این نقض ضعیف و خدشه
رکیک را بوجه احسن دفع فرموده و کہبا منثورا موده مجملاً اش انکه اہل علم
فرموده اند که این معنی الی یومنا به پیرایه ثبوت و تحقق نه پیوسته که بلاغ و وصول
دعوه حضرت عیسیٰ علیہ السلام بهر دو حضرت گشته و نه این معنی باثبات و احقاق رسیده
که آن ہر دو حضرت شخصی را دریافته باشند که او بلاغ مبین دعوه اسلام بر ہر دو
جناب موده باشد و فرضاً و تقدیراً اگر در مبحث ما نحن فیه اعتبار نفس تقدم بعثت را
بلا شرط بلاغ حقیقی و ایصال تحقیقی تسلیم نمائیم پس این معنی صراحةً و بداہةً مستلزم
ابطال احادیث وارده بحق اہل فترہ است و ہذا باطل کو ثانیاً اینکه در صورت
تسلیم قید مفروضه و اعتبار شرط مقدره مسلمه اعنی بعثت ما یافته نخواہد شد
قومی و طائفه احدی در دنیا بوصفی و حالتی که حکم کرده شود بران با ہل فترت
چراکه این معنی از اجلی بدیہیات و از اوضح مشاہدات است انبیاء علیہم السلام قبل از حضرت عیسیٰ علیہ السلام
مبعوث و مرسل بودند باقطار عالم و نیست احدی از اہل فترت سابقه متقدمه
مگر که قبل شان لا محاله تحقق نبی مسلم الثبوت است تا اینکه سلسله این معنی منقضی و منتہی
شود بحضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و تکوین آدم غیر مبعوث است از کفر و اسلام
و حلال و حرام عند علماء الثقات الانام و المسلمات الخواص والعوام حیث صرح
السیوطی رحمہ فان الانبیاء قبل عیسیٰ علیہ السلام مبعوثون فی اقطار العالم وما من فترۃ

بمتقدمة الا و قبلها نبي آدم وابليس قبل آدم للبشر يتعلق به احكام من كفر او اسلام وحلال
او حرام فان اعتبرنا التقدم نعتبته ما وان لم تصل اليهم استحالت احاديث اهل الفترة
اذ لم يوجد بهذا الوصف قوم نحكم بها عليهم انتهى مقامات سندسيه پس در صورت
اعتبار مفرد ومهمه و قيد به قادره امريكه لازم مى آيد وخطريكه رو مى نمايد بهمه وجوه
ازينجا مسلمات وغير واقعيات است كما سبق التصريح آنفا چه اينچنين بدانسته مستلزم
متضمن اباء وانكار است بآيات كريمه واحاديث طيبه حيث صرح فيه وقد ورد في
اهل الفترة احاديث صحاح وحسان بانهم موقوفون الى الامتحان بين يدي الملك
الديان فمن سبقت له السعادة اطاع ودخل الجنان ومن سبقت له الشقاوة عصى
وادخل النيران انتهى تلخيص مرام آنكه اهل فترة آن طائفه است كه مخلوق گرديده اند
مابين زمانه دو نبي مرسل كه نه بلاغ ووصول دعوة نبي اول رسيده و نه ايشان مادرك
شرف صحبت نبي ثاني مشرف گشتند مثل طائفه اعراب كه حضرت عيسى عليه السلام بلاغ نمود
تا بايشان و نه ايشان فائز ومستفيد بشرف دولت ملازمت جناب رسول مقبول صلعم
مشرف گشتند فاما اهل فترة موقوف اند الى الامتحان بين يدي الملك الديان
پس آنانكه بشقاوت سابقه ابدى منحرف ومعرض گشتند واصل شدند بدركات
نيران وآنانكه بسعادت سابقه سرمدى حسن امتثال احكام نمودند داخل شدند
بفوز لقاء رحمن و در باب ارباب فترة وراے اين قول متعدده ومنتشره وارد
گشته از بعض مفسر مى آيد كه ان المراد باهل الفترة من كان بعده ولو يشر بعيسه
عيسى عليه السلام وقيل بعثة نبينا السراج المنير وهو ظاهر من قوله تعالى يا اهل الكتاب
قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل الخ قال المفسرون

ای یعنی الفترة ما بین النبیین وقال ابن جریر فی ہذہ الآیۃ یقول جئن الفترة لفقدا
الرسل بعد مجیئہم من فتر الامر اذا ہدا وسکن وقال الجوہری فی الصحاح قولا بانہ الفترة
ما بین الرسولین من رسل اللہ سبحانہ فما تکون فترة حتی لیفقد فیہا دعوة رسول ثم تمادی
الزمان فیہ شرامرہا ویطول لفظ حدیث الحاکم وہو علی شرط الشیخین صحیح الاسناد
اذا کان یوم القیمۃ جاء اہل الجاہلیۃ یحملون اوثانہم علی ظہورہم ثم ذکر التقریب بعد
فی الامتحان وہو صریح فی المراد وقد نص امامنا امام الشافعی رح الفترة وہو لعلیہ المعتمد
باثنین من سنین علی ان فی زمانہ من لم تبلغہ الدعوة وہم قوم وراء الصین
فاذا وجد من لم تبلغہ الدعوة بعد بعثتہ نبینا بالف سنۃ والاسلام ظاہر فالذین
واقر فما انتک نبر من الجاہلیۃ اللتی عم فیہا الکفر والجہل وطبق الارض وغلب فیہا
کل کافر انتہے مقامات سندسیہ والی ہم در شرح مسلم تحقیق این مسئلہ کما ینبغی
فرمودہ حیث قال العلامہ فیہ وقد ذکر الآلی فی شرح صحیح مسلم ہذہ المسئلۃ
فاطنب فیہا والقن واحکم وقال اہل الفترة ہم الامم الکائنۃ بین ازمنۃ
الرسل الذین لم یرسل الیہم الاول ولا ادرکوا الثانی کالاعراب الذین لم
یرسل الیہم عیسی ع ولا لحقوا النبی صلعم انتہے وردی فی تفسیر معالم التنزیل
واختلفوا فی مدة الفترة بین عیسی ع ومحمد صلعم قال ابو عثمان الہندی ستمائتہ
وقال قتادہ خمسمائتہ وستون سنۃ وقال معمر والکلبی خمسمائتہ واربعون
سنۃ وسمیت فترة لان الرسل کانت تتر بعد موسی ع من غیر انقطاع الی زمان
عیسی ع ولم یکن بعد عیسی ع سوی رسولنا صلعم انتہے بالجملہ اندرین مقام حسن اتمام
انمعنی چنانکہ از تصریح وتنقیح حضرت عقیل ابن ابی طالب مستفاد می شود از تحقیق

حضرات ذکر یافته نشده و دیده نشده چنانچه ایشان اهمیعی را استقرار کامه متفرع

باقسام ثلثه نموده اولا آنکه مثلا شخصی به بصیرت قلبی خبرت معنوی ادراک توحید نموده عام

از انکه نه داخل شد در شریعت کزید بن عمرو بن نفیل یا مثلا داخل شد در شریعت عیسی ع

وثانیا انکه نه شرک نموده و نه ادراک توحید کرد و نه داخل شد در شریعت نبی و نه مخترع نمود

برای نفس خود شریعتی و منهاجی بلکه باقی ماند تا مدة العمر بحال غفلت ایشان بالتحقیق از اهل فترة

هستند و قاطبة اینچنین طائفه از غیر معذبین هست کما سبق التصریحه وثالثا انکه مثلا

شخصی شرک نمود و ادراک مضمون توحید نکرد بلکه تغیر و تحریف نمود و مخترع کرد برای نفس خود

ملتی و شریعتی وهم الاکثرون این قسم عند المحققین ازان قبیل هست که مسلم الثبوت است

تعذیب عقوبت ایشان لیکن متاخرین زاد الله فضلا و شرفا فرموده اند که بتحقیق واجب است

اخراج و انفراد حضرت ابوین شریفین رسول الثقلین صلعم ازین قسم ثالث حیث صرح السیوطی رح

فی المقامات السندسیه ثم اهل الفترة فیما ذکر عقیل ابن ابی طالب رح ثلثة اقسام الاول

من ادراک التوحید ببصیرته سواء لم یدخل فی شریعة کزید بن عمرو بن نفیل او دخل فی شریعة

عیسی ع والثانی من لم یشرک ولم یوحد ولا دخل فی شریعة نبی ولا ابتکر لنفسه شریعة

ولا اخترع دینا بل بقی عمره علی حال غفلة عن هذا کله تارکا جمیعه وکان فی الجاهلیة

من کان ذلک وهم اهل الفترة قال وهم غیر معذبین للقطع کما قررنا طریقه والثالث

من اشرک ولم یوحد و بدل وغیر و شرع لنفسه فحلل و حرم وهم الاکثر وعلی هذا القسم یحمل من

صح تعذیبه وزاد بعض من تاخر من اهل العلم انه یجب اخراج الابوین الشریفین من هذا القسم

انتهی بالجمله همین محصول و مقصود و مبسوط و مبنی بر بلوغ و عدم بلوغ دعوت است و این

اصح ترین اقوال است یعنی شخصیکه نرسید بر بلوغ دعوت لیس آن لا محالة ناجی از عذاب

شرعی ست عام از آنکه قبل بعثت محمدیه باشند یا بعد بعثت آری شخصیکه از اهل فترة مثلاً
رسید بر بلوغ و وصول دعوة و بعد از آن اصرار نمود بر رد و عناد و اباء و انکار پس آن لا محاله
بلا خلاف ناری ست و این قسم اخیر ست محل اجماع و نیست احدی را از خلق اندرین
نزاع صرح السیوطی فی المقامات السندسیة وبالجملة فالمدار علی بلوغ الدعوة وعدمه
فمن لم تبلغه فهو ناج سواء کان قبل البعثة المحمدیة او بعدها ومن کان فی زمان الفترة
وبلغته فهو فی النار اذا اصر علی العناد وردها وهذا القسم الاخیر محل اجماع لیس فیه بین
الخلق نزاع وهو الذی اشار الیه النووی فی شرح مسلم فمن عذره الله ورسوله
فهو المعذور ومن بین الله فما له من مکرم انتهی حالا احقاق مدعی و اثبات آنچه فیه
بنحو آخر بعنوان مربوط و ادله محکمه باید شنید که اندرین باب علمای محققین و احبار کبار
متاخرین از اسلاف و اخلاف سبقت فرموده اند الی ما هو اقوی مدرکا و اصح مسلکا و آن اینکه
حکم هر دو جناب مغفرت مآب همچو کسی ست که با ایشان بالتحقیق بلاغ دعوة رسول نگردیده و حقیقت
احکام شرعیه و اصول حنیفیه همچو طائفه اهل فترة ست بتصریح مصرحه سابقه چه این معنی هویدا
المکشوف و مبرهن بر اهل علم ست که الی یومنا بمعرض تحقیق و بپایه تصدیق از نصوص
و اخبارات قطعیه نرسیده ست که قطعاً و جزماً بر هر دو جناب حضرت آب بلاغ دعوة
اسلامی و احکام ملت حنفی گردیده و نعوذ بالله بعد بلاغ و وصول دعوة و استماع احکام
بر جهت صدی و اباء و انکار و رد و عناد برخاسته پس اندرین صورت صدق کلیه شرعیه و ضابطه
ملت حنیفه عیان و مستغنی از بیان کل مولود یولد علی الفطرة معهذا هر دو جناب مغفرت مآب
مقبوض گشتند بزمان شباب و نرسیدند بسن من بلغ الاحقاب کما تحقق من تحقیق رواة
الثقات یعنی سعت نداد عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه وقوف و اطلاع بر اخبار جناب

اخبار دیست و بدو تفحص تمام شد ال و اخبار بر بر و اسفار را از جملة الاسفار بفضلیت و دع

گرایند حیث صرح السیوطی رح فی المقامات السندسیة ذهب محققون فی سابقهما الی انهما
اتوهی لم یدرکا و اصح مسلکا و هو ان حکمهما حکم من لم تبلغه الدعوة من اهل الفترة اذ لم یثبت
انهما وعیا و عاندا و کل مولود یولد علی الفطرة مع ضمیمة انهما قضیا فی ابان الشباب
و لم یلبثا سن من شیخ الاحقاب فلم امیع عمرهما الوقوف علی الاخبار بالاخبار من الاخبار
و الفحص منهما الی الاسفار بالاسفار الی جملة الاسفار انتهی از محمد بن اسحاق مرویست
که رسول مقبول صلعم در بطن شریف حضرت آمنه رض بودند که حضرت عبد الله رض وفات
یافتند و بعض میگویند که عمر شریف بدو سال رسیده بود که وفات یافتند صاحب
مدارج النبوة فرموده که این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر
متاخرین هم ترجیح و تصحیح همین فرموده فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ که هرگاه
که تحقیق مقام و توضیح مرام باحسن بیان جلوه اتمام پذیرفته و همین بوجه احسن
بشرح و شایسته پیدا و هویدا گشته که آنانکه قبل بعثت نبی مرسل مبعوث گشتند
از نصوص قطعیه و اخبار صحیحه رفع معقوبیت و باس شان محقق و مثبت بس حالیا نسبت
تمه و بقیه این هم گوش خاطر را فرا باید داشت و او را در مقصود و ما نحن فیه همواره
نصب العین باید ساخت که صراط مستقیم و مذهب قویم و مسلک سلیم کما هو حقها نخواهد کرد
حیث صرح السیوطی رح فیها قال الله تعالی فی بیان انه لا یعاقب احد قبل
البعثة و لا یجری و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا
ارسلت الینا رسولا فنتبع ایاتک من قبل ان نذل و نخزی و قال الله تعالی
فی سورة طسم تلک ایات الکتاب المبین و لولا ان تصیبهم مصیبة

عما قدمت ایدیہم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا الخ وقال اللہ تعالیٰ
فی ہذہ السورۃ بہ استدل العالمون وما کان ربک مہلک القریٰ
الی قولہ الا واہلہا ظالمون وقال اللہ تعالیٰ فی علام تکلیف الغافل وبہ
قال الناقلون ذلک ان لم یکن ربک مہلک القریٰ بظلم واہلہا غافلون
وقال اللہ تعالیٰ فی سورۃ الشعراء تنبیہا للعالمین وما اہلکنا من قریۃ الا لہا
منذرون ذکریٰ وما کنا ظالمین وقال اللہ تعالیٰ لعذر الکفار حیث لا یجدون
فی النار من نصیر وہم یصطرخون فیہا ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی
کنا نعمل اولم نعمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر وجاءکم النذیر۔ انتہی
واین تحقیق نسبت عظیم و بصاحب ست اہم مسلم الثبوت عندنا فی الفقہ والاصول
وبہ قال العلماء الفحول حیث صرح السیوطی فیہا فہذہ القاعدۃ مقطوع بہا عندنا فی الفقہ
والاصول مستغنیۃ لشہرتہا عن ان یورد فیہا شئ من النقول الخ برصحاب بصیرت وارباب
خبرت محتجب نماند کہ احادیث صحیحہ در بخاری وغیرہ وارد گشتہ بخلاصہ اینکہ کافر بودند
از عرب از عہد ابراہیم ع تا عہد عامر ابن الخزاعی واین شخص اول از آنہاست کہ عبادت
اصنام و پرستش اوثان نمودہ وتغیر و تبدیل نمودہ دین ابراہیم ع کہ ہمین سبب بشادہ فرمود
نبی صلعم اورا کہ یجر قصبہ فی النار حیث صرح السیوطی فیہا وان العرب فضمت الاحادیث فی
البخاری لکل راو وداعی بانہ لم یکفر منہم احد من عہد ابراہیم الی عہد عامر بن الخزاعی
فہو اول من عبد الاصنام وغیر دین ابراہیم وراہ النبی صلعم بسبب ذلک یجر قصبہ فی النار
قد نص العلماء علی ہذہ الجملۃ وردوہا الجملۃ فی صدۃ من الاخبار وتحقیق روایت نمودہ ابن
حسب در تاریخ خود از ابن عباس رض کہ بودند عدنان ومعد وربیعہ ومضر وخزیمہ واسد بر ملت

ابراهیمی هیچ فرزند نماید الیاس را اگر با خیر و در روض الانف حدیثی مذکور شده که بد مگوئید الیاس را
که بتحقیق او بود مؤمن حیث صرح السهیلی فیها وقد اخرج ابن حبیب فی تاریخه عن ابن عباس
وهو جد یربان یجادل فی الاسلام قال کان عدنان ومعد وربیعه ومضر وخزیمه واسد علی ملة
ابراهیم فلا تذکروهم الا بخیر وفی الروض الانف حدیث لا تسبوا الیاس فانه کان مؤمنا
و [illegible] بیابانا و در دلائل النبوة ابی نعیم و... یافته که بتحقیق کعب ابن لوی وصیت نمود
ولد خود را بایمان آوردن بنبی صلعم و مسرور [illegible] بتبلیغ مکی [illegible] بکلمات شوق آیات
یالیتنی شاهد فحواء دعوته + اذا قریش تبغی الحق خذلانا + مقامات شتی
ذا اما کلاب وقصی وعبد مناف وهاشم فلم اظفر فیهم فی واحد من الجانبین بنقل جازم واما
عبد المطلب ففیه خلاف ولا شبهة انه من اهل الفترة وممن لم تبلغه الدعوة وعلی هذا یحمل ما فی الصحیح
حدیث الحاکم وصححه عن ابن مسعود انه صلعم سأل عن ابویه فقال ما سألتهما ربی فیعطینی فیهما
وانی لقائم المقام المحمود فلوح بانه یرتجی لهما فی ذلک المقام الشفاعة ولیست الا فی التوفیق
عند الامتحان للطاعة وعلی ذلک یحمل حدیث ابن عمر فیما رواه تمام فی فوائده المرفوعة
اذا کان یوم القیمة شفعت لابی وامی وعمی ابی طالب واخ لی کان فی الجاهلیة والمراد اخوه من الرضاعة
وهو ابن حلیمة السعدیة انتهی لما اهل حدیث در باب اخ رضاعی حضرت صلعم تاویل فرموده
یعنی شفاعت بالتخفیف گفته اند وضرور است که این تاویل در حق او باید کرد چراکه او تا
سنت زمان بعثت را و اسلام نیاورده کما صرح الامام وقد تاوله المحب الطبری فی حق عمه
علی انها شفاعة بالتخفیف کما هو فی مسلم ولا بد من هذا التاویل فی حقه لانه ادرک البعثة
ولم یسلم انتهی حالا ایضاح و انشراح بتحقیق عجیب وغریب از تصریحات اکابر دین و اعاظم
علما متاخرین داده میشود هر چند که از تفسیر در توضیح آن بحث [illegible] [illegible] الا انه [illegible]

تبدی ازان می‌تشریح میکنم که در صورت ادراک و ایضاح آنها زیاده تر اشتمال آنها بر ...
رونید صداقت و وثوق علی ما نحن فیه متصور غالب است بشایق کامل و طالب صادق
باز مفتقر و محتاج باقامت بینات وادله واضحات باحدی وجوه نگردد و بپیرایه بیان
مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکه استدلال نموده است مجاهد و سفیان ابن
عیینه بر بقاء استمرار توحید در ذریت ابراهیم علیه السلام بدلیل قوله تعالی واذ قال ابراهیم
رب اجعل هذا البلد امنا الخ و همین معنی وارد شده است از ابن عباس رضی الله عنهما
و مجاهد و قتاده بسند معتبر تحت تفسیر قوله تعالی وجعلها کلمة باقیة فی عقبه
گفته که دائما و ابدا در ذریت ابراهیم علیه السلام همواره افراد پیدا شدند که مقر و معترف
بوحدانیت حق سبحانه تعالی بودند و پرستش ذات پاک وحده لاشریک مینمودند
و بر فطرت بهمه وجوه متمکن و مستقر بودند و همین معنی را تصحیح داده ابن منذر از ابن
جریج در تفسیر خود و هو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی الخ
و ابن عیینه نیز استدلال همین معنی بآیه مذکوره نموده که احدی از اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام
پرستش اصنام و عبادات اوثان نکرده و چگونه این معنی راست و درست نشود که
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام دعا خواسته بود از جناب خداوند کریم واجنبنی وبنی ان نعبد
الاصنام الخ آنجا که ادعیات انبیاء علیهم السلام بدرجه اجابت و قبولیت واجب تعالی بنحوی اجابت از در
حق به استقبال می‌آید و دعای حضرت خلیل علیه السلام بمعرض اجابت و قبولیت رسیده حیث
صرح السیوطی رحمه الله فیها وقد استدل مجاهد وسفیان ابن عیینة علی استمرار التوحید فی ذریته
ابراهیم علیه السلام بقوله تعالی ان ... ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا واجنبنی وبنی
ان نعبد الاصنام وصح فی تفسیر ابن المنذر عن ابن جریج وهو العالم الاول فی قوله

رب اجعلنی مقیم الصلوٰة ومن ذریتی قال فلن یزال من ذریة ابراهیم ناس علی الفطرة
یعبدون الله و ورد عن ابن عباس ومجاهد وقتادة بسند معتمد فی قوله تعالی وجعلها
کلمة باقیة فی عقبه قال الاخلاص والتوحید لا یزال فی ذریته من یوحد الله ویعبده وفی
البیضاوی فی تفسیر هذه الآیة وزعم ابن عیینة ان اولاد اسمعیل علیه السلام لم یعبدوا الصنم محتجا به
وورد فی تفسیر معالم التنزیل واما دعاؤه لبنیه فاراد بنیه من صلبه لم یعبد منهم احد الصنم
وکذا فی المدارک وصاحب تفسیر حسینی هم در تفسیر آیه کریمه واجنبنی آه گفته که ابن عیینه فرمود
که فرزندان اسمعیل ع بجهت دعای خلیل الرحمن بت نه پرستیدند انتهی امام فخر الدین رازی
شکر الله سعیه نیز تصحیح همین معنی فرموده بغایت تبجیل و تعظیم و تکریم و تتمیم این صدق مقال نموده
خلاصه آنش اینکه بتحقیق بوده اند ابوین شریفین رسول الثقلین صلعم از زمره مشرکین
بلکه متمکن بوده اند بر توحید ملت ابراهیمی و سالک با قوی مسالک توحید بوده اند که علامه
سیوطی رح تحقیق امام رازی نقل میفرماید قال الامام الهمام فخر الدین رازی رح قولا آخر
فی غایة التبجیل والتعظیم فقال انهما لم یکونا مشرکین بل کانا علی التوحید وملة ابراهیم الخ
و تصحیح و تنقیح همین معنی با دله قطعیه اصول حنفیه مصرحه سابقه تفحص و تتبع باید نمود و صلاح ارباب
طریق بطریق میمانیم و نشان تحقیقی میدهم که اکثری از ارباب خاص و عام باید همه مطالب
عالیه مضمر را مظهر نموده و خلقی ابتری و نشانی و اشامی با هم ازین تحقیق سراپا تصدیق
نیافته پس بعد الصال الی المطلوب و عامی خیر حسن عاقبت بحق این احقر جدید باید بود
از گوش هوش باید شنید که حضرات علمای محققین همه ائمه مفسرین
مشیدین ارکان مسدید شرع متین همچو حضرت امام همام فخر الدین رازی

حضرت مرزا جان برکی محدث حضرت مولانا قاضی عیاض رحمہ صاحب سیرت شامی وغیرہ
اکابر محدثین و ثقات محققین بعد حسن استکمال اثبات و احقاق مدعای ما نحن فیہ مثبت
اسلام جمیع حضرات کبار دارباب اطہار ابرار و امہات امجاد کائنات الی آدم علیہ السلام
بوجوہ اتم و اکمل و طریق اعظم داجل ہر چند کہ اندر ہمین بتصریح بصدر ہم کافی و دافی بود
تا مزید ایضاح و انشراح بحاجت قیل و قال بنکر داعی تفصیل و تفسیر شش گشت حضرت
مرزا جان برکی محدث رحمہ در نظم الدرر و المرجان اشعار مایند و المتاخرون اثبتوا اسلام
والدیہ بل جمیع آبائہ و امہاتہ الی آدم الخ وقال الامام الرازی رحمہ ان اجدادہ صلعم
کلہم الی آدم کذا کانوا من التوحید فی اقومی المسالک قال السیوطی رحمہ وقد ثبتت
احوالہ اجداد سید بنی قصی نوجدتہم موحدین مومنین من بین آدم الی مرۃ بن کعب بن لوی
الا انہ لیستثنی منہم ازرا ان کان ابا ابراہیم مقامات سندسیہ وقال الشیخ الخبرادی
فی العقد الثمین فی فضائل بلد الامین ونقلہ من السیوطی رحمہ بکذا من غیر تفاوت وورد
فی مسالک الحنفاء فی والدی المصطفے الی مستقرات امہات الانبیاء فوجدتہن
بالعمر توفیت رحمۃ اللہ علیہا ونیا قال المرزا جان البرکے رحمہ فی نظم الدرر والمرجان
ولم یکرر فی النسب من آدم الی ابیہ عبداللہ سفاح ولا مشرک قط وانتقل من ظہور الی
حتی خرج نبیا والانکحۃ اللتی فی نسبہ کلہا مستجمعۃ لشروط الصحۃ کانکحۃ الا
فی النسب منہ الی ادم الانکاح صحیح مستجمع اشرائط الصحۃ کنکاح الاسلام الموجود
واستدل الامام الرازی رحمہ بما فی التنزیل الذی ہو قرۃ عین العابدین الذی
حین تقوم وتقلبک فی الساجدین وبقولہ تعالے انما المشرکون نجس فدنا
وقد قال صلعم لم ازل انقل من الاصلاب الطاہرین انتہے مخفی نماند کہ از معنا

عظیم و تحقیقے ست جلیل لغایت العیناح و انشراح بلا ریب و ارتیاب با متحقق و محصل
مرام فی ہذا المقام اینکہ صحت حسب و نسب شریف بغایت طہارت و عصمت و نظافت
سلسلہ منیف نیز از نصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ متحقق و مثبت لیس امر مسلم را بلا خلش
خلجان ایمان و اذعان و عقیدت و ایقان باید داشت بر اینکہ در نسب شریف
حضرت رسول مقبول صلعم من آدم الی حضرت عبد اللہ رض لوث سفاح و رجس
و شوائب جاہلیت ہیچگونہ مساعی و مدخلی ندارد چہ تحقیق عالیہ ہمینقدر است کہ انتقال
نطفہ طاہرہ و نور ذات پاک مصطفویہ در اصلاب طیبہ کریمہ و ارحام طاہرہ مقدسہ
و ظہور بطون شریفہ مصنع گشتہ حتی کہ عند المحدثین النقاد انکہ سلسلہ نسب شریف
بتحقق گردیدہ ست مستجمع شروط صحت ہمچو آنکہ صحیحہ اسلام موجودہ و معمول الی یومنا
کما لا یخفی علی صاحب العقل السلیم و الادراک القویم در سنن بیہقی از ابن عباس رض
مروی ست کہ حضرت ختم الانبیا صلعم فرمود کہ در نسب ما سفاح جاہلیت ہیچ نسب
و دخلی ندارد و از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رض مروی ست کہ حضرت
رسول مقبول صلعم فرمود کہ از آدم ابو البشر حتا تا والدین ما در سلسلہ نسب ما
زنہار لوث سفاح جاہلیت گنجایشی و مدخلی ندارد کما مر تصریحہ آنفا لیس محل
التجاہل و اشتباہ و استعبار و اکتناہ ست کہ در حینیکہ طہارت و عظمت آن ہر دو
حضرت از نصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ صراحۃ و بداہۃ متحقق گردیدہ انگاہ تخلف و عدول
بمسلک دیگر پرخطر و طرق آخر سرا پا عذر و شر ہیچگونہ جا دارد لیس علی مذہب المنکر طلاق
اینقدر کہ بحالت کفر نقل و رحلت فرمودہ اند پس نعوذ باللہ بداہۃ و عیانا ہمینقدر
مستلزم تعصی و عدول از نصوص قطعیہ و تخلف از احادیث نبویہ صلعم ست چہ اہل ملل

بدیہی ست کہ حقیقت طائفہ کفار را اللہ تعالیٰ بلفظ نجس تعبیر فرمودہ ست و جمیع
این حقائق مخفی حضرات کبریٰ صاف ارشاد میفرماید و تقلبک فی الساجدین
و حضرت رسول مقبول صلعم نیز بمواقع متکثرہ حسن ارشادہا ہمچنین بغایت الصلاح و انشراح
فرمودہ از بعض آنہا بتحقیق علامہ سیوطی رح خبر میدہد قال السیوطی رح فی خصائص الحلبیۃ ما ذا با
و اذکارہم حسبا و نسبا و قال انا افضلکم نسبا و صہرا و حسبا لم یزل اللہ ینقلنی
من الاصلاب الطیبۃ الی الارحام المطاہرۃ مصفی مہذبا فانا خیرکم نفسا و خیرکم اباً و قال
ان قریشا کانت نورا بین یدی اللہ تعالیٰ قبل ان یخلق آدم بالفی عام
یسبح ذلک النور و تسبیح الملائکۃ بتسبیحہ علیہم الصلوۃ والسلام ثم القی ذلک النور
فی صلب آدم و ہو الدرۃ الفاخرۃ قال ثم لم یزل ینقلنی من الاصلاب الکریمۃ و الارحام
الطاہرۃ و ینظم فی سلک نظم الدرر قول حافظ العصر ابی الفضل ابن حجر ؎ نبی
الہدی المختار من آل ہاشم + فعن فخرہم فلیقصر المتطاول + تنقل فی اصلاب قوم
تشرفوا + بہ مثل ما للبدر تلک المنازل + مقامات سندسیہ ما احسن
قول الحافظ ابن ناصر الدین دمشقی رح ؎ تنقل احمد نورا عظیما + تلألأ فی جباہ الساجدینا +
تقلب فیہم قرنا فقرنا + الی ان جاء خیر المرسلینا + و سعد در الحافظ شمس الدین الدمشقی رح
حیث قال ؎ حبا اللہ النبی مزید فضل علی فضل و کان بہ رؤفا + فاحیا امہ و کذا اباہ + لایمان
بہ فضلا منیفا + فسلم فالقدیر بذا قدیر + و ان کان الحدیث بہ ضعیفا + و رحم اللہ العلامۃ الدمیاطی رح
اللہ احیا النبی اباہ ولا + یمان والام الامنیۃ آمنۃ + و قال المولانا برزنجی رح ؎ و ما زال
نور المصطفی متنقلا + من الطیب الاتقی الطاہر اردان + الی صلب عبداللہ ہاشم الامنیۃ + و قد صار
واللہ من اہل الایمان + و جاء لہذا فی الحدیث شواہد + و مال الیہ جمع من اہل عرفان +

وسلم فان الله جل جلاله قدیر الی الاحیاء فی کل احیان + اندرمقام امام اشعری جه فرموده است خوبی ها برده و لطف ها بخشیده و کیفیت ها ربوده که وان الامام الاشعری من المثبت بنجاتهما نصا بحکم تبیان + وحاشا له العرش یرضی جنابه بوالدی المختار رونیه نیران + وقد شاهد من معجزات محمد + خوارق آیات اوج لاعیان + حالا بسمع تحقیقات متعلقات ما نحن فیه گوش خاطر را فرا باید ابواب احقاق مقصود با عنوان محموده وطرق مشهوده بر روی باید گشود که غایة الامر ومنتهی القال اندر باب اینکه مدعی را با وصف اشعار آنها بتقید لتصریحات بالبینات وبراهین قطعیات جای نقض ومحل تردید باین نمط نمودن مستبعد ومستعجب بنیست که بگوید که در صورت تسلیم واقبال این همگی براهین ونصوص مبین واخبارات متین تا حال انتشار نزاع باقی بلکه متبادر از این تصریح وتنقیح وتحقیق وتصریح تناقض وتعارض داعی وآن اینکه در کتب دینیه ورود احادیثیکه متضمن عقوبت وتعذیب بحق الذین کریمین حضرت رسول الثقلین صلعم اند قاطبة وبداهة متحقق لیس در صورت ایجاب وقبول احادیث صریحه علما از قبول تحقق تناقض ولزوم تعارض با احادیث صحیحه واخبارات جلیله متضمنه نجات ومغفرت مشهود میگردد وا همینی بالبداهة از قواعد علمیه قبیل محذورات ومحظورات وغیر مسلمات است اندر نصورت واجب افتاد که از جواب با صواب ارتفاع این امر عارضه لازمه وشبه خادثه واقعه نیز نموده شود تا مدعا ما نحن فیه همگی وخوبه همچو صبح صادق وشمس نصف النهار بالوقت تنویر وانوار نمایان وعیان گردد وتوهمی ریب وارتیاب بخاطر احدی

ارباب ثقات وغیر ثقات یافته نمانند از طبع سلیم وادراک قویم
که اهل علم قائل از مسلم الثبوت داشته اند اما هر که بتحقیق نیز صعود نماید
مترقی بمقامات سنیه وعارج بدرجات علیه مانند تا آنکه نقل رحمت وارد شود
ازین عالم و واصل شدند بماوای نضران ورضوان ولهذا تبلیغات جنان
اندر ضرورت جائز است وممکن است همچنین که وقوع وشهود این قضیه اخیره
بعد آن گذشته باشد اعنی ورود احادیث مذکوره متقدم باشد بر ورود احادیث
احیاء واسلام از آن متاخر باشد وورود احادیث همچو نحو ومنظ بیشتر واکثر کما لا یخفی
علی من تتبع کتب الاحادیث اندرین صورت مرتفع شد تعارض وساقط گردید
تناقض حیث صرح العلامة السیوطی حیث قال العلامة الشیخ ابو الفتح محمد المشتهر
بسید الناس ذکر بعض اهل العلم ان النبی صلعم لم یزل راقیا فی المقامات السنیة
وصاعدا فی الدرجات العلیة الی ان قبض الله روحه الطاهرة الیه وازلفه بما خصه
لدیه من الکرامة حین القدوم علیه فمن الجائز ان یکون هذه درجة حصلت له
بعد ان لم تکن وان الاحیاء والایمان متاخر عن تلک الاحادیث فلا تعارض انتهی
مقامات سنیه اما میگوییم که بعد احقاق وتسلیم اینمعنی اعنی بعد تسلیم رفع
تناقض واندفاع تعارض وایجاب تطابق وتوافق باز اینمعنی بوجه اخر مخدوش
میتواند شد وآن اینکه احادیثی که متضمن مثبت اند مضمون صدق مشحون
احیاء واسلام را در حقیقت آن حد رتبه ضعیف است رجحان وغلبه وقوت
استدلال واحتجاج باثبات مدعی ومتانت مقصود ندارد پس میگوییم که علامه
سیوطی رحمه الله شکر الله سعیه وجزاه الله ... ب این نقض حادثه

وگفتہ جس ... واقعہ با این ہمین وعنوان متین باین نحو فرمودہ است کہ تحقیق
ایراد روایات لینہ واخبارات ضعیفہ کہ محتوی ومنطوی فضائل جلیلہ ومناقب عظیمہ
ومتضمن ومستلزم نشر الصفات کریمہ ومکارم شریفہ باشد بنسبت اسناد آنہا بہیچ مصادم
ومضر ومنافی نیست بلکہ اہل علم ومحققین محدثین ہمچو معنی را بہیچ مواقع ومواضع
تسلیم وقبول آنہا اولی بالقبول واحسن بالمسموع تصور زیدہ اند واز اعظم معمولات
ومعتبرات وتصدیقات انگاشتہ اند چہ حضرات ائمہ کرام رحمہم روایت فرمودہ اند
در انواع مناقب ما ہو اشد ضعفا من ہذا وباحقاق واثبات آنہا انواع
توجیہات واصناف تکلفات واختیار تاویلات بیان فرمودہ اند وبطیب خاطر
وحسن رضا بلا شائبہ قیل وقال تلقی بالقبول واحسن بالمسموع فرمودہ اند آری
اگر در تسلیم امری جائیکہ لزوم اختلال اصول شرعیہ وانقلاب ضوابط ملیہ
وتخلف ومباینت قوانین حنفیہ بوقوع گراید آنگاہ ابا وانکار وقیل وقال مسلّم
وجا دارد وفضلا عن ہذا المقام کہ ایراد والقاء ہمچو روایات صادقات وتسلیم و
قبول ہمچو اخبارات سراپا تصدیقات ہرگونہ وبہر نحو مشعر ومستلزم خیر کثیر
وفضل جزیل است پس چگونہ اولی بالقبول واحسن بالمسموع نخواہد شد

کما صرح السیوطی رحمہ وان ایراد ما لین فی الفضائل والمناقب معتبر وبرون
ان ضعف اسنادہ فی ہذا المقام مغتفر وقد خرجت الائمۃ فی انواع المناقب
ما ہو اشد ضعفا من ہذا وتسامحوا فیہا بایراد ما لم یصل الی رتبتہ ولا حاذی جہۃ
بانواع من التوجیہ والتصوّر لما فیہ من التبرئۃ والتنزیہ انتہی بمقامات سبعۃ

اما از انجا کہ این جواب خالی از اشتمام ضعف وشائبہ زکتہ نیست چہ در بادی النظر

از قبیل اقناعیات مدرک میشود ظاهر او متبادر از مسلمات منکر نمیشوند بسند اهدا
اندر صورت اشباع خاطر منکر از جواب شافی و کافی نموده میشود لکن مع قطع النظر
عن هذا التوجیه اکابر محدثین و محققین متاخرین با انجا رآن محبت اند بتخصیص القسم
همین ازینجنین است که حضرت مرزا جان جان رح محدث رح میفرمایند که حدیث احیا
اگرچه فی حد ذاته ضعیف است فاما بتصحیح فرموده است آنرا بعض محدثین بنظر بلوغ
و وصول آن بدرجه صحت و ثاقت از طرق متعدده و متکثره و بسبیل بعد و
متواتره و فرمود که علم این مستور و مکتوم ماند از متقدمین او تعالی کشف فرمود
بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء با شاء من فضله و همین معنی را علامه
ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیا نمودن و ایمان آوردن و باز
وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و ممن صححه الامام القرطبی والحافظ ابن
ناصر الدین باختصار و همین نحو شیخ عبد الحق در بلوغ نهایة المرام بتصریح فرموده
قال المرزا جان جان رح حدیث الاحیا ر دا نکان فی حد ذاته ضعیفا لکنه
صححه بعضهم لبلوغه درجة الصحة لتعدد طرقه و هذا العلم کانه کان مستورا عن
فکشفه لعد المتاخرین والله یختص برحمته من یشاء با شاء من فضله و لنعیا فانه
ورد فی حدیث ضعیف انه لما توجه الی زیارة الوالدین فی تلک الحجة احیاهما الله
سبحانه بعین قدومه ثم آمنا به وورد فی شرح المصابیح للعلامة ابن حجر حدیث
احیائهما حتی آمنا به ثم توفیا حدیث صحیح و ممن صححه الامام القرطبی والحافظ
ناصر الدین باختصار انتهی و کذا اورده الشیخ عبد الحق الدهلوی رح فی سفر السعادة
فی فضائل بلد الامین و هکذا قال الشیخ رح فیه و ذکر انه الغیطی فی بلوغ فانه

المرام قال قد روی من حدیث عائشة رضی الله عنها احیاء الوالدین علیهما الصلوة والسلام
حتی آمنا به رواه البیهقی وبعضا قال فیه والدرة الیتیمة والجوهر الثمینة رضیة لا سنیة
زوجته سید انبیاء الله الامین بنت وهب ام رسول الله صلعم اعلی الله ذکرها
کانت من عقل النساء ... حتی انها قالت ابیات عند وفاتها بشرة
برسالته والنبی صلعم اذ ذاک ابن خمس سنین عند رأسها فنظرت الیه وقالت
ابیات بارک الله فیک من غلام * یا ابن الذی من حومة الحمام * نجا بعون
الملک العلام * فودی غداة الضرب بالسهام * بمائة من ابل سوام * ان صح ما
ابصرت فی المنام * فانت مبعوث الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام *
تبعث فی الحل وفی الحرام * تبعث بالتحقیق والاسلام * دین ابیک البر ابراهام
فالله انهاک عن الاصنام * ان لا توالیها مع الاقوام * ثم قالت کل حی میت
وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا
ثم ماتت رضی الله عنها فسمع نوح الجن علیها فانظر یا اخی الی هذا النظام کلامها
منه صریحا فی النهی عن موالاة الاصنام والاعتراف بدین ابراهیم وانه مبعوث
ولدها الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام بالاسلام وکل ذلک ینافی
الشرک وارتکاب الحرام وثبت لها بالتدین بدین الملک العلام فکیف لا یکون
موحدة انتهی اندرینجا امام حضرت حجت الشریعة منبع الحق شیخ عبد الحق محدث
دهلوی رحمه نیز اتباع واقتفاء این مسلک نموده فرموده که حدیث حیات
الوالدین اگرچه فی ذاته ضعیف است اما الاعتضاد طرق محدثین بتصحیح وتحسین آن
فرموده واو تعالی شانه این معنی را از متقدمین مخفی داشته و از متأخرین [illegible]

عمیم ارباب متاخرین منکشف و مبرہن فرمودہ چنانچہ حضرات علمای متاخر
انسا ام والدین کریمین طیبین رسول مقبول صلعم بہ طریق ثابت فرمودہ آنکہ
یا ایشان بر ملت ابراہیمی ع بودند یا از اصحاب فترۃ بودند و نقل فرمودند قبل
از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانید خدای تعالی ایشانرا ببرکت دعای رسول
مقبول صلعم و بازایمان آوردند انتہی و تصریح و توضیح ہریک شق جداگانہ
بوجہ شگرف در وسط رسالہ گذشت اندرینمقام بعض از اہل علم شبہہ
میفرمایند کہ حدیث صحیح متضمن عدم استغفار بحق ہردو حضرت وارد گردیدہ
است پس ازینمعنی قطع نظر از لزوم تناقض و تعارض لامحالہ مفتقر و محتاج
بجواب شافی و بیان کافی و وافی ست و آن اینکہ قال الشیخ ابن حجر الہیتمی رح
فی العقد الثمین ولعل حکمۃ عدم الاذن فی الاستغفار لہما اتمام النعمۃ علیہ
باحیائہما لہ بعد ذلک حتی تصیر من اکابر المومنین والامہال الی احیائہما لتومن
فیستحق الاستغفار الکامل حینئذ انتہی و قال السیوطی رح وقد وردت آثار
یستانس بہا فی ہذا المقام کما اخرجہ ابن جریر عن ابن عباس فی قولہ تعالی
ولسوف یعطیک ربک فترضی قال من رضی محمد صلعم ان لا یدخل احد
من اہل بیتہ النار و ہذا العموم یقتضی و ما اخرجہ ابو سعید فی شرف النبوۃ وغیرہ
من حدیث عمران بن حصین مرفوع المسالک سألت ربی ان لا یدخل احد
من اہل بیتی فاعطانی ذلک انتہی مقامات مسند سمیہ حالا فقیر احقر عبید
ملتمس معروضہ دارد کہ حینیکہ منقول وادلہ از نصوص و اخبار جلیلہ صحیحہ ہمچو
بدور منیرہ و شموس فی الظہیرۃ جلوہ اتمام و لمعان حسن انضمام پذیرفت ساختہ ند

مقصود بی نقاب و بحجاب چهره گشود و بزبانیان و عالمیان روی خود نمود
پس طالب صادق خوبتر استعار و لغایت تامل و استغراق والقا فکر وافر و رای صائب
با جمیع حواس باطن و ظاهر بما لها و ما علیها نماید و عدو بس این مضمون
صدق مشحون را با الوف شیون محمود و طرق مر لوط بمحل ذهن قویم و
طبع سلیم از حسن ایجاب و قبول جا دهد و از لفحص طبائع و غیر افهام بهایم
و انعام حرف نامقبول و صوت بی اصول بشنواند که بهمچو مسائل و مواضع
جدل و منازعت نمودن ضرورة منتج خسران و قاطبة ثمر زیان است
کف لسان و حفظ ایمان پر ضرور در همه معمور طلاقت و گویائی فرزبان و برائیب
و حرف سرائی ثمره خوب و نتیجه محمود بمند هد کما روی البیهقی فی شعب الایمان
عن بعض السلف قال من کان عطاء صغر من علمه قتله علمه و من تکلم بکل
ما یعلم یدر و مه و کثر ذمه بل الادب مطلوب و الصمت عن کثیر من الاشیاء و اجب
او مندوب ترک الامور اللتی یخشی عوا قبها فی امده حسن فی الدنیا و فی الدین
بالجمله نازم بر این تحقیق سراپا تصدیق که این تحقیقی ست بدیع که احدی از
حضرات کبار علمایان این زمانه باین نوشگرف صرف همت نفرموده و لصیاً
ست عجیب و غریب که کسی از ارباب معاصر بهمچو بیان سراپا اطمینان
احسن عنوان قصد میرور و سعی مشکور نموده و از زین قوت دراکه و حواس نیکو
و خرد مشکل کشا بهمچو نکته دان بلند وقار ها ارجمند کاری نگرفته و احدی در سن حیات
مستعار بهمچو کفارت سیات لفس لقبان مبین نپرداخته و بهمچو مبادی کبادی تهنیت و
سنیه اسلام را بر سرور و چشم ایمان را نور علی نور نساخته و اندر بیناب قاضی

دامانی چاشرب حرانی و ناکامی و بادۂ حسرت و تشنگی و حیرانی چشیدۂ الی
بمعنی بمجوشب قدر و اسم اعظم مستور و پنہان برآرا رو قلوب فرشیان
ناسوتیان بوده الحمد لله که الختام ارحم الراحمین دا کرام و فیضان رحمۃ للعالمین
بحال این عاجز ضعیف احقر عبید شامل حال گشته که من حیث لا یحتسب بمجوب
معنی و خزائن خفی در کنوز معنوی دست برده و از خواتمی ہمچو اجر عمیق و شناوری
ہمچو انتبار تدقیق باسلامتی تراکم امواج افراط و تفریط و ناموافق باد مخالف
تلبیس و تشکیک درر فاخرہ تحقیق و جواہر مشرقہ تدقیق بدست آوردہ و حالی
بحکایت الحق و خلقی المسئلہ برحق نشان داده و خالصا مخلصا و ظاہرا و باطنا
ہدیہ پیشگاہ احمدی گذرانیده و حسبنا باد استغفارا و ابتغارا و مرضاۃ با
حضرت الوجی کریمین عینین رسول الثقلین صلعم نذر نموده مبدا فیاض
این جہد بلیغ و تشریف شریف این سعی بلیغ از مغفرۃ ذنوب و عصیان
وحسن خاتمہ بر لقا بقول ثابت ایمان حین نقل ازین دار سست بنیان
و وصول سمات درجات اعلی جنان بحسن قرب و مجاورت المحبوب بس مستعان
عطا فرماید و ازین تبصرہ حقنما کا رحقنمائی گیرد و مطبوع کافہ انام فرماید بالعالمین

ذکر سعید ارباب باعث حسن انتظام و اعظم اہتمام و واسطۃ

الخیر حسن طبع و انصرام این تبصرۂ حقنما و مراتب خدا لمنا

مخفی نماند که بعد حسن اتمام این کلمۃ الحق و اختتام این مسئلہ حق حسن اہتمام
اعظم حزم و اقدام انطباعش مید اشتم اما از تقالیب تصاریف ادوار زمانہ

نتیجه دواز وقت ناسعادتمند و فادره نا ارجمند عجب نیرنگیها و طرفه بوالعجبیها رو نموده
عاقبة الامر اندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و منتی سترگ بر هر کدامی
نخواهد گذاشت بلکه مبادا از فیاض میرسانم و حسن انصرام و سرانجام انهمینی من حیث
لا یحتسب در کلمح البصر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمداً متوالیا و شکراً متکاثرا که
برطبق متمنیات قلبی و بر وفق ملتمسات معنوی شاهد مقصود در رو نموده یعنی بروز
سعید و یومی شریف شکل بدیهی الانتاج رو نمود و از قران سعدین صغری و کبری
نتیجه محمود و غایه مطبوع جلوه شهود گرفت و دستگاه ندارم که بشرحی از استعداد و تیقیع
و حوصله وسیع طرفین و محاسن شریفه و شرائف جمیله جلیله جانبین پردازم اگر
یکی را خیر کثیر گوییم دیگری را بر مطیر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب از فیض
دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بفیض و برکت موصوف دیگری بکریم النفس و همت
معروف و اگر یکی خیر جاریه ست دیگری از باقیات صالحه ست و اگر یکی آفتاب
نیمروز ست دیگری ماه چهاردهمی شب دیجورات و اگر یکی نور العین ثقلین ست
دیگری قران السعدین کونین ست اعنی جناب مستطاب خلائق مآب امیدگاه
شیخ و شاب سحاب موهبت محیط مکرمت گلدسته محاسن مجد و علا منهل شرائف
انفسی منبع فضائل و مکارم کبری یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خویش و بیگانه
صاحب فکر صائب و ذهن ثاقب مفتاح حصول مآرب یعنی اذا کرم رکن اعظم ماء
انجم معظم محترم اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدظله متوطن قدیم دهلی ادام الله
اقباله و اجلاله ما طلع القمران فی البوادی و العمران که نام نامی و اسم گرامی
تکیه کلام خاص و عام و اذکار خیرش زبان زد کافه انام قریب و بعید است و ستاگ

ودریادلی بی ممنون وشاکر وقاضی وداعی انجمن بلا زمتش بسرور وموفور
فائض از انواع لطائف معمور وجالس سرا پا نور بجلی نور جمهور کبار که فدا نام
وروحانیان اعلی مقام بر محمودیت وستودگیش اجماع نموده وعالم وعالمیان
وزمان وزمانیان سر رضا وتسلیم بر اوامر ونواهی اش نگون ساخته وجناب
سعادت انتساب معالی نصاب مناقب مآب قطب سماء سعادت مرکز
دائره همت سید حسن علی صاحب بهیکه دار جهاد ولی مدار که جهان از گرانمایه مهم
غربت وعسرت بعهد کرامت عهدش آسوده وفلک هواخواهیش از ورد دعا
فتح مبین حبته وانچه که کریمان را سزد واولی العزمان را مزید قضا وقدر بها
باین سیر وظاهر بنیان این سخنان بلند کلمات ارجمند را بتبرایه طلاقت
وزیادت حمل نماید واز قبیل قیل وقال مداحین وافراط ومبالغه وقید
مطمون نفرمایند که بر کریم النفس وقدسیت هر دو ممدوح همین برهان قاطع
دلیل لامع وساطع نادی باعلی ندا است که از حسن سابقه توفیق ابدی بحیح
سعادت سرمدی وفضل عظیم ازلی وخیر کثیر دینی ودنیوی ومعاد وصوری
ومعنوی حالی ومآلی بلا تعب ودشواری محیط حال گشته که خلقی را از زاد
وعلوی همتی بکلمة الحق صلای عام در داده وعالمی را از حق پرستی وخود
ونیک نهادی بمسئله برحق انتباه واشعار بخشیده وحسن واستنطه وسبب
صنیع جنین باقیات صالحات وعظم حسنات گشته که بثقلین ومکونین منادی
هردو ممدوح تا یوم بعث ونشور ادعیات وافیات محمود العاقبت وتحیات
زاکیات حسن آخرت ودرزبان از دل وجان خواهند داشت وروحانیان

تقدس صبح ومسا نوبت خوش اقبالی وکوس تہنیت ومبارکبادی بنام نامی
واسم گرامی ہر دو ممدوح خواہند نواخت چہ در حقیقت بضمن حسن انصرام
سر انجام این سرور المحزون و نور العیون نامہ کفارت سیئات و برات ترقی
درجات از بارگاہ محمدی و پیشگاہ احمدی بدست آوردہ مبداء فیاض مقاصد
بلندیکی مطالب ارجمند دیگری عطا فرماید آمین یا رب العالمین بحرمت سید المرسلین

تقریظ

تقریظ از جناب مولانا رئیس المحققین بقیۃ السلف
الصالحین مولانا محمد کریم اللہ صاحب مدظلہم
متوطن قدیم دہلی متصل حوض قاضی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ کہ این کتاب مستطاب تجلیات و ملفوظات قدسیات بالوف المخصوص
تقطیرات واحادیث کرامات و براہین و حصول خفیات سراپا تصدیقات
کہ کلمہ اش حرز جان اسلام و ہر جملہ اش نور العین ایمان ست جلوہ
تحقیق فریرانیہ تصحیح گرفتہ ست مسئلہ برحق و عالمی بکلمۃ الحق انتباہ و اشعار
یافتہ بل قال الکافرون ہذا شیٔ عجیب و ان ہذا الا خلق جدید و ما ہو الا
بشارۃ للقریب والبعید اولی الابصار سلف و اولی الالباب خلف باصفیا
چنین جامعیت و کمالیت بذروہ سماء تحقیق و اوج اقصے تدقیق سرا پا

تصدیق باقرب طرق حقیق و اعظم مسالک سدید عروج فرموده فاما سیچ مبتشرات طیبات، معارف قدسیات و خزائن مخفیات و کنوز معنویات و تحقیقات سراپا تصدیقات واشرف تالیفات کنی از حضرات وا رباب کم خبر داد و این عقده لاینحل و نقشه حیرت ابتل را باین نحو شگرف و طرق اعجب و عنوان اعجب اعظم نستند کم کشود و بل اعاظم علما، ایام و احبار کبار کافه انام بتصریح ہمچو مسائل عالی مقام ناطقه و در اکه گنگ ساخته و بحسن نظام و انجیا بشر حیرانی اکشیده و در گوش گوز ندگانی ذانی را نسبز نموده حمداً امتنا نراو شکرا متتابعاً باید که مؤلف این جدل و نزاع سنین و شهور و قیل و قال قرون و دهور را باین ہمین و عنوان متین فیصل نموده و از جوابات ادله و براہین لاجواب شهاب ثاقب منکران و طاعنان و سلوط شدید بمخالفان متعصبان زده و سراپای شاہد مقصود و جمال باکمال مطلوب باقاصی و اعالے و اسافل واذانی رو نموده و از اقاویح ہمچه اساتذه و سلف عمده اساتید طیبه اکابر خلف اخلاق مدعی ساخته مے تحقیقت از عبارات تعاجیر جلیله اکابر قدسیه ہمین معنی مستفاد میشود بہمین تحقیق اثبت و تحقق میگردد باجمله ر ... تاسبق که این عجاله نافعه حرز جان ہر دو سراست والحق که موسوم به تبصره حقنماست یا نور ہی ست که از عالم قدس ہمچو کوکب دری در قلب مؤلف تافته و از سمک تا سماک و از ثری تا فلک الافلاک منور و معطر و معنبر ساخته یا فیضے سرت ازبیت جوامع الکلم که در قلوب عرشیان و فرشیان و انسیان و جنیان نشو و نما رکا مله و حیات تازه و نضارت

بی‌علاقہ بخشیدہ مبدا فیاض بحسن توسل النمرور کائنات ستود و دعنس
آفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت
وخلعت افاضۂ منفعت وافادت عطا فرماید
آمین بجرمتہ سیدنا محمدن الامین فقط

نشان مہر
تکو بلطف محمد کریم
الید ہست

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیضمآب
کاشف دقائق علوم معقول ومنقول عارف اسرار
منقول فروع و اصول حضرت مولانا محمد
سدید الدین خان مدظلہ خلف الصدق
حضرت مولانا لفضل اولا نا حضرت
مولانا رشید الدین خان مغفور متوطن
قدیم شہر دہلی

بسبب علالت طبع و طغیانی ضعیف و نقاہت و تفرق بال و انتشار حال اتفاقا
بلاحظہ این رسالہ بتفصیل و بامعان النظر نہ افتاد اما جستہ جستہ از
متعددہ و مختلفہ از بدو کلام تا اختتام نظر انداختم دریافتم کہ مہما امکن

مؤلف رسالہ تحسین بلیغ و تلاش فہیم بکار بردہ
مدارج تحقیق و تدقیق را علی ما یلیق بحالہ موجب
ازدیاد ایقان کاملہ خود چنان بپایہ ثبوت
رسانیدہ کہ اہل اثبات در راسخین فی ایمان را
مجال حرف زدن در خصوص این مقام نخواہد شد
واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب فقط

بنشان مہر

محمد سدید الدین ابن
محمد رشید الدین خان

کلمات بدائع با عبارت فصیح و عنوان بلیغ از حسن نتائج
طبع وقاد و فکر نقاد جناب سیادت انتساب صاحب کرم صاحب
و ذہن ثاقب عالم علوم حکمیہ عارف فنون بدیعہ حکیم
سید احسان علی صاحب دام عنایتہ وکیل دربار مہاراجہ سندھیہ گوالیار

سندرمہ

بالوف رطب اللسان وصوف تہذیب البیان اگر ہزار سال خوش گفتار
و ہمہ دانی و نازک خیالی زور استدلالیہ و مبادی ابداعیہ و مطالب
اختراعیہ مصروح سرایم بمدح واقعی و ستایش نفس الامری او بآن
نوری و خاقانی لوئی و دیوان دیوان قصائد مثنوی مثنوی مدح نظم

چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد
آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و آنچه هست سحر
و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بواحلت عقل و اسباب بود که هرکه مباشرت آن اسباب کند بحکم
جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه ترتب شفا بر علاج طب و خارق عادت آنست که نه چنین بود **ولا یبلغ ولی**
درجة الانبیاء هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از غول و خوف
خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامور اند بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالات که اولیا را
دارند و بالجمله فضیلت نبی از ولی امر یقینی مقطوع به است و هرکه بخلاف آن اعتقاد کند کافر است بعضی از ملحدان
گفته اند که الولایة افضل من النبوة تا ترجیح و تفضیل ولایت بر نبوت نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع
الله و نسبت استفاضت از جناب قدس اوست و نبوت انبا و اخبار بخلق و افاضت کمالات بایشان و لابد آن نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت
اولی است و بس و با وجود آن این سخن موهم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و قایل آن غیر عالم
نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هرکه گفته باشد
ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر والنهی بنده عاقل است بجایی نرسد
که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید و
صفای قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی بارتکاب کبایر ش
نگیرد و این سخن کفر و ضلالت است از خدا بخبراند می گویند هرگاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذاب کردن
در مشیت اوست تعالی اگر خواهد بگیرد و اما سقوط تکلیف صورت نه از دو بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم در
محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع
احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریع حیثیت تشریع برای آنست تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی
تشریع عینا ایجاب امر و سقوط تکلیف با آن منافات دارد **والنصوص تحمل علی ظواهرها**
آیات و احادیث را بر ظاهر نص باید گذاشت و بلا ضرورت تاویل نکرد و تحقیق این مقام و شرایط تاویل

و جواب در مسلم خود از آن از کتاب التفرقة بین الکفر و الزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است با مطلب ...
والله الموفق والعدول عن الظاهر الی معان یدعیها اهل الباطن الحاد و زندقه
باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچ
کس نداند آن را بجز معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی التعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد
است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام از کجا ثابت شد
و چگونه معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول بحق نیست پس انزال کتب و بیان شرایع عبث و مهمل
ایشان میگویند با آنکه پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خوانده بودند و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می کردند
و بظواهر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال اسلام و دین است
خذلهم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با وجود آن قرآن
رموز و اشارات هست که با ظاهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قصها و وقایع که میان
ایشان و موسی یافته ثابت است و با وجود آن اگر آنرا اشاره بقصه روح و نفس نمایند و قصه وسیله دارند اگر
گویند اینجا موسی است و نه فرعون مراد بیان روح و نفس است فقط و خلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام
که در آن وادی مقدس برای ادب دو نعلین خود را بکشد و پای برهنه باید و با وجود آن اشارتست
باخراج کونین و اسقاط آن از نظر و مقام قدس قرب و محبت مولی تعالی و اگر اینجا وادی قدس است و موسی
و نعلین کاری یا وه تر و نا معقول تر ازین نباشد نسأل الله العافیة **وفی دعاء الاحیاء للاموات**
وصدقتهم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مر مردگان را احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز
جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند
البته مغفور است سعد بن عباده را رضی الله عنه مادرش فوت کرد و از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد
فرمود آب دادن تشنگان بهترین صدقات و افضل ترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت هذا لام
سعد و در حدیث دیگر آمده است که الدعاء یرد البلاء والصدقة تطفی غضب الرب دعا رد بلا کند و صدقه آتش خشم الهی را
سرد گرداند یعنی از احیا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب
از مقبره آن قریه برگیرند پس بفضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که صحبت و نیز ثابت شود که نصب حفاظ و مدرسین بر مقابر
گور بود و الله الموفق **والله یجیب الدعوات و یقضی الحاجات** سبحانه و تعالی بکرمه و فضله

خوبی سبل کسنند و دعاها دبر آرنده حاجتهای بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور قلب و اجرت و زاری بود والبته مستجابست یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را شرایط و موانع است و که شرایطش حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطاء و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و بالجمله دعا عبادتست الدعا مخ العبادت بحیثیکه عبادات در اوقات مخصوصه باسباب خاص واجب بود و دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد فرمان باریتعالی است ادعونی استجب لکم س ای اخی دست از دعا کردن بدار و با اجابت بار دا ست چه کار تو پس دعا کان زیانیست و وبال + از کرم می نشود شان ذوالجلال مثلاً مزارعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان بدل آن کاو زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سرد کردن او را می شکند منعش از آن عین مصلحت و محض لطف است اگر به اندک کاو زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیا هبی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین بابت و کسی که فهم عن الله و حسن الظن با الله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد ازینجاست که گفته اند العطا من الخلق حرمان المنع من الله احسان و دعا کافر مستجاب نیست و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعاء مظلوم مستجابست اگرچه کافر بود والله اعلم

ونجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر +

جماعت در نماز دوست نباید داد و تقید با مام متقی متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت که بلی شبهه از سنن مؤکده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعه و اجتماع و ایتلاف بود در جای دیگر نبود و نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گزارد هر چند که فاسق بود شرطی که فسق وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر مایجوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد

ونری المسح علی الخفین فی الحضر والسفر

اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز و گفته اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبت الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر و عمر را فاضل دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید شنفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح خفین

روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه از آن پرسیده شد فرمود مسافر را سه شب روز و مقیم را یک شب و روز و همچنین شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین در شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و در شرع بر روی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب‌تر باشد **واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر** گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن و سبک داشتن کفر است اگر بغلبه شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره این نوع بود که آن را قبیح نداند و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد والا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است و اثم وی کمتر از وست **والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر** استهزاء و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است **والهزل بالكفر كفر** اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق هزل کند یعنی آنکه معنی و مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود وجه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هرچند داند که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا **ولا يحكم بكفر السكران** مستی که زایل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و زبانش میگوید اگر کلمه کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار جایز دارند فرق آنست که کفر در ذات از سببی مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عذر آن تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی و روایتی از ابوحنیفه کفر سکران کفر است **وتصديق الكاهن بما يخبر عن الغيب كفر** کاهن که دعوای علم غیب کند تصدیق کردن و راست گو داشتن او را کفر است در حدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند بتحقیق کافر گردد بدینی که محمد آورده است صلی الله علیه و سلم و کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و جن و شیاطین خبرها بایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاهن است

اگر هست در خلود نار است و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سورهٔ مائده میفرماید* وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * و در سورهٔ فرقان میگوید* وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا* پس های کنایت در فیه راجع بعذاب است و در سورهٔ آلم تنزیل السجده* وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ * و در سورهٔ زخرف* اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ* والله اعلم و بالجمله نصیحت آن است که در معتقدات و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ایمه مجتهدین باید بود خصوصا در مادهٔ اتفاق اجماع و در آداب و اخلاق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان بکلام علماء مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استعداد کامل است و نیت صادق و مجاهدهٔ قوی آنچه از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین است خود بر تو خواهد انداخت و از نفوه و مکاشفت و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق وفقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی شیخ ابن

جمهمانی ناشمی در کتاب رواجرد کر کرده است که جماعتی امت و مجتهدین از ینها آیت یعنی قول وی سبحانه *فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا* اجماع کرده اند بر کفر فرعون و بر تقدیر تنزل شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان برسول وی صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام وجود نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی همچنانکه اگر کافری هزار بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله الذی امنت به المسلمون مومن نگردد تا نگوید وان محمد رسول الله و اگر گویند که سحرهٔ فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام نکردند با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد و جوابش آنست که مجموع که سحره تعرض بدان نکردند نگفته اند *امنا برب العالمین رب موسی و هارون* در ضمن اضافت رب موسی و هارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت *الذی امنت به بنو اسرائیل* یا آنکه ایمان سحره ایمان بحجت و معجزات موسی است و ایمان بمعجزهٔ رسول عین ایمان برسول است پس ایشان صریحا ایمان بموسی آوردند بخلاف فرعون که

در کلام وی اصلا ایمان بموسی مذکور نشده نه بتصریح نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه بموسی باوجود آنکه رسول اوست اشارت شد بآنکه وی هنوز بموسی کافر است واگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و در قول ما بانعقاد اجماع امت بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان او نسبت بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسی علیه السلام اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از محی الدین بن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص انبیاست و آیت قرآن وحدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث

الثقات تاویل کس نتوان کرد و تفسیر ائمه از صحابه و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشانند با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند بر مقصود ما. چون ثابت و واضح گشت که ایمان یاس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز نافع نیست باوجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان یاس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بموسی و هارون و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار و تلخیص والله اعلم وهو الهادی * والکبیرة لا تخرج العبد المومن من الایمان * چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که ذیمان با شد لازم آمد که ایمان بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان و نقصان شی را از حقیقتش خارج نکرد اند بلکه از کمالش برطرف بس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآرد و نه از اصل ایمان گناهگاری و بدکرداری بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مومن کامل بود و عاصی و بدکردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن دو ویرو

خطاب مسلمانی واجرای احکام مسلمانان بر فاسق وعاصی درکتاب وسنت بسیار آمده است وصحابه رسول * رضوان الله علیهم اجمعین * بر جنازهٔ فاسقان وگناهگاران نماز میکردند ودر مقابر مسلمانان دفن شان مینمودند وایشانرا دعاواستغفار میکردند پس معلوم شد که فاسقان وگناهگاران خارج از دائرهٔ اسلام نیست شد وگناه دو قسم است کبیره وصغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد وبرخصوص آن وعیدی وارد شده چنانچه خون بناحق کردن وزنا کردن ولواطت کردن وزن پارسارا که در حباله عقد مردی در آمده باشد دشنام بزنا کردن واز جنگ کافران اگر زیاده از دوچند مسلمانان نباشد گریختن وسحر کردن ومال یتیم بناحق خوردن وپدر ومادر مسلمانرا بناحق رنجانیدن ودر حرم مکه انچه از ارتکاب آن دران مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن وربوا خوردن ودزدی کردن وخمر وهرچه مسکر باشد خوردن وگوشت خوک خوردن وگواهی بدوروغ دادن وبیعذر گواهی پوشیدن وروزه ماه رمضان بابیعذر شرعی خوردن ونماز ناگذاردن ونماز بی وقت

کردن و زکوٰۃ مال ندادن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و دزدی کردن و دزدی و خیانت کردن و با مسلمانان ناحق محاربه کردن و صحابه کردن و مال بر شوت گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر باوجود قدرت بران ترک دادن و قران را بعد از تعلم فراموش کردن و جاندار را باتش سوختن و زن را بغیر مانع مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان زن و مرد جنگ و جدائی افگندن و اہل علم و حملہ قرآن را اہانت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن و از عذاب او ایمن شدن این جمله مولانا جلال الدین دوانی از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعض علما زیاده بران نیز ذکر کرده اند و ضابطه آنست که هرچه در شرع بران وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه نه آنچنین باشد و کار صغیره چندان صعوبت ندارد چه احتناب ازان دشوار است و در مذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هرچند به نقصان دین و ضعف ایمان

ایمان موصوف است ولیکن باوجود آن مومن است واز دایرهٔ اسلام خارج نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را کافر گویند و بطلان این مذهب بوضوع پیوست و نزد معتزله فاسق نه مومن است و نه کافر و این اول مسئله است که در دین مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرق اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را تغییر و تاویل کردند خذلهم الله واین مذهبی باطل وراهی سخیف است حق سبحانه تعالی تمامهٔ بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده * وَهُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ * قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان بمحمد * صلی الله علیه وسلم * نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات با کفر سود نکند سیئات بر ایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق

ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند لیکن بحکم
بشریت و غلبهٔ شهوت بلغزد کافر نگردد زیرا که این
منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل
وی ایمان آورده و مسلمان شده است ولیکن جوارح و
واعضای او فرمان دل نمیبرند خصوصا وقتی که مقارن باشد
با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و باوجود این مغرور نباید بود
که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان را چنان برد که
نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد
و یک درجه از کفر نزدیک بسازد و اگر عادت شود و دوام
پذیرد مشکل که در ورطهٔ کفر نیفکند در خبر است که چون گناه
از بنده صادر گردد نقطهٔ سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال
اصلی باز آید والا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحهٔ دل را تمام
در گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی متراکم شود و متواتر گردد
و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سویدای دل در رود دیگر
قبول ایمان و استماع سخن حق را جای نماند و ختم و طبع در این که گویند
این است ﴿کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ﴾ * وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَیٰ
قُلُوبِهِمْ * وَخَتَمَ اللَّهُ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ * اشارت بدان است پس

معصیت اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف
آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در
وقوف بر حد ضروریست آن بیش از سه چیز نیست لقمهٔ
که سد جوع کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما
و گرما بوی بنا گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعه در مباحات
کشد و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات
آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند اینجا سرحد
دار اسلام بتمام شد از آن طرف دیگر دار کفر است *
نعوذ بالله من ذلك * وبالجمله راه ترقی و تنزل بجانب
کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن
و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت مباح مکروه حرام کفر
حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست *

والله الهادی * واهل الکبایر من المومنین لا یخلدون فی
النار وان ماتوا من غیر توبة * چون بنده بارتکاب کبیره
کافر نگردد و بآیات و آحادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش
دوزخ مخصوص بکافران و منکران است لازم آمد که گناهگاران
و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم

روند وچندگاه که قادر حکیم جل شانه خواهد ایشانرا در دوزخ
بدارد و پاک گرداند وبازشان به بهشت در آرد و دیا ابدالاباد
ازانجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی
که از ابو هریره آورده است گفته که مکث بعضی از عصاة
در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی
سالی و بیشتر دراز ترین مدت مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا
است که هفت هزار سال است * نعوذ بالله من ذلك *
و ابن حاتم و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیر المومنین علی
نیز آورده اند * والله لا یغفر أن یشرك به ویغفر ما دون
ذلك لمن یشاء * حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک
را یعنی کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیئت اوست از صغائر
و کبائر با توبه و بی توبه هرکرا خواهد بخشد و هرکرا خواهد بگیرد *
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید * پس حاصل کلام آن
آمد که ادمیان دو قسم آند مومن و کافر مومن دو قسم است
مطیع و عاصی و عاصی نیز بر دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد
است در نار اجماعا و مطیع و تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق
و عاصی بی توبه در مشیئت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت

عذابش کند و بدوزخ فرستد بازش اخراج کند و به بهشتش در آرد و یا اگر خواهد عفوش کند بشفاعت یا بی شفاعت و لی مابقه عذاب بخشش فرستد * یعذب من یشاء یغفر لمن یشاء * این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناه گاران بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک بآن این حدیث است که الله تعالی بنده را در حضرتش ایستاده کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند پس به بیند که در ان جزئیات چیزی نیست و بر پشت نامه که بجانب خالق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حسنات نخوانند و سیاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید وی سبحانه تعالی که ای بنده مومن در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز آمرزیدم و بگذر به بهشت رو که تا ابد جای تو آنست و این همه بحکم اوست تعالی حقان بر او رینجا مدخلی نیست که گوید چرا کفر نه بخشد و چرا یکی را به بخشد و دیگری را بگیرد * یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید * پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم او میست عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند

البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر ظاهر عذاب بتر مانند بوحو نیارند بعض براین اند که خلاف در وعده و وعید او قطعا نزود والا کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جوابش آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بدان نکرده باشد و خبر وعد حتما مقتضیا باشد و آیات واحادیث که در اینجا تصریح مشیت وقوع یافته است نیز قرینه آن تواند بود و نیز مراد از اخبار وعید استحقاق عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدل لازم نیاید فافهم والله الموفق وهو اعلم ویجوز العقاب علی الصغیرة چون ماورای کبیر از گناهان در مشیت پروردگار ما و منه در گناه است مواخذه و عقاب بران نیز جایز باشد * وارسله تعالی رسلا من البشر الی البشر مبشرین ومنذرین ومبینین للناس ما یحتاجون الیه من امر الدنیا والدین * بر پروردگار تعالی هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلی از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وی فاعل مختار است هرچه کند بارادت واختیار کند نه بضرورت واضطرار ونه بمعنی آنکه عقاب حاکم کند بوجوب آن بروی زیرا که عقل محکوم اوست

نه حاکم الا آنکه وی تعالی بفضل وکرم ورافت ورحمت خود چیزی
چند را که سبب بقای عالم وکمال افراد انسانی وصلاح معاش
ومعاد ایشان باشند مثل رزق دادن بندگان وهدایت
ایشان وفرستادن پیغمبران برخود لازم گردانیده وضامن
شده واین در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت
وعادت است که بفضل عمیم خود میکند وچون عامه خلق را
استعداد وقابلیت استفاضه از جناب اقدس بواسطه
لحوق واتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزیده
وعلم ذات وصفات وافعال خود وانچه صلاح مبدا ومعاد ایشان
دران باشد بیاموخت وبسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند
وهدایت نمایند وانچه در دنیا وآخرت بدان محتاج اند از علم و
عمل شان بیاموزند ونیز وی تعالی بهشتی آفرید ودوزخی
وبهشت را جای نیکوکاران ساخت ودوزخ را محل بدکاران ومعرفت
کارها که به بهشت رساند واز دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود
پس انبیا را برانگیخت تا ان کارها را بخلق تعلیم کنند وبدان
دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی وعذری نماند چنانچه فرمود *
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ * وقوله تعالی * وَمَا

ارسلناک الا رحمة للعالمین و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات معانی و معنی بوساطت حضرات انبیا بخلق رسیده است مواد و منبع علم جز وحی اسمانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استخراج علوم از انجا نمایند و ازان بر چشمه ات خورند و توانند که قیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزی چند بر ان بیفزایند و از انشرح و تعبیر کنند و تقریر و تحریر نمایند سبب مخالفت و مباینت بعض علوم بشرایع ان تواند بود که چون سنت الهی و حکمت بالغه وی بر نسخ شرایع و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و براه متابعت پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقه دیگر به تحریف و تصحیف چیزها ازان افزوده تغییرات دادند. جماعه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بوالفضول داوهام و خیالات باطله جماعه از هذیانات و اباطیل بر روی کار آورده ابواب قیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلم و تلقی از مشایخ و اساتذه که نقله علوم و رواة اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند در غایت بعد است طریق تحصیل علم تمام است باقی وهم و استنباط است چنانچه

چنانچه در حدیث آمده است * انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم * اشارت میکند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق تمام و تادب و تخلق است * وایدهم الله بالمعجزات الباهرة والایات الساطعة المفیدة للیقین * چون هر دعوی را برهانی باید و هر مدعی را دلیلی انبیا * صلوات الله علیهم اجمعین * که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادتی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با سباب و ابسته ساخته است و سنت الهی بران رفته که آن امور را بی آن سبب ایجاد نکند این معنی عادت است وگاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و انرا بی سبب بر دست رسولان خود پدید آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق مطاوعت و مجازه گردد و مجال

انکار بر وی نماند این غایت نقص است و جابت اوست و چون دعوی باند بود برهان نیز بر اندازهٔ او آید چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که کمر ان چند است که در رشتهٔ خیال و باد در افتاد و لهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بندد و چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقهٔ شقاوت ازلی نباشد *

* و اول الانبیاء ادم علیه السلام و اخرهم محمد

صلی الله علیه وسلم * اول پیغمبران ادم است علیه الصلوٰة والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی * وَلٰكِن رَّسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ * چون مقصود از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم باکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و خلفای او که عالمان و حافظان

ملت او بند کنایت بود * والاولی ان لایعیین علی دهم * باید که در تسمیهٔ انبیا صلوات الله علیهم اقتصار بر عدد معین نکنند اگرچه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامهٔ انبیا یک لک و بست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید میفرماید * مِنهم من قصصنا علیك و منهم من لم نقصص علیك * میفرماید قصهٔ بعض انبیا را بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو خبر داده ایم و احوال ایشان را با تو گفته ایم و تواند که این خبر در یک وقتی باشد بعد از ان گفته باشد اگرچه ذر نص کتاب بنا شد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است و الله اعلم دیگر بدانکه در نبوت ذو القرنین اختلاف است بعضی بر انند که وی پیغمبر است و اکثر بر انند که پادشاهی مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور انست که نام وی اسکندر است و عبد الله و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر ان نیز گفته اند و این اسکندر ابن فیلقوس رومی است و مصاحب

خضراست کرطلب چشمه حیات گرد دنیا رفت و اسکندر یونانی دیگراست کہ مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است * کذا قیل واللہ اعلم ذوالقرنین بقول اکثر در زمان ابراہیم خلیل اللہ بود و بقولی بعد از موسی عم و بقول ابن حجم لحق کاردایم اعلام حدیث و تفسیراست بعد از عیسی عم بود گفته اند چہار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان دیگر ذوالقرنین دو کافر نمرود بخت نصر کہ بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مہدی خواہد بود کہ در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بذوالقرنین اقوال است قول درست آنست کہ وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین کہ مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک و قول حسن بصری آنست کہ وی دو گیسو میگذاشت از اینجہت او را ذوالقرنین گفتند و بعضی گفته اند کہ بر سر وی دو شاخ بود مثل شاخہای گاو و بقولی وی دو قرن پادشاہی کرد و مروی از امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ آنست کہ در جہاد بر دو جانب سر وی زخم رسید از اینست ذوالقرنین

گفتند و ازین گواه کرا نزا صحاب علی مرتضی بود پرسیدند که
ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مردی صالح بود که بر جانب راست
سر وی در طاعت خدا زخمی رسید و بمرد حق تعالی او را باز
زنده گردانید پس بجانب چپ وی زخمی رسید و بمرد باز
زنده شد ازان باز نام او ذوالقرنین میگفتند و بعضی گویند
که وی در خواب دید که بآفتاب رسیده و دو قرن یعنی دو
جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم خود باز گفت
نا بش ذوالقرنین کردند والله اعلم و در نبوت لقمان
که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام و بقولی ابن خاله وی بود
نیز اختلاف است صحیح ان است که وی حکیم و ولی بود و بقولی
پیغمبر بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرده
و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نبی
نبود و ملک نبود و بنده سیاهی بود که گوسپند میچرانید حق تعالی
او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر
وی کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است
مستور و محجوب از ابصار تا روز قیامت باقی است از جهت
شرب آب حیات زنده و بعضی بر آنند که وی ولی است

و اما قول آنکه وی ملک است باطل است و وی بقول جماهیر اهل علم و صلاح زنده است وی بمیرد تا قرآن برداشته شود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام او بلیان ابن ملکان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول نهایت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم علیه السلام است * والله اعلم * و بالجمله باتفاق مشائخ صوفیه و بقول جماهیر علما خضر در حیات است و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی انکار حیات او میکنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است که آن حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بروی زمین است بعد از صد سال باقی نماند و این را تاویلاتست و ملاقات او مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وی آنحضرت را ملاقات کرده و تعزیت اهل بیت بعد از فوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و قول

انحضرت * لوکان الخضر حیاً لزارنی * پیش از ملاقات بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ آنرا از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و سارا و هاجر و حوا و ام موسی و نام او یوحاند است علیهن السلام نیز قولی آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید میفرماید * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ * اگرچه نسبت وحی یا ذکر با انبیا باین نساء مذکورات واقع شده باشد اما آنرا بجزم نبوت نتوان کرد و مراد از وحی الهام و الهام است چنانچه فرموده است * وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ * و ذکر با انبیا از جهت تشریف و اکرام است و الله اعلم * وکلهم کانوا مبلغین عن الله صادقین

معصومین غیر معزولین * انبیا صلوة الله و سلامه علیهم هرچه گویند راست گویند و هرچیز که دهند از جانب خدا دهند و هر امر و نهی که کنند بفرمان وی تعالی کنند و از گناهان معصوم باشند چون بحکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لابد هرچه رسول گوید از مرسل گوید * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر جواز معصیت کند و معصیت ورزند مردم نصرت گیرند و امر بصحت و ارشاد تمشیت نیابد و عصمت ایشان از دروغ از کبائر مطلق است یعنی عمدا و سهوا و از صغائر عمدا و نزد بعض صدور کبیره سهوا و صغیره عمدا جائز باشد مگر آنچه موجب نفرت و زوال رخصت باشد مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه و مختار جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند از کبائر عمدا و سهوا و این اولی است بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوة الله علیهم اجمعین * کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینة فی شرح العقیدة الامالیة * واما وقوع سهو و نسیان از ایشان در آنچه متعلق بر سالت و ابلاغ احکام امت جایز نیست و در غیر این سهو در افعال جائز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیاء منقول است بعضی از انها صحیح نیست و بعضی که صحیح است از احتمال و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آن استعبد نباید بود و انبیاء معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی

تعالی بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیده اند بعد ازان ارواح را بابدان ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کاملتر از حیات شهدا که آن معنوی است و نسبت شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از ترس عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مومن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در استعانت و استمداد از قبور فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیا علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود یا از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه فعل آنحضرت در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجت الاسلام محمد غزالی گوید که هر که در حیات وی بوی توسل و تبرک

چونکه بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع ما ثابت است و متعرف در جبات و بعد از ممات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنای او و بقا بدوست و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و فرو ارباب کشف و تحقیق مقابله روح را بر ارواح مزور موجب انعکاس اشعه لمعات انوار و اسرار شود و در رنگ مقابله مرات برات و اولیاء الله را کتب مثالیه نیز بود که بدان اور نماید و امداد و ارشاد طالبان کنند و مکراً آن را دلیل ویر ان بر انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است که چهار کس از اولیاء دیدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر از آن جمله شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا بر شمرد و شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است در رساله دیگر بتفصیل ذکر آن تقریب ادتد انشاء الله از آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده است # والله اعلم و افضل الانبیاء محمد

صلی الله علیه وسلم ثبوت نبوت آن حضرت بمعجزات باهره وآیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده وهر پیغمبری را نیز مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس وآن حضرت را معجزات از هر جنس بود فراوان بود واز اینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارض وسما وملک وملکوت تصرف بود وجمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق مودع بود در ذات شریف او بازیادتیها موجود بود * ع * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * چنانچه فرمود * انا سید ولد ادم ولا فخر * ولد آدم وبنی آدم در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود وحدیث * ادم ومن دونه تحت لوائی * در مقصود ظاهرتر وصریح تر است وفضیلت بعد از ان حضرت ابراهیم خلیل الله را میست وبعد از وی موسی وعیسی ونوح راست واین پنج تن اولو العزم اند که بزرگ ترین وفاضل ترین رسل اند وصبر ومجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است واعظم معجزات وی صلی الله علیه وسلام قران مجید است که از صفات الهی وکلام قدیم اوست محفوظ باقی است بر مرور دهور واعصار ومعجزات

دیگر ظاهر شده اند و گذشته الانقل متواتر که در حکم مشاهده است از انها ما فی است و اوضح راهایی و بینات بر صدق آن حضرت و قرانیت قران این آیت است کربر ملا بر روی تمامه الله تحدی باعمای قریش کرافصح فصحای عرب و الاحسام و بین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند * و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله * لظاهر از جنس لفظ و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت فلک بر میرفت و لهذا معجزه آن حضرت صلی الله علیه و سلم * از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که ظاهر و غالب اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی عم و بر وجدان عیب و آیات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت تهالک داشتند چرا یکی از ایشان سوره با آیتی مثل آن نیاورد و کار از پیش نبرد اول بحث خود همین بود و احتیاج بجنگ و جدل و محاربه و قتال سود قدرت نکرد که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند هم

توانست بست وکلامی مثل قرآن تالیف تواند داد واشیاء
ازین نمیکذرد ونقل است کہ چون سوره اقرء باسم ربك
کہ اول آیات قرانی است نزول یافت آن حضرت فرمود
تا بر حادت فصحای عرب کہ در باب سخن تعصب و تفاخر
داشتند انرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر ہر کہ انظر بر وی
می افتاد و در متانت کلام و طرز سخن می نگریست حیران
می گشت و اعتراف میکرد کہ این کلام بسخن ادمیان نمی ماند
واتیان مثل آن از قدرت بشر بیرونست قومی از معتزلہ
گویند کہ تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود
ولیکن قدرت باہره الہی صرف ہمت ایشان از معارضه
آن میکرد و مہری بر دہان ایشان نہاد و نگذاشت کہ گرد آن
بگردند واز ان وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز
حاصل است چہ صرف ہمت ایشان باوجود قدرت و حرص
معارضت نیز اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاہی
کرده سخن بتوہم و زعم خود گفت ہرزه میگوید و سستی
میکند بچه دلیل دانست کہ اتیان مثل قران در قدرت
ایشان بود حق آن است کہ ہیچ کس را از نامیوی الخ

درست بر ایشان مثل قرآن نیست الا آنچه شد مگر اعرابی
دین و بیان فضل و بلاغت از حال بر رفتند قرآن خود بانگ
بلند میگویند بشنوید * قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان
یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض
ظهیرا * دیگر سخن چیست و اگر تتبع سیر و صفات ستوده و شمائل
مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله علیه وسلم کنند بیقین معلوم
شود که ذات و صفات وی از سر تا پا آیت اعجاز و حسن و ناز
است صلی الله علیه وسلم * قطعه * هر جلوهٔ جمال تو
ناز دیگر است * هر غمزهٔ کمال تو اعجاز دیگر است *
اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج * هر غمزهٔ ز چشم
تو اعجاز دیگر است * وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین
وی صلی الله علیه وسلم مبعوث است بکافه جن و انس
و لهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و
ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز
رفتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نیز اکثر علما
عموم بعث بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته که تخصیص

نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و مکلف نباشد مگر بسماع
از پیغمبری یا از صادقی که از وی روایت کند بالاتفاق بر آنکه
از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده و در قرآن مجید نقل از جنیان
میکند که میگفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی
الی الحق والی صراط مستقیم ظاهر این آیت کریمه آنست که
ایشان مؤمن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وی بودند پس آنچه
مخصوص بانحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و
خطاب بجن مشافهه نبوده چنانکه انحضرت را صلی الله علیه وسلم
بانکه ایشان بسماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وی
عمل می کرده باشند * قال السیوطی هذا ما ذهب الیه
الضحاك وهو الظاهر انتهی * و بقول شاذ از بعضی علما بعثت
ورسالت انحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق
وی مبعوث است بتمامه اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات
از جمادات و نباتات وحیوانات و مرئی و مخفی و سایر موجودات
و مآثر مکوناتست و سلام احجار و سجده اشجار
بروی و شهادات حیوانات بر رسالتش چیست غیر آنکه
جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از

ایشان سـرررد دازنواهی اسلام جز ایمان و اطاعت
نباید چنانکه ارشاد نامه و دلالت نص قرآن * وما ارسلناك
الا رحمة للعالمین * اسرار ست چه باد بود در بین صدر
حقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین * ومعراجه فی
الیقظة بشخصه الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی حق *
امتحان ایمان در تصدیق قصه معراج است که در ساعت
لطیف در مداری بحید شریف تا آسمان و عرش عظیم تا که بالای
عرش تا حد لامکان تا آن حکایات و خصوصیات مذکور در احادیث صحیح
واقع شده و تحقیق این سنت معرفت عالم آله دروجابات شود
که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است وارباب
کشف و شهود از ایمان کرده اند و ایمان است که مجرد
شنیدن این چیزی در توقف رحقیقت و کیفیت آن در دل
شنید و تردد و حالان بدان راه نیابد و اگر مرد درک آن
حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خود حالی دیگر
است او را نامگان درگاه ارا هل معرفت و متجردان از
حجاب بشریت دانند و عالم محبت و تسلیم و ایمان
کجا فرصت تصور و ادراک تامل است اینجا سخن شنیدن

شنیدن و ایمان آوردن توانان است ابو بکر رضی الله عنه
صدیق ازان روز لقب شد که تصدیق قضیهٔ معراج کرد
بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین از مسلمانان درین
واقعه در شک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن
وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه طالب دلیل نیز ازین
باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات ساطع بود وی طالب
بیش نیامد و توقفی نمود چون انحضرت * صلی الله علیه و سلم *
از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضی
اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و با دیگران سخن در
پردهٔ مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن
کرد ازینجا معلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت
و کشف اسرار نیست سخن یکی است و لیکن تفاوت
در لفظ و عبارت است و حق آنست که وی * صلی الله
علیه و سلم * پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه برین اند
و الا دیدن بدیدهٔ دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج
ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است * والله اعلم
و امته خیر الامم * امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهتر بس امتها است همچنانکه وی بهتر و بهتر پیغمبران است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید * کُنْتُم خَیرَ اُمّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ * و در حدیث آمده است که مدت عمر بقای شما است بزمان بقا اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و باوجود آن ثواب تان بیشتر از ایشان و هندو در قصه حال شما است با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه اجیر گرفت یکی را از عمل که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی تعین کرده دیگر بر از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داده و دیگر بر از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد چون شام در آمد وقت اجرت دادن شد بان دو طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بعتب آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست که عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من است هرکرا خواهم دهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی نصاری و ثالث تابعین امت مرحومه مصوره و در فضایل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بتحقیق آنچه

از علوم و معارف و حقائق و دقائق و عجائب و غرائب از افراد این امت بظهور آمده امت از هیچ امتی بظهور نیامده وهذا ظاهر * وشریعته اکمل الشرایع ودینه ناسخ الادیان * شریعت محمدی کامل‌تر و جامع‌تر شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است چون وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیاء و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دین و شریعتی دیگر نباشد و کمالی دیگر مترقب نبود * بعثت لاتمم مکارم الاخلاق * اشارت بدانست شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل النفس و تحریم طیبات و منع غنائم و تعجیل عقوبات ناظر بدانست و موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر بر طلعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بنهایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی و بالی و قتالی نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرده‌اند که ترجمه‌اش این است که هر که بر یک رخساره تو طپانچه زند تو رخساره

دیگر پیش وی سه و هر که گوشه خاطر تو وحدت زده تو روای
جو درابوی بخش و هر که ما تو یک میل سنجر کند تا دو میل بادی
بر دو پیغمبرا * صلی الله علیه وسلم * اتم مظاهر کمال و جامع
صفت جمال و جلال و لطف و قهر بوده هم قوت و صلابت و
جلال و شدت موسی علیه السلام داشت و هم لین و لطف و سهل
و رافت عیسوی فرموده است * انا الضحوك القتال *
فرمودی گاهی شده رحمه باشم و در حین حد کشنده کمال جامعیت
این است * بیت * محمد آنکه بین دل بری و جان بخشی *
تماشا کن اسرار این خنده و جلال است * قوله تعالی * ویحل
لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعدالت
و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بعد از تتبع سیر و شمائل
و معرفت احوال آن حضرت و وضع شرائع و احکام وی *
صلی الله علیه وسلم * منکشف گردد والله الموفق و اصحابه
خیار الامة * و اصحاب پیغمبر * رضوان الله علیهم اجمعین
فاضلتر و بهتر از سائر امت اند که ایشان را پروردگار تعالی
برای صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزید و اختیار
نمود و تقویت این دین قویم و اقامت این ملت عظمی

باتباشان کرد * قال الله تعالی وَكَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است که بنظر دران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کند برابری نکند و حدیث * خیر القرون قرنی * نیز از دلائل این مدعاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر ازین که بیواسطه جمال مصطفی را * صلی الله علیه و سلم * دیده و باوی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بیواسطه با مرو نهی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی مومنی بود که آن حضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته اگرچه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی بان حضرت ممتد بود و در جهاد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یکنظر دیده و یکساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب نگویند و گویند خیریت و افضلیت

کرده گذشت مخصوص بجماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آنست که این افضلیت از ا کی بنظر بر جمال مصطفی انداخته نیز شامل است و بتحقیق. بنظر بجمال وی دیدن و یک ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید دکاری کشاید که دیگر از انحاوات از بینیات نه نماید و نکشاید و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمرو بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث * مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره * استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما که ایمان بتو آورده ایم و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود * نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمان فاضلتر از ان نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران * یؤمنون بالغیب * را هم بدین معنی تفسیر

کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هرکه دران زمان متمسک بسنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمودند بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همانست که جمهور علما برانند و مراد باین خبر بست که بسیار اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی بافضل کلی منافات ندارد و مانا که خلاف ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دران اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که صاحبان و همنشینان دائمی آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم نرسد اگرچه اولیاء الله را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است والله اعلم * و الخلفاء الاربعة افضل الاصحاب * چهار یار باصفا که خلفای راشدین و جانشین مصطفی اند و صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیک ترین احباب

اوئید و مناقب و محامد و مواثق و مآثر ایشان در اسلام چندانست که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت و مساهمت نبود چنانکه بنظر در احادیث و اخبار و آثار روشن گردد * وفضلهم علی ترتیب الخلافة والمراد بالافضلیة اکثریة الثواب * بدانکه اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق است بعد ازوی عمر فاروق بعد ازوی عثمان ذوالنورین بعد ازوی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات است و طریق اثبات خلافت ابوبکر رضی الله عنه نزد بعضی بنص صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر او موافقت و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که بجلال شان میل و مداهنت در دین احتمال راه نداشت و در شان ایشان وارد است * لایخافون لومة لائم * و اگرچه امیرالمومنین علی ابن ابی طالب

ابی طالب و عباس ابن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل فاطمه و زبیر و مقداد ابن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بودند درین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد ازان وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی در آمدند و براه موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی ابن ابی طالب است و من او را به بیعت خود الزام نمیکنم اختیار او بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری را جز من اولی دانید و مصلحت بینید اول کسی که با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در امر دین پیش کرد دیگر که تواند نت پس انداخت اشارت بامر امامت نماز کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون میدانیم که اولی و احق بامامت توئی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی

الله عنهم بادی علانیه بر روس اشهاد بیعت کردند و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و اجتهاد و تحری صواب قادح در انعقاد اجماع نباشد و بعضی گویند که سبب تاخیر عدم حضور علی مرتضیٰ کرم الله وجهه در وقت بیعت اشتغال بتجهیز و تکفین آن حضرت بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و از نجا امتداد مدت توقف و تردد وهم گردد حتی که گفته اند که تا شش ماه بود بعد از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در آخر بار روز یا روز دیگر بود و الله اعلم و بالجمله علی مرتضیٰ دائم مطیع و سامع و ممتثل امر ابو بکر صدیق بود در فرض و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا بوی میکرد و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب دران جا کشته شد بادی بود و جاریه را از غنائم آن غزوه بتسری بر گرفت اگر چرا حکم امام حق نمی بود تصرف در غنائم جایز نمی بود و هیچ عاقلی روا ندارد که علی مرتضیٰ که شیر خدا و امام اولیاء و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است که * القرآن

مع علی و علی مع القرآن * مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا نصی در شان خود شنیده باشد بطلب حق نه بر اید و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وی در نزاع بود براه خلاف وی میرفت چرا جنگ کرد * بحجت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند بخدای که پیدا کننده نفس ورو یاننده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده بر من جز این روای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که بر اولی پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و سلم بر اید لیکن چون آنحضرت باوجود حضور من و معرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز گذارد مرا مجال نزاع در ان نبود چون آنحضرت او را در امر دین ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه گویند که این از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت ورزیده بطلب

حق ز نجاست ازان بود که از اعدامی ترسید تا وی را نکشند و بهلاکت نکنند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که * لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا * از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توئی و این بشارت بجز این معنی ندارد که متکفل تمشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگر وی از مردم ترسیده بوده که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جا نه چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله * صلی الله علیه و سلم * با آن عظمت و علو منصب زوجه وی و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله با آن رفعت محل تابع وی و زبیر بن عمه رسول با کمال شجاعت و شهامت که داشت یاور وی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر ضعف و زبونی چه معنی دارد و در روایت کرده اند که عباس در بدایت توقف با علی گفت دست برآر که

باتو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول با ابن عم وی
بیعت کرد و هیچ کس را مجال خلاف با تو نماند و ابوسفیان
اموی گفت چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی
شدید که تیمی بر شما والی گردد از ذل بیعت من قریش
اشارت به ابوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی
کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد و
دمار از روزگار ایشان بر آرم پس علی مرتضی او را منع
کرد و زجر فرمود که یا عدو اهل اسلام این چه سخن است
که تو میگوئی میخواهی که فتنه بر پا شود و این شیعه تقیه را بر
پیغمبر امین جائز میدارند یا نه واجب و میگویند که اظهار کفر
از انبیا * صلواة الله علیهم * در مقام خوف و تقیه جائز
باشد حتی که گویند که آن حضرت علی مرتضی را با مامت
در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن مانع از اظهار خوف و تقیه
شد هرگاه امثال این احتمالات شیعه را در جناب سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم راه دهند دیگر کسی
با ایشان چه گوید * قبحهم الله ما اجهلهم و افسد
اعتقادهم * اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد

مستنگرتر از قوم نوح و متمردتر از نمرود و ظالم‌تر از فرعون که خواهد بود مادر خود ان نوح و ابراهیم و موسیٰ *علیهم السلام اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابهٔ رسول *صلی الله علیه و سلم* تماما اجماع کرده بر خلافت ابی بکر و همه صحابه بالکه سایر علما و مجتهدان این امت مرحوم همه بر ان اجماع کرده حق باشد و ثابت بوده یقین اگرچه هر یک از افراد ان بحکم *المجتهد یخطی و یصیب احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را حاصل این است که هر حق و صواب بود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن *لتکونوا شهداء علی الناس *وقوله تعالی* ویتبع غیر سبیل المومنین الایة *و حدیث نبوی * لن یجتمع امتی علی الضلالة * هرچه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر روا بودی که تمامه صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت ابوبکر همه از راه خطا رفته و ارتکاب ظلم گردند و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن از نتائج ان در تمامه دین و ملت سرایت می‌کند و در هیچ حادثه بر هیچ حکم شرعی وثوق نماند چه حصول قرآن و شریعت

بما بنقال ایشان ثابت شده است و ایشان خود بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و ساتر حق بودند هیچ قباحتی و شناعتی بالاتر ازین باشد نعوذ بالله من الجهالة والضلالة والغباوة و امام فخر رازی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و گفته که بحکم قرآن مجید که فرموده است * لَا یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ * معلوم می شود که نملهٔ سلیمان عاقلتر از رافضی بود مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای خود بخزید تا لشکر سلیمان بی شعور و نادانسته پایمال تان نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند پایمال کردن مورچها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین عمداً حق علی را پایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این قدر ندانستند که از صحابهٔ رسول اتفاق بر ظلم درست نباشد و با لجمله هیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه که جان و عقد دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرد شده است نباشد هیچ الزامی قوی تر از اطاعت و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام دین و

دنیا نخواهد بود بتحقیق همه دلیلهای که در فضل وکمال علی مرتضی است
کرم الله وجهه * برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق
است یعنی بآن فضل وکمال وهدایت وحقانیت وتایید بمتابعت او کرد وبادی بیعت نمود بالاتر ازین دلیل وبرهان چه
خواهد بود آخرهمان حکایت اند که نقل کرده اند که از امیر المومنین
علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه
منتظم دانتسق ولی خلاف آمد در عهد خلافت شما اینهمه هرج
ومرج بظهور رسید فرمود ناصرومعین ومقوی ومؤید ایشان
مابودیم وناصرومعین ماشما اید دیگر چه حال باشد بتحقیقت
قطرت سلیمه مجبول است بر قول آن که اجماع واتفاق
اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم جز بر صواب نبود
وبر انکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان وهادی
انس وجان مبعوث بکافهٔ خلائق باشد ازوی همین ده دوازده تن
از اصحاب بر هدایت بر حق بوده وراه راست یافته باشند
دیگر تمام اصحاب ویاران او که مدت عمر در صحبت او بوده
وفضایل وکمالات اکتساب نموده بر باطل وظالم وضالالت
باشند وبعد ازوی در کاری که مدار انتظام تمامه مهام دین و

دین دانست بدان بوده همه خطا کرده بر تمام درضلالت رفته اند
این منقصت بسید کاینات و دین اقوم وی سرایت می کند پس
به یقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیق صدق و صواب بوده
غایت تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقهٔ زیدیه که
که ایشان را اعدل فرقهٔ شیعه می گویند بر انند که خلافت بعد از
پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * حق علی بود لیکن در نصب
ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان
دین خشک نشده بود و نقارها و عداوتها در دلها متمکن گشته
اگر وی را * کرم الله وجهه * خلیفه می ساختند شاید که باعث
هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت می شد و در نصب
ابوبکر تسکین نائرهٔ فتنه و فساد بود و مبنی و مدار این مذهب
بر افضلیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است
و علمای سنت را در هر دو جا سخن است می گویند که واجب
نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن
او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام
و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در امهات امامت
در استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابوبکر

بشهادت تتان آثار و سیرو ی * رضی الله عنه * منازع به است و بعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رض بنص کنند و گویند که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * تنصیص کرده است بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق است که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت * علی رضی الله عنهما نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگرچه هر یک از فریقین ادعای نص بر مذهب خود کرده است و از نصوص خصم جواب داده زیرا که اگر نصی بر خلافت علی می بود مخالفت اصحاب مران نص را و عقد اجماع بر خلاف نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص و سکوت از حق و ترک طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نصی بر خلافت ابوبکر وجود می داشت تقاول مهاجرین و انصار که * منا امیر و منکم امیر * درست نبودی و برود و دل آنرا حاجت نمی شد چنانچه در قصه نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تواند که این تقاول و تخالف از برای تحقیق حجت و تفتیش نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پیش منزلی ابوبکر از ان مقام و تخییر وی علی را و سائر اصحاب ر

در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب منصوص تخییر و تواضع گنجایش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا او را امین امت خوانده است بگرفت و بانصار گفت که امامت حق قریش است و جز قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر کرا خواهید اختیار کنید اگر نصی درین باب از پیغمبر بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سندی باید و نص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون آن خارج از وضع رساله بود و ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد و الله الموفق و چون خلافت ابوبکر باجماع ثابت و امتثال امر او بر کافهٔ مسلمانان لازم گشت وی در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه ساخت و عهد نامه بنام او بنوشت و مردم را بمتابعت هر که در آن نامه است امر کرد و تمامهٔ صحابه باوی بیعت کردند و علی

مرتضی نیز بیعت نمود فرمود فایعد الیس فینا ران کان
عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت وعمر وقت
شهادت خود امر خلافت را میان شش کس عثمان و علی رضی
و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی
الله عنهم مشترک گذاشت وایشان تفویض برای عبدالرحمن
این صوب کردند وی عثمان را اختیار کرد پس علی مرتضی اتمام
صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند و در احکام
دین و دنیا ور امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان نیز باجماع
ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی رض خود معین بود و اکمل
و افضل اهل زمان خود بود و پس وی کرم الله وجهه باجماع
اهل حل و عقد خلیفه برحق و امام مطلق شد و نزاعی و خلافی که از
مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمده در استحقاق خلافت
وحق امامت نبود بلکه منشای آن بغی و خروج و خطا در اجتهاد
که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه
افضلیت خلفای اربع بترتیب خلافت است یعنی افضل
اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت
اکثریت ثواب است عند الله تعالی و تحریرش چنانکه بعضی

علما کرده اند انست که قول ما فلان فاضلتر است از غیرخود زیادست در رجحان آن فلان را طابعه نسبت بآن غیرو این رجحان تواند که بجمیع وجوه در جمیع صفاست باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را راجح آید و کامل بودیا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص در صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله بوجوه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از انچه عقلا آنرا در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد بر رجحان آن غیر در احاد فضائل دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب مآثر و فضائل بود که منافع و نتایج آن درین اسلام راجح و متعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن و میگویند که این

صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چه از کتب سیر معلوم شده است کردی رضی الله عنه از انگاه که ایمان آورد کاروی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان ابن مظعون که از اکابر صحابه و روساي مهاجرين اند بر دست وي ايمان آوردند و دائم در دفع منازعت كفار و اعلاي اعلام دين بود چه در حالت حيات انحضرت و چه بعد از ممات وي صلى الله عليه وسلم و در صحيح بخاري آورده است كه وي رضي الله عنه درمبادي ايام بعثت كه اظهار شعائر دين و شرائع كسي را مجال نبود مسجدي بر در خود بنا كرده بود و در انجا نماز ميگذارد و قرآن ميخواند و نسا و اطفال و جوانان قريش گرد مي آمدند و قرآن مي شنيدند چون تحرير مطلب كرده شد شروع در تقرير آن كنم و بعد از اقوال علما در انجا آمده است نقل نمايم بدانكه جمهور اهل سنت وجماعت برين ترتيب اند كه مذكور شد و بعد وي از امام مالك وغير وي توقف است ميان عثمان و علي رضي الله عنهما از مالك رح پرسيدند كه افضل امت بعد از پيغمبر كيست گفت ابوبكر ثم عمر گفتند علي و عثمان را چه گوئي گفت

مقتدیان دین از آنها که ما دریافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که تفضیل یکی بر دیگری میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین نیز توقف است میان این دو و منقول از ابوبکر بن خزیمه تفضیل علی مرتضی است بر عثمان و در جواهر الاصول می گوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور است که در مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز بهمین قائل است و از علمای حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق ابن خزیمه است و امام محی الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعض اهل سنت و جماعت از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد از ان عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر بن خزیمه نیز ازان فرقه است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از

عاف جتقد بم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است
و بعضی گفته اند که وی در آخر از ان رجوع کرده است والله اعلم
بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که
هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان
اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله
قرار داد مشائخ اهل سنت بر ان است که در تقدیم ابوبکر
و عمر بر سائر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافی نیست
و لیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند
که افضلیت خلفای اربعه مخصوص است بما عدای اولاد پیغامبر
صلی الله علیه وسلم * و ابن عبد البر که از مشاهیر علماء حدیث
است در استیعاب ذکر می کند که سلف اختلاف کرده اند
در تفضیل ابوبکر و علی و می گوید که مروی از سلمان و ابو ذر و مقداد
و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
مرتضی اول کسی است که اسلام آورده و لیکن از جهت
خوف ابو طالب کتمان نموده و گفته که این جماعت از صحابه علی
را تفضیل میدهند بر همه که غیر او است این کلام ابن عبد البر است
و لیکن می گویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست

ثابت زیرا کہ روایت شاذہ کہ مخالف قول جمہور افتد معتبر نباشد و جمہور ائمہ درین باب اجماع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت وی از ان جماعت اصحاب کہ تفضیل علی مرتضی نقل کردہ و امثال آن روایت چنانچہ خطابی از بعض مشائخ حدیث نقل می کند کہ می گفتند * ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر * و امام تاج الدین سبکی کہ از اعاظم علمای شافعیہ است در طبقات کبری از بعض متاخرین نقل کردہ است کہ ایشان تفضیل ختنین می کنند از جہت ثبوت جزئیت با بضعہ رسول اللہ * صلی اللہ علیہ وسلم * و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب خصائص از امام قاسم الدین عراقی نقل کردہ است کہ فاطمہ و برادر وی ابراہیم باتفاق افضل اند از خلفای اربعہ و از امام مالک آوردہ اند کہ گفت * ما افضل علی بضعۃ من النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدا * فرمود من ہیچ یکی را بر آنکہ جگر پارۂ رسول است تفضیل نہ نہم این تفضیل نسبت بدیگرانست نہ بایشان می گویند کہ این ہمہ روایات ضرر بمقصود ندارند و منافی مدعا نیست مدعای ما اینجا چنانچہ تحریر کردہ آمد اثبات افضلیت بوجہ خاص است و آن بمقصود لیست

بوجوه دیگر منافات ندارد و این مسایل که ذکر کرده شد راجع
بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست مانند مزید شرف
نسب و کرامت طاهر ذات است چه شک نیست که در
اولاد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * که اجزای او بند شرفی
و شانی هست که در روات شیخین نیست هیچکس را درین
دعوی مجال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر
و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است تا آنکه
قول خطابی که بعضی مشایخ خود نقل کرده است نیک در توان یافت
که چه مقصود دارد خیریت چیست و افضلیت کدام
است که گفته است که * ابوبکر خیر من علی و علی افضل
من ابی بکر * اگر مراد خیریت ابوبکر از وجهی است
و افضلیت علی از وجه دیگر پس این سخنی است بیرون
از دایرهٔ خلاف و خارج از محل نزاع . اگر مراد از خیریت کثرت
ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت
است و امثال آن پس منافات متصور ندارد و اگر غرضی
دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال
چیست * والله اعلم اکنون سخن در آن ماند که سبب ترتیب

افضلیت یقینی است که برهان قاطع بر ان گذشته چنانچه
ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل ان امارات و قرائن
است که برجحان داولویت رساند بعضی بر انند که قطعی است
مختار نزد اکثر محققین انست که ظنی است امام الحرمین
راز شاد بعد اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید
اکنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفضیل میدهند بر بعضی دیگر
یا از مسئله تفضیل و تفضیل آن سکوت و اعراض میکنند
جوابش میگوید که بنای مسئله تفضیل بر انست که امامت
مفضول باوجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت
بر انند که امام افضل باید لیکن اگر نصب وی موجب ثوران
هرج و مرج و ایجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر
تقدیر اهلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات
و شرائط آن از قرشیت و علم بحلال و حرام و مسائل
مهام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز
باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل
قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن
در انست یعنی امامت نماز که امامت صغری اش گویند وارد

شده است نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یؤمکم اقرأکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن
خواند تر و علم فقه داننده تر باشد و این خود قطع نمی پر سازد
پس صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت مشروط
نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند بود مرو ماد لیلی
دیگر هست که قاطع بود دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمه
بر بعضی چه عقلا را به درک حقیقت آن راه نیست و
احادیثی که در فضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس
جز توقف و سکوت سبیلی نباشد و لیکن غالب بر ظن چنان اید
که ابوبکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم
بعد از وی عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید
که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین
مردم بعد از رسول علیه السلام ابوبکر و عمر است بعد از آن
خدا داناتر است تا که بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین
است در ارشاد و می گوید که این قولی است که ما برای خود
اختیار کرده ایم و از زیاده تقلید مجانبت نموده بر راه حق و اسع
رفته ایم انتهی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مدینه در ترجم

قصیدهٔ امالیه نقل می کنند که شیخ احمد زروق که از اعاظم علماء فقها و مشائخ مغرب است در شرح عقیدهٔ صحیحهٔ الامام می گوید که علما را خلاف است در آنکه این تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است یا در ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتهی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفضیل فضائل علی مرتضی که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی * کرم اللہ وجهه کرده اند جواب از آن بحمل افضلیت بر کثرت ثواب می گوید بآنکه مسئلهٔ افضلیت از آن قبیل است که در وی جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این مسئله نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن در آن باب اکتفا توان کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم و یقین است نصوص مذکوره از طرفین باوجود تعارض دلالت آنها قطعی نه و غایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب

زیادت ثواب قطعا نبود چه اجر و ثواب بفضل خداست و وابسته بمشیت ویست سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع را ثواب دهد که مطیع راند هد چنانچه گذشت در بیان عقائد معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است و لیکن ازانجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول باوجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشائخ سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بر ان نمی داشتند حکم بدان نمیکردند و اتفاق بر ان نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان میرویم و حقیقت امر بعلم الهی تفویض مینمائیم و آمدی که از اعاظم علمای اصول فقه و کلام است میگوید که مراد بتفضیل اختصاص یکی از دو شخص است بفضلی و صفتی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت و صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که دروی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت بیشتر که بود

چنانکه یکی را عالم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادت وکمالی دارد که در دیگر نیست اگرچه اصل علم در هردو مشترک است و باین معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک دران باشد اگر شریک نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابلِ آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجری و ثوابی بود که ارباب فضائل کثرت را نبود پس جزم بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما ساعت را براین یافتیم و ظاهر آنست که ایشانرا اگر دلیلی بران نمی بود حکم بدان نمی کردند و ما خود دلائل جانبین را متعارض یافتیم واین مسئله را از ان نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و توقف دروی محال بچیزی از واجبات گردد انتهی

وجریان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عضدیه نیز بر این نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه تالیف کرده وجوه واشد طرق کرده و داد نشدد و تعصب داده است می گوید که ابوالحسن اشعری تصریح بدان کرده که تفضیل ابوبکر بر سائر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی می گوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین است و صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم نیز جزم بظنیت آن کرده و ابن عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده است که معمر گفته است که اگر مردی گوید عمر افضل از ابوبکر است منعش نمیکنم و اگر علی را فاضلتر از ابوبکر و عمر گوید نیز بادی در شتی نکنم و اگر بفضل شیخین معترف اید و با ایشان محبت دارد و داد مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق آنند دهد پس عبدالرزاق می گوید که این سخن از معمر بوکیع نقل کردم او را نیز خوش امد و تحسین کرد شیخ ابن حجر مکی می گوید که ماحصل و معنای این کلام منع و ذرشتی جز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسیکه دعوی اجماع نکند دگوش

گوش برد ایات شاذه که جانب خلافت نقل کرده شده بنهد
ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره
چنانچه راجح و مختار هم انست حکم بظنیت ان درست نباشد
چه اجماع از دلائل قطعیه است جوابش انست که
در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل
قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی ان
قسم است که در انجا خلاف اصلا نبود و انکه دروی خلافی بود
اگرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت بر اید هرچند ان
خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتد به نبود و مانع از انعقاد
اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیت بی تاثیری
نبود و با انکه اجماعی که در اینجا است بر همین افضلیت ظنی است
و اهل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند چنانچه از عبارات
ائمه و اشارات ایشان مفهوم می گردد پس صفت ظنیت
درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع
و مستندش بجز ان نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد
که خلافت بدین ترتیب است ظاهر ان است که فضیلت
نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب

امام محمد باقر روایت میکند که علی مرتضی رض بر عمر بن الخطاب که
بردای پیچیده افتاده بود بگذشت و بایستاد و فرمود هیچکس را
نمانده محبوب‌تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامه اعمال وی
ملاقات کنم الا این مرده پیچیده بردا و دارقطنی روایت
میکند که ابو جحیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد
جماعتی را او دید که مخالفت وی میکنند پس بمخالفت ایشان
سخت محزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس
آن حضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید
یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست وی حقیقت حال
را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین این امت کیست
گفت بگو فرمود بهترین این امت ابوبکر است ثم عمر پس
ابو جحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث را پوشیده ندارم
که از حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم وهم از ابی جحیفه روایت
کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی رض را که بالای منبر
بود میگفت بهترین امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابوبکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع
و اشتهار آمده تا که بحد تواتر رسیده است و شیعه گویند

که این و هرچه ازین باب از ائمهٔ اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابوبکر و عمر را که گفته اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان بر خیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان بر خلاف آن بود و این سخن در غایت بعد و رکاکت است و ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دائرهٔ حق بود جبان و ذلیل و مقهور و مغلوب باشد و از اظهار حق و رد باطل عاجز و خائف * اسد الله لقب او و لا یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی * منقبت او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و بشهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت و از امام شافعی رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بر وی هیچکس نمیدید و از هیچ احدی مبالات نداشت و نزاهت نمی گردد و شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد زاهد نیا و اهل آن مبالاتی نباشد

دعا نمی بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پروای کس باشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در مال و در غیر او ان خلافت صوریت امکان دارد وی کرم الله وجهه در خلوت با خاص اصحاب و اتباع خود میگفت و در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بر بالای منبر بر سر ملا می فرمود و این با تقیه جمع نشود و از امام محمد باقر رضی الله عنه وعن ابائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر را چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که تو ایشان را از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خلاف این است فرمود که خوف از احیا باشد نه از اموات خدا از ان بر ساند هشام بن عبد الملک بن مروان در آرد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر مرا در مدح و ثنای ابوبکر خوف و تقیه در نظر باشد چرا مذمت و تقبیح حال هشام بن عبد الملک کنم که بالفعل امیر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار او هست و هرگاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت

وشدت باس وکثرت عدالت کال الکل است قیاس توان کرد
واگر خوف وتقیه بودی با معاویه وبنی مروان که میان قریش در
جاهلیت واسلام در نهایت کثرت وشدت بودند
بابغات وخوارج میکرد وانجا خود داد حرب وقتال واظهار حق
وتایید دین بروجهی نموده که بالاتر از ان متصور نباشد واین نبود
مگر از جهت انکه تا امر دین از دائرهٔ حق واعتدال خارج نیاید
وی کرم الله وجهه ساکت بود وچون مشاهده کرد که حق تغییر
یافت وکار دین بسستی گرفت دیگر رد وابطال را واجب
دید وبنا بودی که بعضی از شیعهٔ خود را بجهت غلو وافراط
وتفریط در دین شان اخراج می کرد تا عبد الله بن سبا را بمداین
فرستاد وشرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکنند
وابن سبا یهودی بود که بر دست وی اظهار اسلام کرد وسب
صحابه می کرد ونیز دو از طائفه از روافض بود که در شان علی
مرتضی ادعای الوهیت می کردند واورا بخدائی می پرستیدند تلبیس
وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند وبعضی را
داد واخراج کرد وچندین خطبات وفصولها از جناب مرتضی در
مدح وثنای ابوبکر وعمر نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر ان طالب حق

را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت ابوبکر و عمر ملکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود و از حسن ادائی که بعضی از اهل تشیع که از جادهٔ انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده انست که عبدالرزاق که از اهل روایت و مشاهیر علمای حدیث امامیت گفته است که من تفضیل شیخین می کنم بحسب تفضیل علی مر ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمی کرد من نیز نمیکردم گناهی عظیم تر ازین نبود که من علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام ترجمهٔ کلام شیخ ابن حجر بود اگر دیدهٔ انصاف بکشایند دانند که در هیچ کتابی سخن باین تفصیل کمتر مذکور شده باشد و الله اعلم بالصواب * بیان باقی العشرة المبشرة بعد از خلفای اربعه دیگر باقی عشره را ایست و عشرهٔ مبشره نام آن ده صحابی است که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده * ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی

زید فی الجنة و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة * و این
ده تن خیار است و افاضل صحابه و اکابر قریش و قدوهٔ مهاجرین
و اقارب مصطفی اند صلی الله علیه وسلم مر ایشان را سوابق
و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن
ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت مخصوص بایشان نیست
بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر
مثلا برض و شهرت این ده تا این لقب بجهت وقوع بشارت
ایشانست در حدیث واحد و وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقائد
بجهت اهتمام بشان ایشان است و رد بر مذهب اهل
زیغ که در شان این اکابر تقصیر کنند و براه سوء ادب روند و عوام
خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص
باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح
است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم گامی از
از جهالهٔ عوام فراتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت
است ولیکن بشارت این عشره قطعی است و از ان
دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجهٔ بشارت این عشره در قوت

وشهرت و تواتر ومنشای این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم وما این مبحث را هم درین روزگار در کتابی مستقل مسمی به * تحقیق الاشارت فی تعمیم البشارة * به تفصیل و تحقیق بیان نموده اسامی اهل بشارت را از انچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق انست که بشارت خلفای اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی و بشارت باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگرا ساد با تفاوت مراتب این وحکم در غیر مبشرین ان است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بی جزم و قطع در خصوص کسی. بحث یا ناره تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست * وما بالله التوفیق * حاصل مدر * بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل واقعه بدر را است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعده پروردگار عز اسمه بر رسول مختار خود کرده بود کشته و اعدای دین از صناد ید قریش مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم

اجمعین* در ان غزوه بحضم رفته و پنج هزار ملائکه مدد مومنین
بنصرت مومنان در انجا غزا کرده و عشره مبشره هم از اهل
بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مطهره مانده بود و آنحضرت
او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنائم ان شریک ساخت
اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و همه اهل بهشت اند
وظاهر در شان ایشان واقع شده است که* ان الله قد اطلع
علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم* و در
جای دیگر فرموده* لن یدخل الله النار رجل شهد بدر و الحدیبیة
و در حدیث آمده است که آن ملائکه که در غزوه بدر حاضر
بودند فضل و عزتی در درگاه خداوندی دارند که دیگران را
نیست* فائده* بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوه احد
را است که در سال چهارم واقع شده و ابتلای و شدتی با اهل
اسلام رسیده و دندان مبارک محمد صلی الله علیه وسلم
در انجا مجروح شد و خیال نکنند که دندان مبارک شریف بتمام
از بیخ بر آمده و افتاده بود بلکه گوشه از دندان و پاره از وی شکسته
بود و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدای احد است

و ہفتاد تن از صحابهٔ کرام درانجا بشرفت شهادت رسیدند
و عشرهٔ مبشره نیز داخل اهل احد اند سر گروه مشرکان در عروهٔ
احد ابوسفیان اموی بود که بعد از غزوهٔ بدر سوگند خورده جماع
زن واد هان بدن بر خود حرام ساخته بود تا انتقام خود را از سید المرسلین
* صلی الله علیه وسلم * واصحاب وی بگیرد و اسلام ابوسفیان
و معاویه بن ابی سفیان بقول مشهور در عام فتح مکه است
* فاهل بیعة الرضوان * بیعت الرضوان نام آن بیعت
است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با * رسول الله صلی الله علیه
وسلم * بودند چنانچه در قرآن مجید میفرمایند * لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة * و در حدیث
آمده است که * لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة
ایشان نیز بهشتیاند قطعی و این ترتیب مذکور را اندیایست .
مجمع علیه است که ابومنصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین مذکورین
سائر صحابه نیز بحسب فضائل و مزایای که ایشان راست در
درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از حاصل ترجیح آن
منظور نمیگردد * والله اعلم * و بعد از صحابه فضل و کرامت بتمام
و تقوی است که * ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بعد اولاد اصحاب

راهیر به ترتیب فضل آبا اثبات فضیلت کنند الا و لاد فاطمه که از امهات فاضلتر اند * رضی الله تعالی عنهم اجمعین

و فاطمة سیدة النساء اهل الجنة و الحسن الحسین سید ا شباب اهل الجنة * این مسئله را علاحده در عقاید ذکر کردیم از جهت قطعیت وی بر رغم این نادانان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره مبشره دارند و همچنانکه علماء بر رغم رفضه اهتمام بشان عشره کرده به تخصیص ذکر کرده اند اگر بر رغم ناصبیه اهتمام بذکر این سه تن پاک و ذکر فضائل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت وارد بر فضل فاطمه زهرا رض بر تمامه نسای مومنات که عنوان نسای اهل الجنة شامل ایشان است حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه * کذا ذکره السیوطی * ودر بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث وامثال آن و در بعضی احادیث مریم را رضی الله عنها از عموم نسا که زهرا را رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات است و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و

آنست است وظاهر این حدیث مساوات با توقف است ودر حدیث دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضلتر از جر جود و تواند که اختلاف این احادیث بجهت تدرج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضایل فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر معلوم فضل وی بر تمامه نسای عالم ثابت شد والله اعلم وبعضی از علما عایشه را فضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی ولابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من و تو وعلی وحسن وحسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد می کرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل نسای عالم است وسیوطی در فتاوی می گوید در تحاسه مذهب است اصح مذاهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و نفی بمساوات ارفته وبعضی در توقف مانده وبسیاری از علمای حنفیه وبعضی از شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک را ازان پرسیدند گفت

* فاطمة بضعة من النبی * فاطمہ جگر پارہ پیغمبر است *
و لا افضل علی بضعة من النبی احدا * من بر جگر پارہ پیغمبر
ہیچکس را فضیلت نہ نہم و امام سبکی فرمودہ کہ آنچہ مختار
ما و دین ما ست ان است کہ فاطمہ افضل است و بعد ازوی
مادرش خدیجہ بعد از ان عایشہ رضی اللہ عنہن اجمعین
و سیوطی میگوید کہ افضل نسا مریم و فاطمہ است و افضل
امہات المومنین خدیجہ و عایشہ است و در خصائص خیضری
مذکور است کہ در خدیجہ و عایشہ نیز اختلاف دارند و جماعہ
از متقدمین تصریح کردہ اند کہ خدیجہ افضل است و در بعضی
احادیث آمدہ است کہ افضل و اکمل نسای عالم مریم
بنت عمران و فاطمہ بنت محمد صلی اللہ علیہ و سلم و آسیہ
امراة فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیہ
امرات فرعون بنت مزاحم واقع شدہ شیخ ابن حجر عسقلانی
می فرماید کہ درینجا تصریح است با فضیلت فاطمہ زہرا از
عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہما و مراد بہ نسا در حدیث
* فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی غیرہ من
الطعام * کہ دلیل افضلیت عایشہ است غیر نسای اربعہ

مذکور باشد * جمعا بین الادلة انتهی قال العبد الضعیف اصلح الله حاله کہ حق آن مینماید کہ وجوہ فضیلت مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم می شود کہ فاطمہ احب اولاد بود نزد آنحضرت و بعد از خدیجہ عایشہ احب ازواج و گرنہ وجوہ فضیلت و محبت مختلف وا رد ہست کل شود بانکہ در بعض احادیث دیگر آمدہ است کہ محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عایشہ بود و از مردان پدرش و جای دیگر آمدہ کہ محبوب ترین نسا فاطمہ و محبوب ترین مردان علی بود بانکہ بعض از علما گفتہ اند اگرچہ سخنی اشتد در غایت شد وذکر عایشہ فاضلتر است از ہر کہ غیر او ست حتی از پدرش کہ ابوبکر صدیق باشد پس اگر حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و باید فضیلت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف ذات و طہارت طینت و پاکی جوہر ہیچکس بفاطمہ و حسن و حسین و دیگر اہل بیت نرسد * واللہ اعلم * والخلافة بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثون سنة ثم بعدہا ملك و امارة * در حدیث آمدہ است * الخلافة بعدی

یکون ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملکا عضوضا * می فرماید که
خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال
خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از نیش وی کمتر کسی
بسلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المومنین علی
مرتضی شد و تحقیق آن است که شش ماه از سی سال باقی
بود که امام المسلمین حسن ابن علی بن ابی طالب در وی خلیفه
بود و تمامی خلافت بموت او شد پس معاویه و هر که بعد او ست
خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهان اند و آنکه امرای عباسیه
را خلیفه گویند بمجاز و اعتبار ظاهر است و محقق حنفیه شیخ
کمال الدین ابن همام در مسایره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند
بر آنکه معاویه از ملوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را
خلاف است که وی بعد از وفات امیر المومنین حضرت علی امام
شد یا نه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شد مراد ایشان آنست
که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوی
انتهی * ونکف عن ذکر الصحابة الا بخیر * روش اهل
سنت و جماعت آن است که صحابه رسول را جز بخیر یاد
نکنند و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند

وبا ایشان را متوا اوب ورزند از جهت نگاه داشت نسبت صحبت انحضرت صلی الله علیه وسلم و ورود ثنا‌ئی و مناقب ایشان در آیات و احادیث متواتر مثل * محمد رسول الله والذین معه الایه * ومثل رضی الله عنهم ورضوا عنه و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واکرموا اصحابی فانهم خیارکم والله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه و آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات ومحاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی ورعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت ان اخبار از ان اغماض کنند و تناقل در زند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده انگارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی ظن با یقین معارض نگردد و یقینی بظنی متروک نشود و با جمله کثیر جدا را اسلام و سنت تا معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و آشباه وامثال

ایشان است هرکه براه اتباع مشائخ سنت و جماعت
رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بربندد و اگرچه بجهت
تصور بعضی امور که قدر مشترک از ان بسرحد تواتر رسیده است و
ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را وحشتی و خاطر را
کدورتی دست دهد باوجود ان مداهنت در اغماض و کف لسان
است در آثار آمده است که در غزوهٔ صفین شخصی را
از جانب معاویه نزد امیر اسیر آوردند یکی از حاضران بر حال
وی ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان
بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر حال وی این چنین شد حضرت
علی فرمود که چگوئی که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب
و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است
چنانچه قذف حضرت عایشه بزنا * معاذ الله من ذلک * که
طهارت ذیل وی از ان بنصوص قرانی ثابت شده والا بدعت
و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه
و امثال وی بغی و خروج است بر امام بر حق و خلیفه مطلق که
علی مرتضی باشد چنانچه در حدیث عمار یاسر که بمرحد شهرت
و تواتر رسیده است * تقتلک الفئة الباغیة فهو هم

و الی الجنة و یدعونك الی النار * اثبات ان می کند ان موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از اینجاست که از علمای مجتهدین و ماتف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در احیاء علوم حجة الاسلام ترکیب لعن است که * المؤمن لیس بلعان * لعنت بر خصوص شخصی اگرچه کافر بود جائز نباشد چه دانی که عاقبت کار وی بایمان و سعادت بود مگر آنکه به یقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از آنکه باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب بشد * نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد * که وی با وجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد حتی از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه منکر و خارج از اطاعت وی بودند ثم جماعة از مدینه مطهره بشام نزد وی که اوچرا رفتند و او جایزه های سنی و مائده های نفیس نزد ایشان نهاده بعد از ان که حال قباحت مآل او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شارب الخمر

و تارک صلوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است
وبعضی دیگر گویند که وی امر بقتل انحضرت نکرده بدان راضی
نبود وبعد از قتل وی واهل بیت وی مسرور و مستبشر نشده
و این سخن نیز مردود وباطلست چه عداوت ان بی سعادت
باهل بیت نبوی * صلی الله علیه وسلم * و استبشار وی
بقتل ایشان و ازلال و اهانت او مرایشان راید رجه تواتر
معنوی رسیده است و انکاران تکلف و مکابره است وبعض
دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس
مومن بناحق گناه کبیره است نه کفر ولعنت مخصوص بکافرانست
ولیت شعری که ارباب این اقاویل باحادیث نبوی که ناطق اند
بانکه بغض و عداوت وایذا واهانت فاطمه و اولاد او موجب
بغض و ایذا و اهانت رسول الله است چه می گویند دان سبب
کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلا شک بموجب
ایه * إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا * وبعضی دیگر گویند که
خاتمت وی معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب ان کفر
و معصیت توبه کرده باشد و در نفس اخیر توبه رفته باشد و حیلی امام

محمد غزالی در احیاء العلوم این حکایت است و بعض از علمای
سلف و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و امثال او بر وی لعنت
کرده اند و ابن جوزی که کمال شدت و صحبت در حفظ سنت و
شریعت دارد در کتاب خود لعن وی را از سلف نقل کرده است
و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و ما بجای وی
مبغوض ترین مردم است نزد ما کارهای که این بد بخت بی سعادت
درین امت کرده هیچکس نکرده بعد از قتل امام حسین و اهانت
اهل بیت لشکر بتخریب مدینه مطهره و قتل اهل انجا فرستاده
و بقیه از صحابه و تابعین را انجا قتل کرده و بعد از تخریب مدینه
امر بالحاد حرم مکه معظمه و قتل عبد الله بن زبیر کرده و در
در اثنای این حالت از دنیا بجهنم شتافته و دیگر احتمال توبه و
رجوع او را نداد خدا تعالی دلهای ما را و تمامه مسلمانان
را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل
بیت نبوی بد بوده و بد اندیشیده و حق ایشان را پامال
کرده و با ایشان از محبت و صدق عقیدت بیعت ننموده
نگاه دارد و ما را و دوستان ما را از زمره محبان ایشان محشور
گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و کیش ایشان دارد [illegible]

النبی و اله الامجاد و بیمنه و کرمه و هو قریب
مجیب امین * والمجتهد یخطی و یصیب * مذهب مختار ان
است که مجتهد گاهی خطا نیز کند و وی در خطای که کند معذور است
بانکه ماجور چه انچه در وسع وی بود از بذل مجهود کرد و افاضه
ثواب بدست حق تعالی است و در حدیث آمده است
ان اخطات فلك حسنة وان اصبت فلك حسنتان * و بعضی
گویند که هر مجتهد مصیب است و حق در شان وی همانست که مودای
اجتهاد اوست واین اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام
فقهیه است چه اولی و احری بغالب ظن درین باب کافیست
و جزم و یقین در کار نه واما در اعتقادیات مسائل کلامیه حق یکی است
چه ان خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز
یکی نباشد و شرائط اجتهاد و احکام ان و تقلید غیر مجتهد مجتهد را
والتزام ان و رجوع ازان در محل خود مسطور است *
ولا نکفر احدا من اهل القبلة * اهل قبله را یعنی انها که نماز
بجانب قبله مسلمانان کنند و بکتاب و سنت تمسك نمایند و تلفظ
بشهادتین کنند کافر نباید گفت اگر چه از بعضی کلمات ایشان
کفر لازم اید و لیکن مادام که التزام ان نکنند یا لزوم در غایت

ظهور نمود تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال
مسلمانان باید کرد و مبادرت بتکفیر و تعاطی نکرد و در حدیث
آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر
نبود قائل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است
اگر او مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عاید گردد پس
احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد * هو الله اعلم ورسل البشر
افضل من رسل الملائکة وعامة البشر افضل من عامة
الملائکة ورسل الملائکة افضل من عامة البشر * خواص
بشر که انبیا و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران
و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدان غیر انبیا اند از اولیا
و اتقیا فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر از عوام بشر و
در اینجا اجماع است که اصلا اختلافی در ان نیست و دلیل بر افضلیت
بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود
آدم و سجود اعظم و اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت
امر ادنی است بخدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد
افضلیت تمام انبیا به نبوت پیوست لعدم القائل بالفصل
واین سخن از ایشان بغایت غریب است

حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که حیثیت حکمتهای او را او داند گاهی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند * یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید * تا آنکه مذهب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز بروی تعالی واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر معتزله که قائل اند بافضلیت ملائکه و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علائق و عوائق اشق و اصعب است و مجازات ثواب و خیریت جزا اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاهت و تجرد از علائق جسمانی و کدورات هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بران رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبدأ و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی او دران است که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و باز اگر بمنصب انسان و مظهریت او مر اسما و صفات الهی را او را بخلافت الهی تعالی مراد را

نظر اوند اشخاص را صحیح آمد و گفته اند که دلائل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را دران را نیست والله اعلم و با وجود آن اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سید کائنات و افضل مخلوقات است * من الجن والانس والملائکة * و در اکثر تفضیل انسان بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور اهل سنت وجماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم ابوحنیفه کوفی دریں مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض ادله گویند که وی اول قائل بود به نهایت ملک از بشر و در آخر از ان رجوع کرده به نهایت بشر اند و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در ایمان و کمال ان نیست و از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ایمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی مدت عمر وی بگذرد و در حال مرض تفضیل انبیا بر ملائکه خطور نکند امیدوارم که روز قیامت ازان سوال نکنند انتهی و ظاهر در است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد میان نظم داشته باشد

تمامی کلام بر اختلاف بر حیثیات و تعدد جهات است والله أعلم * و کرامات الاولیاء حق * ولی عبارت است از شخصی که بمزید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود اید روا باشد واین درحقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت او ست مثلا معجزات ان حضرت * صلی الله علیه وسلم * انواع است بعضی از انها پیش از بعث وقوع یافته وان را ارهاصات گویند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد وانکار را درانجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیا مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و امثال ایشان امام عبدالله یافعی * رحمة الله علیه گفته است * کراماته بلغت حد التواتر معلوم بالاتفاق ما بلغت

مقدمات من احد من شرح الاوفاق • کلمنی گویند کرامت
ولی از جنس معجزات نبی باشد مثل شق قمر و سلام حجر و
سجود شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامت از ولی
بقصد و اختیار بود الا بطریق مقارنت دعوی ولایت و کرامت
بود حق است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جائز بود که
از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تحقیق و بقصد و عدم اختیار صحیح
نیست هم باختیار بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین که
عدم صدق ایشان در مقام ولایت را اسم و نسبت است
مدعوی صدق نیز ظاهر گردد و در حقیقت این دعوی راجع
بدعوی صدق نبی و صحت نبوت او است • قالوا و کان الشیخ
المحی الدین عبد القادر کثیر الدعوی لحق لدعوی حق •
و آنچه مبانی است دعوی نبوت است از اجزای دین مستحق
اهانت و لعنت گردد و وجود کرامت شرط ولایت نیست
ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت
استقامت در دین است که • الاستقامة فوق الکرامة •
و حکمت در اظهار او در ابتدای تربیت سالک و تکمیل یقین
او ست تا در حد اجتهاد سلوک جهت و چالاک تر گردد و

و دیانتهای برای نزهت مریدان و ازالهٔ تردد و انکار ایشان بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح نیست آن را مکر و استدراج گویند و اگر بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند اگر مقرون بدعوی نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام مومنین و اهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهور یابد انرا معونت گویند و بحقیقت سحر و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بدان مترتب گردد چنانچه ترتیب شفا بر علاج طبیب حاذق و خارق عادت آنست که نه این چنین بود * ولا یبلغ ولی درجة الانبیاء * هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامور اند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی که اولیا دارند و بالجمله افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است * صرح به العلماء انکه گفته اند که * الولایة افضل من النبوة * ترجیح و تفضیل

ولایت که بر سوست به تفضیل ولی بر نبی ولایت
ست قرب مع الله است واستفاضت از جناب اقدس
وی و نبوت انبیا احبار حق وا وصف و کمالات بر ایشان
ولا دکه ان نسبت شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود
ونبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی
که صاحب یک نسبت اولی است وبس وما جوزان اینها سخن
موهم خلاف مقصود است اطلاق ان جائز نباشد و قایل ان سیر
معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر
نبی است باطل و واجب الرد است هر که گفته باشد *

ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر والنهی ومن
قال است بجائی رسد که تکالیف شرعیه از وی سقوط
پذیرد چنانچه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده باینهایت
محبت رسید و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ
گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی
بیار تکاب کبائر ش در دوزخ نفرستد و عذاب نکند و این
سخن کفر و ضلالت است این ارحدا سیحرا ان چه میگوید
هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ

گشت باید که خدمت و طاعت بیشتر و کاملتر گردد *
آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گرفتن بر ان و عذاب کردن
در مشیت اوست تعالی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگیرد
اما سقوط تکلیف صورت ندارد بالاتر از انبیا * صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین * در محبت و ایمان کیست
و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا
گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع احکام است پس
ترک ان از ایشان لائق نباشد و این قدر نفهمند که معنی تشریع
عینیت تشریع برای ان است که تا مردم بدان عمل کنند و برادا اتباع
ایشان روند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع
باطل نگردد پس معنی تشریع عین ایجاب آمد و سقوط
تکلیف با آن منافات دارد * والنصوص یحمل علی ظاهرها
* آیات و احادیث را بر ظاهرش باید گذاشت و
بی ضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرایط
تاویل و جواز و عدم جواز ان از کتاب التفرقه بین الکفر و
الزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب داشت
* والعدول عنها الی معان یدعیها اهل الباطن الحاد *

فرقهٔ باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد است اگر معانی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات از شرایع و احکام از کجا ثابت شده و این چیز معلوم گشته و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرایع چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و بظواهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال شریعت و افساد دین است * خذلهم ولعنهم * و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است قطعا با وجود آن در آن رموز و اشارات است که با ظواهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقایع که میان ایشان وقوع یافت ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشارتی بقضیهٔ روح و نفس مثلا دارند

آرند صورتی دارد نه آنکه گویند اینجا نه موسی است ونه
فرعون مراد همان روح ونفس است فقط * فاخلع نعلیک * امر
است بموسی علیه السلام که در آمدن وادی مقدس براه ادب
رود ونعلین خود را بکشد وپای برهنه بیاید وبا وجود آن اشارت
است باخراج کونین واسقاطان از نظر در مقام مقدس قرب
ومحبت مولی تعالی نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است ونه موسی ونه
نعلین کفری یاوه ترهات نامعقول تر ازین نباشد * وفی دعاء
الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم * در دعای
زندگان مرمرده هارا وصدقه دادن به نیت ثواب ایشان
نفع عظیم است مرمرده هارا واحادیث وآثار درین باب
بسیار است ونماز جنازه نیز ازین باب است ودر حدیث
آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند
شفاعت ایشان الله مقبول است سعد بن عباده را * رضی الله
عنه * مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات
درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرتشنگان را بهترین
صدقات وفاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه
چاهی کند وگفت * هذا لام سعد * ودر حدیث دیگر آمده

است که * الدعاء یرد البلاء و الصدقة تطفی غضب
الرب * دعا رد بلا کند و صدقه آتش خشم الهی را
سرد گرداند * معنی از احیاء العلوم است در دنیا و آخرت
و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه
بگذرند تا چهل روز عذاب از گورستان آن قریه برگیرند
از مجالس علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که جمعیت نیز
ثابت شود که صاحب حمائل در رسیدن مقابر محمود بود
والله الموفق و الله مجیب الدعوات و قاضی الحاجات
حق سبحانه تعالی بکرم و فضل خویش قبول کننده دعاها و برآورنده
حاجتهای بندگان است اگر بصدق توجه و حضور قلب و تضرع و
زاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت
و استجابت دعا را شرائط و موانع است دانکه شرائط
حضور قلب و اکل حلال است - اشد موانع است استبطاء و استعجال
یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرائط
و وجود موانع بفضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی مقبولیت و
بالکلیه دعا خود عبادت است که الدعاء مخ العبادة یعنی دعا که
عبادت است در اوقات مخصوصه با اسباب خاص و اخص

تا تاثیر در وقت نزول بلا وجود عنا لازم گردد و مشروع و مندوب باشد و فرمان باری تعالی ست * ادعونی استجب لکم * مثنوی * ای اخی دست از دعا کردن مدار * با اجابت یا روائیست چه کار * پس دعاها کان زیانست و وبال * از کرم می نشنود شان ذوالجلال * مثالا مزارعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل این گاو زراعت بوی عطا فرماید این در صورت منع است ودر معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه این اسپ تازی سر و گردن او را می شکند منعش ازان عین مصلحت و محض لطف است اگر چه فهمد گاو زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است ومنع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین باب است و کنایه فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد ازاینجاست که گفته اند * العطاء من الخلق حرمان والمنع من الله احسان * و دعای کافر مستجاب نبود * وما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعاء مظلوم مستجاب است اگر چه

کافر بود * والله اعلم و یجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر

* جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید بامام متقی و متورع نباید بود بجهت آن فضیلت جماعت کی شبهه از سنن موکده آنحضرت است صلی الله علیه و سلم ترک باید کرد وانفرد که آن حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع واتفاق بود در جای دیگر نبود نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گذارد و هرچند که فاسق بود بشرطیکه فسق و فجوروی منجر بکفر نگردد و علم با حکام و ارکان نماز و قدر ما تجوز به الصلواة از قرآن یاد داشته باشد * و نری المسح علی الخفین فی الحضر والسفر اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز و گفته اند که آمده سنت و جماعت سه چیز است * تفضیل الشیخین و محبة الختنین والمسح علی الخفین * ابوبکر و عمر را افضل دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که بمسح خفین جواز می داشتند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازان پرسیدند فرمود مسافر را سه شب و روز و مقیم

را یک شب و روز بود اینچنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روی موزه آمده است دیگر آنکه اگرچه عزیمت در شستن پا پیداست و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد * واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر * گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال دانستن وسبک داشتن کفر است اگرچه بغایه شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بدان نوع بود که انرا هیچ نداند و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد والا ظاهر است که صغیره سبک تر از کبیره است و اثم وی کمتر از وست * والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر * واستهزا و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و

انکار است * والهزل کالکفر کفر * واگر لفظ کلمهٔ کفر اطریق هزل گوید یعنی بی آنکه معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف موجب کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هرچند بداند کران کلمهٔ کفر است زیرا که جهل درین باب عذر شود و حر و مسی حالا اگر کفر بود آن نداند معذور است و این بر تقدیر است کند بدان عمد اکنه اما اگر بطریق خطا دست تو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نشود اجماعا * ولا یحکم بکفر السکران * مست ظاهر کرد آن العقل است در تمام اختیارش دست رد بدان میگوید اگر کلمهٔ کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد حکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جایز دارند بجهت زجر و تنبیه وی و اسلامش که در حالت مستی آرد معتبر جایز بود و فرق آنست که کفر در ردت امری مذموم و واجب الاجتناب است و زوال عقل عذر ان تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر وجه که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی و مرد ابی ابو حنیفه کفر سکران کفر است

* و تصدیق الکاهن بما یخبر به عن الغیب کفر * کاهن کہ دعوی علم غیب کند تصدیق کردن وی را ست گو دانستن او را کفر است و در حدیث آمده است کہ ہر کہ پیش کاہن رود و گفتۂ او را تصدیق کند بہ تحقیق کافر گردد بدین کہ محمد آورده است صلی اللہ علیہ وسلم و کاہنان در عرب بسیار بودند کہ دعوی علم غیب می کردند و جن و شیاطین خبرہا بایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاہن است ہر کہ تصدیق منجم کند و گفتۂ او را یقین داند نیز کافر است و بالجملہ تاثیر کواکب و اجرام علوی و مراعات اوضاع و احوال انہا را در حرارت و برودت و امطار و امساک و نضج اثمار و فواکہ و امثال آن معلوم است قطعا و در سعادت و امثال آن اگر نیز ہست در شریعت منہی است و اگر در شرائع دیگر فرضا درست بود درین شریعت غرا منسوخ بود ایقدر رد و امتناع از آن کافیست نسال اللہ العافیۃ والیاس من اللہ کفر * نا امیدی از رحمت خدا کفر است * و لا ییأس من روح اللہ الا القوم الکافرون * مسلمان ہر چند گناہ کند و ہر انواع معصیت رود از رحمت الہی شرعا امید باید بود کہ بتوبہ بخشد و اگر توبہ نکند

شاید که بفضل و کرم از گناهان او در گذرد * و الامن من الله کفره
ایمن بودن از عذاب حق تعالی نیز کفر است لا یامن مکر الله
الا القوم الخاسرون * مکر در لغت پوشیدن و فریب دادن بود
مکر خدا آن است که بنده را در معصیت گذارد و ابواب ناز و نعمت
بر روی او بکشاید تا مغرور شود و غافل گردد ناگاه بگیردش از آن جا که
گمان ندارد * و الایمان بین الخوف و الرجاء * گفته اند که امیدواری
چنان باید که اگر گویند که یک کس در بهشت خواهد رفت و بس
امید دارد که آن کس من باشم * و ترس کاری بحدی که اگر بداند که جز
یک تن بدوزخ در نرود بترسد که آن یک تن من باشم قطعه *
ای آنکه خواهی در کنف کریم اند * دهشت زدگان عالم تسلیم اند * نومید مشو
که رحمت حق عام است * مغرور مشو که خاصگان در بیم اند * و نیز گفته اند
که در حالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت در رسد
رجا بیش باید علامت سعادت اینست و در تاخیر رجا که گفته اند *
الایمان بین الخوف و الرجاء رمزی بدین معنی تواند بود یا اشارت
است بغایت خوف و رجا اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله
غفور رحیم * لله الحمد که ختم دعا بر رجا و مغفرت و رحمت او
حاصل است نجیب باد * تمت الرساله بعون الله و توفیقه *